# واژه‌نامه کوچک

# پارسی میانه

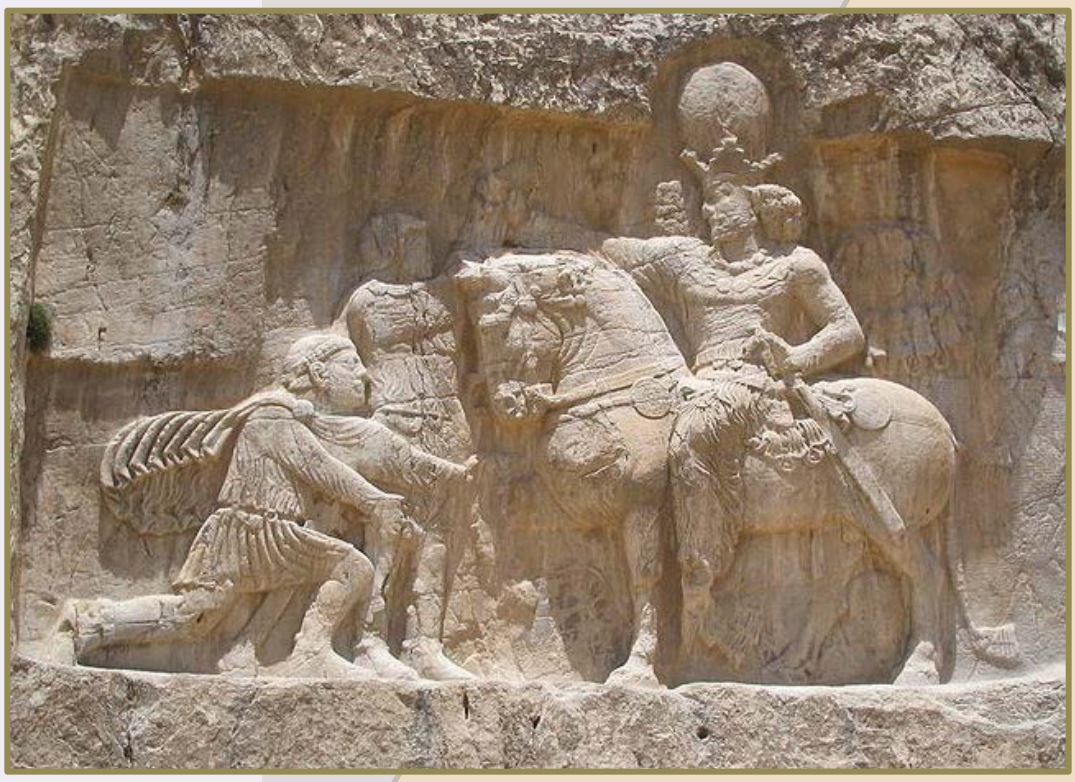

فرهنگستان زبان پارسی

www.takbook.com

به نام خدا

# واژه‌نامه کوچک

# پارسی میانه

**گروه گردآورندگان**

فرهنگستان زبان پارسی

www.takbook.com

فرهنگستان زبان پارسی
تهران ۱۳۹۱

سرشناسه : گروه گردآورندگان، فرهنگستان زبان پارسی
عنوان و نام پدید آورنده :واژه نامه کوچک پارسی میانه / گروه گردآورندگان
مشخصات نشر: تهران : ۱۳۹۱
ISBN :978-964-00-7415-6
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع : زبان و ادبیات فارسی
رده بندی کنگره : ۳ز ۲ف ۱۰/۶ P
رده بندی دیویی : ۹۰۳
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۱۴۳۸۴

شابک ۶-۷۴۱۵-۰۰-۹۶۴-۹۷۸

**انتشارات فرهنگستان زبان پارسی : ۴**
تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین پلاک ۴۱۳
چاپ: نخست
شمارگان: ۱۰۰۰
سال انتشار: ۱۳۹۱
چاپ: فرزان
صفحه آرایی: بابک کیهانی
حروفچینی کامپیوتری: الوند نگار

www.takbook.com

OPEN ACCESS Freely available online

This Book is Freely available online.
This is to give readers the rights to copy, redistribute, and modify this book and requires all copies and derivatives to be available under the same license.

Copyleft 2012

بکارگیری این نسک و پخشودن آن در تارکده جهانی آزاد است.
خوانندگان می‌توانند نوشتار این نسک را پخش نمایند و یا آنرا پس از ویرایش بازپخش کنند.
چاپ این نسک، برای همگان آزاد می باشد.

**فرهنگستان زبان پارسی**
۱۳۹۱ خورشیدی

www.takbook.com

واژه‌نامه کوچک

# پارسی میانه

www.takbook.com

# پیشگفتار:

"زبان پارسی میانه" برای نزدیک به ۱۰۰۰ سال (در زمان اشکانیان و ساسانیان) تا پیش از تازش عرب‌ها، در ایران روایی داشته است. پارسی میانه همسانی بسیار فراوانی چه از دیدگاه واژگانی و چه از دید دستوری با پارسی امروزین دارد و با اندکی تیزنگری می‌توان آنرا دریافت. پارسی میانه گنجینه بسیار ارزشمندی از واژگان پارسی را در بر دارد که بسیاری از این واژگان هنوز بگونه دست نخورده در پارسی امروزین بکار می‌روند. ولی فسوسانه بسیاری از واژگان "پارسی میانه" نیز پس از تازش عرب‌ها به ایران، به دست فراموشی سپرده شدند.

در این واژه نامه کوشیده شده است، بخشی از این گنجینه بزرگ زبان را بشناسانیم، شاید بتوان از برخی از واژگان پارسی میانه در پارسی امروزین نیز بهره بریم.

www.takbook.com

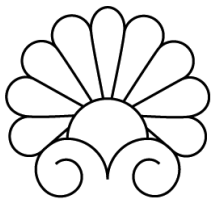

**a** / [illegible] / اَ : پیشوند نایش (~نفی) است که به صورت اَن an و اَنَ ana نیز آمده‌است.

**abajak** / [illegible] / اَبَجَک : ناتراویدنی، ناپالودنی، غیر قابل پالایش نگاه کنید به بجک.

**abaxš** / [illegible] / اَبَخش : ۱ -پشیمان، تواب، نادم ۲ـ پشیمانی، توبه، ندامت.

**abaxšāvand** / [illegible] / اَبَخشاوَند : متأسف.

**abaxšāy** / [illegible] / اَبَخشای : بخشودن، عفو ـ گذشت ـ رحم کردن، آمرزیدن.

**abaxšāyidan** / [illegible] / اَبَخشاییدَن : بخشودن، عفو ـ گذشت ـ رحم کردن، آمرزیدن.

**abaxšāyišn** / [illegible] / اَبَخشاییشْن : بخشایش، رحم، غفران، آمرزش، عفو.

**abaxšāyišnig** / [illegible] / اَبَخشاییشْنیگ : بخشنده، رحیم، دلسوز، غفور، آمرزنده، باگذشت.

**abaxših** / [illegible] / اَبَخشیْه : پشیمانی، توبه، ندامت.

**abar** / [illegible] / اَبَر : ۱ -بالا، بر، روی، فوق، سطح ۲ـ برتر، بالاتر.

**abar āxrāmidan** / [illegible] / اَبَر آخْرامیدَن : خرامیدن، عشوه کردن.

**abar āxistan** / [illegible] / اَبَر آخیستَن : برخاستن، قیام کردن.

**abar āmadan** / [illegible] / اَبَر آمدن : طلوع کردن، دمیدن.

**abar burdan** / [illegible] / اَبَر بوردَن : به عهده گرفتن.

**abar rasidan** / [illegible] / اَبَر رَسیدَن : رسیدن به.

**abar madan** / [illegible] / اَبَر مَدَن : از عهدهٔ کاری برآمدن.

**abar nišastan** / [illegible] / اَبَر نیشَستَن : ۱ -بر تخت نشستن ۲ـ برنشاندن، منصوب کردن.

**abar nigeridan** / [illegible] / اَبَر نیگِریدن : توجه کردن.

**abar nihumbidan** / [illegible] / اَبَر نیهومبیدَن : پنهان ـ مخفی کردن.

**abartan** / [illegible] / اَبَرتَن : خودپسند، مغرور، متکبر.

**abartan** / [illegible] / اَبَرتَنیْه : خودپسندی، غرور، تکبر.

**abar dar** / [illegible] / اَبَردَر : بالاتر، مافوق.

**abar dom** / [illegible] / اَبَردُم : بالاترین.

**abar dom** / [illegible] / اَبَردُمیْه : بالاترین.

**abarzin** / [illegible] / اَبَرزین : ۱ -مَشک ۲ـ چادر، خیمه، سراپرده کردن ۳ـ ناقص ـ کم کردن.

**abar gar** / [illegible] / اَبَرگَر : ایزد، خداوند، باریتعالی.

**abar griftan** / [illegible] / اَبَرگریفتَن : برگرفتن، برداشتن.

**abar menišn** / [illegible] / اَبَرمِنیشْن : خودپسند، مغرور، متکبر.

**abarmān** / [illegible] / اَبَرمان : متصدی، مسئول، رئیس.

**abarmānd** / [illegible] / اَبَرماند : ۱ -ارث، میراث ۲ـ امتیاز.

**abarmānig** / [illegible] / اَبَرمانیگ : آزاده.



www.takbook.com

**abarviz** / اَبرویز : موفق، کامروا، پیروز.

**abarvizih** / اَبرویزیْه : موفقیت، کامروایی، پیروزی.

**abarig** / اَبریگ : برتر، عالی، فوق العاده.

**abarigān** / اَبریگان : برتر، عالی، فوق العاده.

**abar ag** / اَبرئگ : برتر، عالی، فوق العاده، سوپر.

**abar agān** / اَبرئگان : برتر، عالی، فوق العاده، سوپر.

**abar uz** / اَبرئوز : نیرومندتر، پرتوان تر، تواناتر، توانمندتر، قوی تر.

**abar uz** / اَبرئوزیْه : تسلط، اقتدار، قدرت نیرومندی، توانمندی.

**abaštā** / اَبشتا : قانون.

**aband** / اَبند : نادرست، غلط، منحرف.

**abandih** / اَبندیْه : نادرستی، غلط بودن، انحراف.

**abahr** / اَبهر : ۱ -تقسیم ـ بخش ـ بهر نشده، کامل ۲ـ محروم، بی بهره.

**abavam** / اَبوَم شدم : (اوستایی: بَوَم؛ سنسکریت: اَبوَم).

**abavandak** / اَبوَندَک : ۱ -ناقص، ناکامل ۲ـ نیازمند، تهیدست، فقیر، مستضعف، تنگدست، بینوا.

**abavandakih** / اَبوَندَکیْه : نقص، نقصان، ناکاملی.

**abaydāg** / اَبیداگ : نامرئی، غیبی، ناپیدا، نادیدنی.

**abaydāgih** / اَبیداگیْه : نامرئی ـ غیبی بودن، ناپیدایی، نادیدنی بودن.

**aboxšāyind** / اُبخشایینْد : بخشایند، ببخشند، عفو ـ گذشت ـ رحم کنند.

**aboxšudan** / اَبْخشودَن : بخشودن، عفو ـ رحم کردن، آمرزیدن.

**abesar** / اَبِسَر : افسر، تاج.

**abespārdan** / اَبِسپاردَن : سپردن، واگذار کردن، تحویل دادن، تفویض کردن.

**abestāg** / اَبِستاگ : اوستا.

**abestān** / اَبِستان : ۱ -اوستا ۲ـ اعتماد، اطمینان.

**abesihšn** / اَبِسیهیشْن : خرابی، ویرانی، انهدام، تخریب، انفجار.

**abesihin** / اَبِسیهین : نابود ـ ویران ـ تخریب ـ منهدم ـ منفجر کردن.

**abesihinidan** / اَبِسیهینیدَن : نابود ـ ویران ـ تخریب ـ منهدم ـ منفجر کردن.

**abd** / اَبْد : شگفت آور.

**abdast** / اَبْدَست : دست پناه بخشی از زره که دست را در برابر ضربهٔ شمشیر دشمن محافظت می‌کند.

**abdom** / اَبْدُم : آخِر، عاقبت، نتیجه، سرانجام، فرجام.

**abdomih** / اَبْدُمیْه : پایان، انتها، اختتامیه.

**abd sahist** / اَبْدسَهیست : شگفت ـ اعجاب انگیز، تعجب آور.

**abd sahistan** / اَبْدسَهیستَن : اعجاب انگیز بودن، شگفت انگیز نمودن، تعجب آور بودن.

**abdih** / اَبْدیْه : شگفتی، تعجب.

**abāxtar** / اَباختَر : ۱ -سیاره ۲ـ شمال.

**abādānixšā** / اَبادانیخشا : ناتوان، ضعیف ارابه.

**abādyāvand** / اَبادیاوَند : ناتوان، ضعیف.



www.takbook.com

**abādyāvandih** / 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭩𐭥𐭥𐭩𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩 / اَبادیاوَندیْه : ناتوانی، ضعف.

**abārun** / 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭩 / اَبارون : ۱ -وارون، غلط، نادرست ۲ـ مجرم، گناهکار.

**abārunih** / 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩 / اَبارونیْه : جرم، گناه، بزه تبار از دو تبار، از دو.

**abārig** / 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭩𐭩 / اَباریگ : دیگر، آخر.

**abāz** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 / اَباز : باز، دوباره، مجدد، مجددا، باردیگر، عقب.

**abāz istādan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز ایستادن : باز ایستادن، متوقف شدن، ترک کردن.

**abāz pādan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز پادن : باقی ماندن، ماندن.

**abāz dādan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز دادن : ۱ - نسبت دادن، متهم کردن ۲ـ تعیین ـ مشخص کردن.

**abāz dāštan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز داشتَن : بازداشتن، نهی ـ منع ـ جلوگیری کردن، مانع ـ سد شدن.

**abāz raftan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز رَفتَن : پیش رفتن، پیشروی کردن.

**abāz sār** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز سار : سرکش، نافرمان، یاغی، متمرد.

**abāz sārih** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز ساریْه : سرکشی، نافرمانی، یاغیگری، تمرد.

**abāz kardan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز کَردن : باز ـ افتتاح کردن، گشودن.

**abāz māndan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز ماندن : باز ـ عقب ماندن.

**abāz vard** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز وَرد : بازگرد، برگردد.

**abāz virāstan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباز ویراستَن : تعمیر ـ بازسازی ـ فرمت کردن، دو باره مرتب کردن.

**abāg** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 / اَباگ : ۱ -با، به وسیلهٔ ۲ـ همراهی، تشییع.

**abāgih** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩 / اَباگیْه : کمک، همراهی، همدستی، همکاری، شراکت، پشتیبانی، حمایت.

**abāgin** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩 / اَباگین : همراهی کردن.

**abāginidan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباگینیدَن : همراهی کردن.

**abām** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 / اَبام : قرض، وام.

**abāy** / 𐭠𐭥𐭥𐭩 / اَبای : پیشوندی که بر سر اسم می‌آید و ضرورت را می رساند.

**abāyak** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَبایَک : نام رودخانه‌ای که زرتشت برای رفتن به ایران شهر، کنار آن رسید.

**abāyid** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَبایید : باید، لازم ـ ضروری است.

**abāyidan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباییدَن : خواستن، تقاضا ـ تمنا ـ طلب ـ درخواست کردن.

**abāyist** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباییست : می‌بایست، لازم ـ ضروری است.

**abāyistan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباییستَن : بایستن، لازم ـ ضروری دانستن.

**abāyišn** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباییشْن : لزوم، ضرورت.

**abāyišnig** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَباییشْنیگ : لازم، ضروری، مورد نیاز، شایسته، درخور، سزاوار.

**abr** / 𐭠𐭥𐭥 / اَبر : ابر.

**abrang** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩 / اَبرَنگ : شکوه، اورنگ، جلال، عظمت، ابهت.

**abrāz** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩 / اَبراز : ۱ -افراز، سربالایی، ارتفاع ۲ـ افراشتن، بالابردن، ترفیع دادن.

**abrāštan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَبراشتَن : افراشتن، بالابردن، ترفیع دادن.

**abruxtan** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَبروختَن : افروختن، روشن کردن، استارت زدن.

**abruzišn** / 𐭠𐭥𐭥𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / اَبروزیشْن : افروزش، استارت.



www.takbook.com

**abruzišn** / اَبروزیشْنیْه : افروزش، استارت، روشنگری، چراغانی.

**abrumand** / اَبرومَند : ابری.

**abrišom** / اَبریشُم : ابریشم.

**abrišomin** / اَبریشُمین : ابریشمی.

**abrin** / اَبرین : نابریده، تقسیم ـ قطع نشده، کامل، متصل.

**abzār** / اَبزار : ۱ -ابزار، وسیله ۲ـ ادویه، چاشنی ۳ـ مهارت، کارایی، تخصص ۴ـ نیرو، توان، توانمندی.

**abzār umand** / اَبزار اومَند : ابزارمند، قابل، متخصص، کارامد، ماهر.

**abzāyišn** / اَبزاییشْن : افزایش، رشد، توسعه، ترقی.

**abzudan** / اَبزودَن : افزودن، افزایش ـ رشد ـ توسعه ـ ترقی دادن.

**abzun** / اَبزون : افزون، افزایش، فراوانی، کثرت، رشد، نمو، توسعه.

**abzunig** / اَبزونیگ : افزون، افزاینده، فراوان، کثیر، بسیار، خیلی، زیاد.

**abzunigih** / اَبزونیگیْه : افزونی، فراوانی، کثرت.

**abgan** / اَبگَن : افکندن، انداختن، پرت ـ ساقط ـ نازل کردن.

**abgand** / اَبگَندَ : افکند، انداخت، ساقط ـ نازل ـ عزل ـ برکنار کرد.

**abgandan** / اَبگَندَن : افکندن، انداختن، پرت ـ ساقط ـ نازل کردن.

**abgār** / اَبگار : تهیه ـ مهیا ـ آماده ـ حاضر کردن، پیش بردن.

**aburt framān** / اَبورت فْرَمان : یاغی، سرکش، نافرمان، شورشی، قانون گریز.

**aburt framānih** / اَبورت فْرَمانیه : نافرمانی، سرکشی، قانون گریزی، طغیان.

**aburd framān** / اَبورد فْرَمان : یاغی، سرکش، نافرمان، شورشی، قانون گریز.

**aburd framānih** / اَبورد فْرَمانیه : نافرمانی، سرکشی، قانون گریزی، طغیان.

**aburžišnik** / اَبورژیشنیک : نارجمند، بی شرف، بی احترام، فاسق، فاسد، رذل، پَست.

**aburnāy** / اَبورنای : بچه، کودک، طفل، نابالغ.

**aburnāyag** / اَبورنایَگ : بچه، کودک، طفل امروزه تنها ویرانه‌هایی از آن برجای مانده‌است. بیشاپور.

**aburnāyih** / اَبورناییْه : بچگی، کودکی، طفولیت.

**abužišnik** / اَبوژیشنیک : ناآمرزیده، نابخشوده، مجرم.

**abus** / اَبوس : زائو، زنی که تازه زایمان کرده‌است.

**abusih** / اَبوسیْه : زایمان.

**abun** / اَبون : بی بُن ـ ریشه ـ اصل ـ پایه ـ اساس.

**abuy** / اَبوی : بی ادراک، بی هوش، خنگ، بی شعور، بی حس.

**abuyih** / اَبوییْه : بی درکی، بی هوشی، خنگی، بی شعوری، بی حسی.

**abi** / اَبی : به.

**abi** / اَبی : پیشوند نفی است که در فارسی به صورت «بی» در آمده‌است. این واژه در پهلوی به صورت اَپی api هم آمده است.

**abi azg** / اَبی اَزگ : بی ساقه.

**abi uš** / اَبی اوش : بیهوش.

**abi uših** / اَبی اوشیْه : بیهوشی.



www.takbook.com

**abi āzih** / [illegible] / اَبی آزیه : بی آزی، بی طمعی، بی حرصی، قناعت. نگاه کنید به آزواریه.

**abi pust** / [illegible] / اَبی پوست : بی پوست.

**abi cim** / [illegible] / اَبی چیم : بی سبب، بی علت.

**abi xār** / [illegible] / اَبی خار : بی خار.

**abi rāh** / [illegible] / اَبی راه : بی راه، منحرف، گمراه.

**abi sutakih** / [illegible] / اَبی سوتَکیْه : پشتکار، مقاومت، نافرسودگی، خستگی ناپذیری.

**abi sud** / [illegible] / اَبی سود : بی سود، بی فایده، بیهوده.

**abi sudih** / [illegible] / اَبی سودیْه : بی فایدگی، بیهودگی.

**abi šitan** / [illegible] / اَبی شیتَن : درد ـ رنج ـ غصه ـ غم ـ اندوه ـ گرفتاری ـ مصیبت ـ بلا نداشتن، با نشاط.

**abi govišnih** / [illegible] / اَبی گُویشنیه : سکوت کس.

**abi vartišnih** / [illegible] / اَبی وَرتیشنیه : سکون، ثبات، ناگردشی.

**abi vitart** / [illegible] / اَبی ویتَرت : ۱ -زنده، نمرده ۲ـ گذر ـ عبور نکرده، باقی نگاه کنید به ویتارتن.

**abi vizend** / [illegible] / اَبی ویزِند : آسیب ناپذیر.

**abi vināh** / [illegible] / اَبی ویناه : بی گناه، معصوم.

**abidān** / [illegible] / اَبیدان : لازم، ضروری، بافایده، سودمند، مورد نیاز.

**abir** / [illegible] / اَبیر : خیلی، زیاد، فراوان، کثیر، بسیار.

**abizār** / [illegible] / اَبیزار : بَری، بیزار، متنفر.

**abiš** / [illegible] / اَبیش : سالم، تندرست، بی رنج، بی درد، بی غصه، آرام، بی گزند، آسیب ناپذیر نگاه کنید به بش.

**abišt** / [illegible] / اَبیشت : رها ـ خلاص شده از رنج ـ غم ـ درد ـ غصه ـ ناراحتی ـ گرفتاری ـ اندوه.

**abiših** / [illegible] / اَبیشیْه : آسیب ناپذیری، بی خطری، بی گزندی.

**abim** / [illegible] / اَبیم : نترس، شجاع، پردل، با جرأت، بی باک.

**abyuxtan** / [illegible] / اَبیوختَن : ۱ -آمیختن، مخلوط ـ ممزوج ـ قاتی کردن ۲ـ وصل ـ متصل ـ الحاق ـ الصاق کردن، ربط.

**ap** / [illegible] / اَپ : پیشوندی که ضمیرهای متصل شخصی به آن می‌پیوندند. مانند: اَپیم به من اَپئیت به تو اَپئیش به او.

**apa** / [illegible] / اَپَ : پیشوند فعل است.

**apparg** / [illegible] / اَپّرگ : دزد، سارق، راهزن، غارتگر.

**apatmān** / [illegible] / اَپَتمان : عهد ـ پیمان شکن، بد قول، نامعتدل، افراطی.

**apatmān xvarišnih** / [illegible] / اَپَتمان خْوَریشنیْه : پرخوری.

**apatmān dārišnih** / [illegible] / اَپَتمان داریشنیْه : ۱ -حرص، طمع، ثروتمندی ۲ـ مراقبت بی اندازه از چیزی، افراط کاری.

**apatmān kušišnih** / [illegible] / اَپَتمان کوشیشنیْه : کشتار بی اندازهٔ گاو و گوسفند.

**apatmānih** / [illegible] / اَپَتمانیْه : ناپیمانی، پیمان ـ عهد شکنی، افراط، زیاده روی.

**apatmānihā** / [illegible] / اَپَتمانیْها : به طور افراط.

**apatmānih** / [illegible] / اَپَتمانیکیْه : افراط، زیاده روی.

**apatutakih** / [illegible] / اَپَتوتَکیْه : ناتوانی، ضعف.



www.takbook.com

**apatukih** / 𐬀𐬞𐬀𐬙𐬀𐬑𐬌𐬵 / اَپَتوکیْه : پراکندگی، اختلاف، تفرقه، تشتت.

**apatug** / 𐬀𐬞𐬀𐬙𐬎 / اَپَتوگ : ناشکیبا، عجول.

**apatuvak** / 𐬀𐬞𐬀𐬙𐬎𐬎 / اَپَتووَک : ناتوان، ضعیف.

**apatuvakihā** / 𐬀𐬞𐬀𐬙𐬎𐬎𐬑𐬌𐬵𐬀 / اَپَتووَکیها : ناتوانانه، از روی ضعف.

**apati tikih** / 𐬀𐬞𐬌𐬙 𐬙𐬌𐬑𐬌𐬵 / اَپَتی تیکیْه : توبه نکردن، در کفر ـ گناه ـ فسق ـ فجور ماندن.

**apati raftak** / 𐬀𐬞𐬌𐬙 𐬭𐬀𐬙𐬌𐬑 / اَپَتی رَفتَک : ناپذیرفتنی، غیر قابل قبول.

**apatyārak** / 𐬀𐬞𐬌𐬙𐬭𐬀𐬭𐬎 / اَپَتیارَک : بی مخالف، یکه تاز، بی دشمن، بی رقیب، بی حریف، بی آفت.

**apatyārakih** / 𐬀𐬞𐬌𐬙𐬭𐬀𐬭𐬎𐬌𐬵 / اَپَتیارَکیْه : توافق، بی مخالفتی، تناسب.

**apatyārakihā** / 𐬀𐬞𐬌𐬙𐬭𐬀𐬭𐬎𐬌𐬵𐬀 / اَپَتیارَکیها : از روی توافق، بی مخالفت.

**apatyārih** / 𐬀𐬞𐬌𐬙𐬭𐬀𐬭𐬌𐬵 / اَپَتیاریْه : توافق، بی مخالفتی، عدم ضدیت منشی.

**apacand** / 𐬀𐬞𐬌𐬚𐬀𐬥𐬌 / اَپَچَند : افکنده، ساقط شده، معزول.

**apaxš** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱 / اَپَخش : پشیمان، نادم، تواب.

**apaxšāyand** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬀𐬥𐬌 / اَپَخشایَند : بخشاینده، رحیم، غفور.

**apaxšāyandih** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬀𐬥𐬌𐬵 / اَپَخشایَندیْه : بخشایش، بخشندگی رحم، ترحم، گذشت، غفران.

**apaxšāyitan** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَپَخشاییتَن : ۱ -بخشیدن، رحم ـ گذشت کردن ۲ـ محروم ـ بی بهره کردن.

**apaxšāyišn** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥 / اَپَخشاییشْن : نگاه کنید به: اَپَخشایَندیْه.

**apaxšāyišnkar** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥𐬎𐬭 / اَپَخشاییشْن کَر : بخشنده، بخشایشگر، رحیم، غفور، باگذشت.

**apaxšāyišnkār** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥𐬎𐬭𐬀 / اَپَخشاییشْن کار : بخشنده، بخشایشگر، رحیم، غفور، باگذشت.

**apaxšāyišnkārih** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥𐬎𐬭𐬀𐬵 / اَپَخشاییشْن کاریْه : بخشندگی، ترحم، غفوریت، گذشت کردن.

/ 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥𐬎𐬭𐬀𐬵𐬀 **apaxšāyišnkārihā** / اَپَخشاییشْن کاریها : از روی رحم، رحیمانه.

**apaxšāyišngar** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥𐬎𐬚𐬭 / اَپَخشاییشْن گر : بخشنده، بخشایشگر، رحیم، غفور، باگذشت.

**apaxšāyišnih** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥𐬌𐬵 / اَپَخشاییشنیْه : نگاه کنید به: اَپَخشایَندیْه معنی بایستن می‌دهد ۳ـ به، به.

**apaxšāyišnik** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬀𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬥𐬌𐬎 / اَپَخشاییشنیک : قابل ـ درخور ـ سزاوار گذشت، سزاوار بخشایش.

**apaxšdār** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱𐬭𐬀 / اَپَخشدار : پشیمان، تواب، متنبه.

**apaxšutār** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱𐬎𐬙𐬭 / اَپَخشوتار : بخشنده، بخشایشگر، رحیم، غفور، باگذشت.

**apaxših** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱𐬌𐬵 / اَپَخشیْه : توبه، پشیمانی، ندامت، تنبه سر راه، راه را بر او.

**apaxšitan** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَپَخشیتَن : پشیمان شدن، توبه کردن، نادم شدن، عذر ـ پوزش خواستن.

**apaxšitār** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱𐬌𐬙𐬭 / اَپَخشیتار : بخشنده، بخشایشگر، رحیم، غفور، باگذشت.

**apaxšitārih** / 𐬀𐬞𐬀𐬴𐬌𐬱𐬌𐬙𐬭𐬌𐬵 / اَپَخشیتاریْه : بخشندگی، رحم، غفران، گذشت، ترحم.



www.takbook.com

**apaxšišn** / [illegible] / اَپَخشیشْن : بخشایش، ترحم، غفران، رحم.

**apaxvar** / [illegible] / اَپَخوَر : چراگاه، مرتع.

**apadast** / [illegible] / اَپَدَست : دستکش.

**aparapākih** / [illegible] / اَپَرَ پاکیْه : یاری ـ کمک ـ پشتیبانی خداوندی، صلوات.

**aparak** / [illegible] / اَپَرَک : بالایی، فوقانی، مافوق، عالی، رئیس.

**aparakān** / [illegible] / اَپَرَکان : بزرگان.

**aparrext** / [illegible] / اَپَرِّخت : زاید، اضافه.

**aparrušnih** / [illegible] / اَپَرِّوشنیْه : فره ایزدی، نور الهی، روشنایی خداوندی.

**aparricišnih** / [illegible] / اَپَرّیچیشنیْه : پر مشغله ـ سخت گرفتار بودن، وقا استراحت نداشتن.

**apar ustātan** / [illegible] / اَپَر اوستاتَن : بازایستادن، دست کشیدن، متوقف شدن.

**apar āxistan** / [illegible] / اَپَر آخیستَن : برخاستن، قیام کردن.

**apar āstišnih** / [illegible] / اَپَر آستیشنیْه : مراقبت، مواظبت.

**apar āmatan** / [illegible] / اَپَر آمَتَن : برآمدن، سرزذن، طلوع ـ ظهور کردن.

[illegible]

**apar āmatan i šāh vahrām i varzāvand** / [illegible] / اَپَر آمَتَن ایی شاه وَهرام ایی وَرزاوَند : ظهور شاه بهرام وَرجاوَند مقدس در پایان جهان. منظومه‌ای است به می‌کند و پایان جهان.

**apar barišn** / [illegible] / اَپَر بَریشْن : بالا بردن.

**apar bastan** / [illegible] / اَپَر بَستَن : بربستن.

**apar burtārih** / [illegible] / اَپَر بورتاریْه : فراهم ـ تهیه ـ مهیا ـ آماده ـ حاضر کردن، به دست آوردن، تحصیل ـ استحصال کردن.

**apar nišastan** / [illegible] / اَپَر نیشَستَن : بر تخت نشستن، جلوس کردن.

**aparās** / [illegible] / اَپَراس : گمراه، منحرف، سرگشته، حیران.

**aparpātan** / [illegible] / اَپَرپاتَن : استراحت کردن، آسودن.

**aparpim** / [illegible] / اَپَرپیم : مائده ـ غذای آسمانی.

**apartar** / [illegible] / اَپَرتَر : برتر، بالاتر، مافوق، رئیس در گذشته به صورت رشته کوه اپرسین نامیده.

**apartarih** / [illegible] / اَپَرتَریْه : برتری، علو، ریاست.

**apartan** / [illegible] / اَپَرتَن : مغرور، متکبر، خودبزرگ بین، متظاهر، خودنما، ظاهرساز.

**apartanih** / [illegible] / اَپَرتَنیْه : غرور، تکبر، خودبزرگ بینی، تظاهر، خودنمایی، ظاهرسازیی ندانی زبان.

**apartum** / [illegible] / اَپَرتوم : برترین، اعلی، بالاترین، رئیس جمهور.

**apartumih** / [illegible] / اَپَرتومیْه : برتری، علو، ریاست جمهوری.

**apar dazišn** / [illegible] / اَپَردَزیشْن : بی پردازش، بی تکلیف، بیکار، مهمل، بیهوده.

**aparzin** / [illegible] / اَپَرزین : اَبَرزین، فرزین، مرکز فرماندهی شاه در میان جنگ، قرارگاه جنگی شاه، ستاد جنگ.

**aparsin** / [illegible] / اَپَرسین : نام بخش جنوبی رشته کوه زاگرس که از غرب خوزستان تا نزدیکی کرمان است و نیز کوه‌های مرکزی ایران.

**aparg** / [illegible] / اَپَرگ : نام یکی از مفسران اوستا که گویا پیش از ساسانیان می زیسته‌است.



www.takbook.com

**apar gar** / اَپَرگَر : برتر، اعلی، مافوق، متعالی، خداوند، کسی که عزت می‌بخشد.

**apar gumixt** / اَپَرگومیخت : آمیخته، عیار زده، مخلوط، ممزوج.

**aparmand** / اَپَرمَند : برتر، ممتاز، دارای مزیت یا اولویت، ترجیح دادنی.

**apar mān** / اَپَرمان : متصدی، وزیر، مأمور.

**apar mānd** / اَپَرماند : ۱ -ارث، میراث ۲ـ سنت.

**apar mānd** / اَپَرماندَک : درمانده، متروک، ضایعاتی کردن.

**apar mānik** / اَپَرمانیک : بزرگ، نجیب، شریف.

**apar minišn** / اَپَرمینیشن : مغرور، متکبر، خود بزرگ بین، خودخواه.

**apar minišnih** / اَپَرمینیشنیْه : پَرمَنِشی، تکبر، غرور، خودخواهی، عُجب، نَخوت.

**apar nāy** / اَپَرنای : برنا، جوان، بالغ.

**apar nāyik** / اَپَرناییک : برنایی، جوانی، بلوغ.

**aparvarzišnih** / اَپَروَرزیشنیْه : انجام دادن کاری از روی الگو، مدل سازی پاسداری می‌کردند تا از ورود بدعت.

**aparvārak** / اَپَروارَک : ۱ -پیوست، ضمیمه، الحاقی، ادامه، دنباله، تَکمَله ۲ـ مکرر.

**aparod** / اَپَرود : پرهیز، خودداری، اجتناب.

**aparuk** / اَپَروک : نام کسی.

**aparuk šatr** / اَپَروک شَتر : کلان شهر.

**aparvic** / اَپَرویچ : اَپرویز، پیروز، فاتح.

**aparvicih** / اَپَرویچیْه : اَپرویزی، پیروزی، فتح.

**aparvicitan** / اَپَرویچیتَن : اَپرویز ـ پیروز ـ فاتح شدن.

**aparvicihā** / اَپَرویچیها : اَپرویزانه، پیروزمندانه، فاتحانه.

**aparvinārišn** / اَپَروینارِیشْن : نظم، ترتیب، انضباط.

**aparih** / اَپَریْه : ۱ -برتری، تعالی، علو، جلال ۲ـ دزدی، سرقت، راهزنی، اختلاس، دستبرد.

**aparuž** / اَپَرئوژ : ۱ -نیرومند، توانا، توانمند، پرتوان، قوی، مقتدر، قدرتمند ۲ـ چیره، مسلط.

**aparužih** / اَپَرئوژیْه : ۱ -نیرومندی، توانایی، توانمندی، پرتوانی، قدرت، اقتدار ۲ـ چیرگی، تسلط، تفوق، برتری، استیلا.

**apazār** / اَپَزار : ۱ -ابزار، افزار، اسباب، وسیله، آلت، سلاح ۲ـ ادویهٔ غذا ۳ـ نیرو، توان، انرژی، قدرت، شکوه، جلال، ثروت.

**apazāyišn** / اَپَزاییشْن : افزایش، تکثیر.

**apas** / اَپَس : به موقع، سر وقت، معاصر، نامتأخر.

**apasaxv** / اَپَسَخْو : بی پاسخ، بی جواب.

**apasaxvih** / اَپَسَخْویْه : بی پاسخی، بی جوابی.

**apasastan** / اَپَسَستَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ منهدم ـ ویران کردن.

**apasandišnik** / اَپَسَندیشنیک : ناپسند، زشت، مذموم، منفور.

**apasahinistan** / اَپَسَهیتَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ منهدم ـ ویران کردن.



www.takbook.com

**apasahinistan** / [illegible] /
اَپَسَهینیستَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ منهدم ـ ویران کردن.

**apaspār** / [illegible] / اَپسپار : سپارنده، تسلیم ـ محول ـ واگذار کننده، تحویل دهنده.

**apaspārak** / [illegible] / اَپسپارَک : سپرده، تسلیم ـ محول ـ واگذار شده، تحویل داده شده.

**apaspārtan** / [illegible] / اَپسپارتَن : سپردن، تسلیم ـ محول ـ واگذار کردن، تحویل دادن، به‌امانت گذاشتن.

**apaspārtār** / [illegible] / اَپسپارتار : سپارنده، تسلیم ـ محول ـ واگذار کننده، تحویل دهنده، امانت دهنده.

**apaspārišn** / [illegible] / اَپسپاریشْن : سپارش، سفارش، تسلیم، تحویل، واگذاری.

**apaspārišnih** / [illegible] /
اَپسپاریشْنیْه : نگاه کنید به: اَپسپاریشْن آمده.

**apastāk** / [illegible] / اَپستاک : اَوِستا، کتاب دینی زرتشتیان.

**apastām** / [illegible] / اَپستام : پناه، ملجاء، اعتماد، پشتگرمی، اطمینان.

**apastān** / [illegible] / اَپستان : نگاه کنید به: اپستام بَرَزانتیس داریوش را که به آن.

**apascāk** / [illegible] / اَپسچاک : ناسزاوار، بی صلاحیت، نالایق، نامستعد، ناشایست، مخالف.

**apascākih** / [illegible] / اَپسچاکیْه : ناسزاواری، بی صلاحیتی، نالایقی، نامستعدی، ناشایستگی، مخالفت.

**apasus** / [illegible] / اَپسوس : ۱ -افسوس، تأسف، آه، دریغ ۲ـ استهزاء، ریشخند، تمسخر.

**apasusbar** / [illegible] / اَپسوس بَر : مسخره ـ ریشخند شده.

**apasuskar** / [illegible] / اَپسوس کَر : مسخره ـ ریشخند کننده.

**apasusgar** / [illegible] / اَپسوس گَر : مسخره ـ ریشخند کننده.

**apasusāk** / [illegible] / اَپسوساک : مسخره ـ ریشخند کننده.

**apasusih** / [illegible] / اَپسوسیْه : ۱ -افسوس ـ تأسف خوردن، آه کشیدن، دریغ ورزیدن ۲ـ استهزاء ـ ریشخند ـ مسخره کردن.

**apasih** / [illegible] / اَپسیْه : به موقع، سر وقت، بدون تأخیر.

**apasist** / [illegible] / اَپسیست : تباهی، خرابی، فساد، نابودی، ویرانی، انهدام، انحطاط.

**apasistan** / [illegible] / اَپسیستَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ ویران ـ منهدم کردن.

**apasinitan** / [illegible] / اَپسینیتَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ منهدم ـ ویران کردن، کشتن.

**apasinišn** / [illegible] / اَپسینیشْن : خرابی، فساد، کشتار، قتل، انهدام.

**apasinišn** / [illegible] / اَپسینیشْن : نابودی، تخریب، انهدام، انفجار به معنی بخشایش، برکت.

**apasihāk** / [illegible] / اَپسیهاک : مخرب، قاتل، منهدم کننده.

**apasihitan** / [illegible] / اَپسیهیتَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ منهدم ـ ویران کردن.

**apasihistan** / [illegible] / اَپسیهیستَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ منهدم ـ ویران کردن.

**apasihišn** / [illegible] / اَپسیهیشْن : تباهی، خرابی، فساد، نابودی، انهدام، ویرانی.

**apasihišnih** / [illegible] / اَپسیهیشْنیْه : نگاه کنید به: اَپسیهیشْن.

**apasihinitan** / [illegible] / اَپسیهینیتَن : تباه ـ خراب ـ فاسد ـ نابود ـ منهدم ـ ویران کردن.



www.takbook.com

**apasihinišnih** / [illegible] /
اَپَسیهینیشنیْه : تخریب، انهدام، انفجار، انحطاط.

**apašārtan** / [illegible] / اَپَشارتَن : فشردن.

**apakandan** / [illegible] / اَپَکَندَن : افکندن، انداختن، معزول ـ عزل کردن.

**apand** / [illegible] / اَپَند : گمراه، خطاکار، فاسد، فاسق.

**apandih** / [illegible] / اَپَندیْه : گمراهی، ضلالت، خطاکاری، فساد، فسق.

**apahrcišnih** / [illegible] / اَپَهرچیشنیْه : اسراف، زیاده روی.

**apahrumih** / [illegible] / اَپَهرومیْه : ذلت، خواری، بی شکوهی، تنزل، رذالت.

**apahrixtak** / [illegible] / اَپَهریختَک : بی فرهنگ، غیر متمدن.

**apaymān** / [illegible] / اَپَیمان : نامتعادل.

**apaymānih** / [illegible] / اَپَیمانیْه : عدم تعادل.

**apefifig** / [illegible] / اَپِفیفیگ : توبه نکرده، مجرم، اقرار ـ اعتراف نکرده.

**apefifigih** / [illegible] / اَپِفیفیگیْه : ناپشیمانی، توبه ناکردگی، مجرمیت.

**apdom** / [illegible] / اَپْدوم : آخرین.

**apdomih** / [illegible] / اَپْدومیْه : آخرین بودن، انتها.

**appar** / [illegible] / اَپّر : دزدی.

**appurtan** / [illegible] / اَپّورتَن : ۱ -بردن، حمل و نقل ـ جابجا کردن ۲ـ دزدیدن، غارت ـ سرقت کردن، دستبرد زدن.

**apursišnik** / [illegible] / اَپّورسیشنیک : ۱ - ناپرسیدنی ۲ـ غیر مسئول، بی مسئولیت.

**apursin** / [illegible] / اَپّورسین : نام کوهی است.

**apātyāvandakih** / [illegible] /
اَپاتیاوَندَکیْه : ناتوانی، ضعف.

**apātyāvand** / [illegible] / اَپاتیاوَند : ناتوان، ضعیف، مغلوب، شکست خورده.

**apātyāvandih** / [illegible] / اَپاتیاوَندیْه : ناتوانی، ضعف.

**apātixšāh** / [illegible] / اَپاتیخشاه : شاه مخلوع، رهبر معزول.

**apātixšāy** / [illegible] / اَپاتیخشای : شاه مخلوع ـ نالایق ـ ضعیف، رهبر معزول ـ نالایق ـ بی صلاحیت ـ ضعیف.

**apātixšāyih** / [illegible] / اَپاتیخشاییْه : خلاء قدرت.

**apāc** / [illegible] / اَپاچ : ۱ -دوباره، از نو، مجدد ۲ـ پس، عقب است.

**apāc astišnih** / [illegible] / اَپاچ اَستیشنیْه : جلوگیری، ممانعت، بازداشتن، سد کردن.

**apāc astinitār** / [illegible] / اَپاچ اَستینیتار : پایدار، مقاوم، ثابت قدم، ایستادگی ـ مقاومت کننده.

**apāc istātan** / [illegible] / اَپاچ ایستاتَن : باز ایستادن، دست کشیدن، متوقف ـ منصرف شدن.

**apāc ārāstārih** / [illegible] / اَپاچ آراستاریْه : بازسازی، تعمیر.

**apāc āhangih** / [illegible] / اَپاچ آهنگیْه : گوشه گیری، انزوا.

**apāc tarvinišnih** / [illegible] /
اَپاچ تَروینیشنیْه : پرواز دادن، دور ـ تبعید کردن، بیرون ـ خارج کردن بست.

**apāc dārišnih** / [illegible] / اَپاچ داریشنیْه : بازداری، ممانعت، جلوگیری، سد کنندگی.



www.takbook.com

**apāc dāštan** / [illegible] / اَپاچ داشتَن : بازداشتن، ممانعت ـ مخالفت ـ جلوگیری ـ سد کردن.

**apāc dāštār** / [illegible] / اَپاچ داشتار : بازدارنده، مانع، سد ـ جلوگیری کننده.

**apāc dritār** / [illegible] / اَپاچ دریتار : پاره کننده، زجر ـ آزار ـ شکنجه ـ عذاب دهنده.

**apāc sar** / [illegible] / اَپاچ سَر : خودسر، خودکامه، دیکتاتور، کاریزما.

**apāc sarih** / [illegible] / اَپاچ سَریه : خودسری، خودکامگی، کاریزمایی، دیکتاتوری، نافرمانی.

**apāc stāyistan** / [illegible] / اَپاچ ستاییستَن : ارتداد، الحاد، کفر، ترک دین.

**apāc kartakih** / [illegible] / اَپاچ کَرتَکیْه : افتتاح، گشایش، از هم باز کردن.

**apāc kartan** / [illegible] / اَپاچ کَرتَن : باز ـ افتتاح کردن، گشودن.

**apāc kufak** / [illegible] / اَپاچ کوفَک : گوژپشت، غوزدار.

**apāc kun** / [illegible] / اَپاچ کون : واژگون، سرنگون در.

**apāc matan** / [illegible] / اَپاچ مَتَن : بازآمدن، مراجعت کردن.

**apāc māndan** / [illegible] / اَپاچ ماندَن : بازماندن، متوقف شدن.

**apāc nasinišnih** / [illegible] / اَپاچ نَسینیشنیْه : تخریب ـ ویران ـ خراب ـ نابود ـ منهدم کردن.

**apāc vartitan** / [illegible] / اَپاچ وَرتیتَن : بازگشتن، مراجعت کردن.

**apāc vaštak** / [illegible] / اَپاچ وَشتَک : مرتد، ملحد، گمراه، بی دین.

**apāc vaštan** / [illegible] / اَپاچ وَشتَن : بازگشتن، مراجعت کردن.

**apāc virāstan** / [illegible] / اَپاچ ویراستَن : بهسازی ـ بازسازی ـ بازنگدی ـ تجدید نظر کردن، بازپیراستن.

**apāxtar** / [illegible] / اَپاختَر : ۱ -باختر، غرب ۲ـ شمال ۳ـ ستاره ۴ـ سیاره.

**apāxtar nimak** / [illegible] / اَپاختَرنیمَک : نیمهٔ شمالی یا غربی.

**apāxtarun** / [illegible] / اَپاختَرون : جهت شمالی یا غربی.

**apāxtarik** / [illegible] / اَپاختَریک : ۱ - باختری، غربی ۲ـ شمالی ۳ـ ستاره‌ای ۴ـ سیاره‌ای.

**apār** / [illegible] / اَپار : برده شده، مسروقه.

**apārak** / [illegible] / اَپارَک : دزد، غارتگر، راهزن، سارق، منحرف، گناهکار، مجرم.

**apārun** / [illegible] / اَپارون : منحرف، گناهکار، مجرم، فاسد، فاسق، بی دین، نادرست، بد.

**apārun dānāk** / [illegible] / اَپارون داناک : معلم بد، دانای بدآموز.

**apārun zatārih** / [illegible] / اَپارون زَتاریْه : قتل عام، کشتار جمعی.

**apārun škuhih** / [illegible] / اَپارون شْکوهیْه : فقری که بدی به دنبال دارد.

**apārunih** / [illegible] / اَپارونیْه : بدی، گناه، فسق، فساد، فجور، نادرستی.

**apārunihā** / [illegible] / اَپارونیْها : بدکارانه، گناهکارانه، فاسقانه، فاسدانه، نادرستانه رومیان به او حقوق یک شهروند.

**apārik** / [illegible] / اَپاریک : دیگر، بقیه، ادامه، باقی مانده.

**apārikān** / [illegible] / اَپاریکان : مابقی، دیگران، باقی مانده‌ها.

**apāstih** / [illegible] / اَپاستیه : یاری، کمک، مدد، امداد ـ زیان رساندن، خسارت ـ ضرر.



www.takbook.com

**apāk** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬑 / اَپاک : ۱ -ناپاک، کثیف، آلوده، چرکین، نجس ۲ـ معاون، دستیار، یار، کمکی ۳ـ با، به وسیلهٔ.

**apāk puhr** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬑 𐬉𐬌𐬯𐬀𐬭 / اَپاک پوهْر : پسردار نظامی ۷ـ انبار مهمات.

**apākih** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬑𐬌𐬵 / اَپاکیْه : ۱ -همراهی، تشییع ۲ـ پاکی، بی عیبی، تمیزی، نظافت.

**apākinitan** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬑𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَپاکینیتَن : ۱ - همراهی ـ مشایعت کردن ۲ـ دنبال ـ تعقیب ـ پیگیری کردن ۳ـ جمع ـ گردآوری کردن.

**apām** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬙 / اَپام : وام، قرض.

**apāminitan** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬙𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَپامینیتَن : وام ـ قرض داشتن، مقروض ـ بدهکار بودن.

**apāyast** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬀𐬱𐬱 / اَپایَست : بایست، ضرورت، لزوم، احتیاج.

**apāyastak** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬀𐬱𐬱𐬀𐬑 / اَپایَستَک : ۱ - بایسته، ضروری، لازم، مورد احتیاج، مقتضی ۲ـ جبری از دیدگاه فلسفه.

**apāyastan** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬀𐬱𐬱𐬀𐬥 / اَپایَستَن : ۱ - بایستن، لازم ـ ضروری ـ مورد احتیاج ـ مقتضی بودن ۲ـ میل داشتن، خواستن.

**apāyastih** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬀𐬱𐬱𐬌𐬵 / اَپایَستیْه : بایست، ضرورت، لزوم، احتیاج، نیاز.

**apāyet** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬙 / اَپایِت : باید.

**apāyitan** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَپاییتَن : ۱ -بایستن، لازم ـ ضروری ـ مورد احتیاج ـ مقتضی بودن ۲ـ پاییدن، مراقبت ـ مواظبت کردن، زیر.

**apāyistan** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬱𐬱𐬀𐬥 / اَپاییستَن : بایستن، ضروری ـ لازم ـ مقتضی بودن.

**apāyišn** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬱𐬱𐬌𐬥 / اَپاییشْن : ۱ -بایسته، ضروری، لازم، مورد احتیاج، مقتضی ۲ـ میل، خواست.

**apāyišnih** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬱𐬱𐬌𐬥𐬌𐬵 / اَپاییشْنیْه : لازم، ضروری، مقتضی.

**apāyišnik** / 𐬀𐬉𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬱𐬱𐬌𐬥𐬌𐬑 / اَپاییشْنیک : ۱ - بایسته، ضروری، مقتضی، لازم، مورد لزوم، مورد احتیاج ۲ـ خواستنی، سودمند.

**aprišam** / 𐬀𐬉𐬭𐬌𐬱𐬌𐬙 / اَپریشَم : ابریشم.

**aprišamin** / 𐬀𐬉𐬭𐬌𐬱𐬌𐬙𐬌𐬥 / اَپریشَمین : ابریشمی.

**aprišom** / 𐬀𐬉𐬭𐬌𐬱𐬌𐬙 / اَپریشُم : ابریشم.

**apsus** / 𐬀𐬉𐬱𐬱𐬌𐬱 / اَپسوس : ۱ -افسوس، تأسف، آه، دریغ ۲ـ استهزاء، ریشخند، تمسخر.

**apasusgar** / 𐬀𐬉𐬱𐬱𐬌𐬱𐬌𐬱𐬀𐬭 / اَپسوس گَریها : افسوسگرانه، مستهزئانه، ریشخند کنان.

**apuxšāyāvand** / 𐬀𐬉𐬵𐬀𐬱𐬀𐬌𐬯𐬀𐬯𐬀𐬥𐬌𐬱 / اَپوخْشایاوَند : کریم، بخشنده.

**apuxšāyitan** / 𐬀𐬉𐬵𐬀𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَپوخْشاییتَن : بخشودن، گذشت ـ رحم ـ عفو کردن.

**apuxšāyišn** / 𐬀𐬉𐬵𐬀𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬱𐬱𐬌𐬥 / اَپوخْشاییشْن : بخشایش، عفو، رحمت، ترحم.

**apuxšāyišn umandih** / 𐬀𐬉𐬵𐬀𐬱𐬀𐬌𐬯𐬌𐬱𐬱𐬌𐬥 𐬌𐬨𐬌𐬥𐬌𐬥𐬌𐬵 / اَپوخْشاییشْن اومَندیْه : رحم، بخشودگی.

**apurtār** / 𐬀𐬉𐬵𐬌𐬙𐬱𐬀𐬭 / اَپورتار : ۱ -برنده، حامل ۲ـ دزد، سارق.

**apurnāy** / 𐬀𐬉𐬵𐬌𐬥𐬱𐬀𐬌 / اَپورنای : جوان، نوجوان، بالغ، بُرنا بگردد و گزارشی برای شاه بیاورد.

**apurnāyak** / 𐬀𐬉𐬵𐬌𐬥𐬱𐬀𐬌𐬑 / اَپورنایَک : کودک، طفل.

**apurnāy zātakān** / 𐬀𐬉𐬵𐬌𐬥𐬱𐬀𐬌 𐬰𐬀𐬙𐬀𐬑𐬀𐬥 / اَپورنای زاتَکان : برنازادگان، نوجوانان.

**apurnāyik** / 𐬀𐬉𐬵𐬌𐬥𐬱𐬀𐬌𐬑 / اَپورنایْه : برنایی، جوانی، بلوغ.

**apurnāyik** / 𐬀𐬉𐬵𐬌𐬥𐬱𐬀𐬌𐬑 / اَپورناییک : برنا، کودک، نوجوان.

**apurnāyigān** / 𐬀𐬉𐬵𐬌𐬥𐬱𐬀𐬌𐬌𐬥𐬀𐬥 / اَپورناییگان : برنایان، نوجوانان، بالغان می‌شود.



www.takbook.com

**appuriš** / 𐬀𐬞𐬉𐬭𐬌𐬱 / اَپوریش : دزدی، دستبرد، غارت، سرقت، اختلاس.

**apurind** / 𐬀𐬞𐬉𐬭𐬌𐬥𐬌 / اَپورینْد : بدزدند، غارت ـ چپاول ـ سرقت ـ اختلاس کنند.

**apus** / 𐬀𐬞𐬉𐬱 / اَپوس : ۱ -آبستن، باردار، حامله ۲ـ زائو ۳ـ بی پسر، بی فرزند، اجاق کور.

**apusih** / 𐬀𐬞𐬉𐬱𐬌𐬱 / اَپوسیْه : ۱ -آبستنی ۲ـ تولد.

**apusinitan** / 𐬀𐬞𐬉𐬱𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَپوسینیتَن : آبستن کردن.

**apuš** / 𐬀𐬞𐬉𐬱 / اَپوش : دیو خشکسالی.

**apuhišn** / 𐬀𐬞𐬉𐬵𐬌𐬱𐬥 / اَپوهیشْن : ۱ -ناپوسیدگی، تجزیه ناپذیری ۲ـ ناتشنگی، عطش نداشتن.

**apuyišn** / 𐬀𐬞𐬉𐬌𐬌𐬱𐬥 / اَپوییشْن : ناپوسیدگی، تجزیه ناپذیری.

**api** / 𐬀𐬞𐬌 / اَپی : بی، بدون.

**api arzānik** / 𐬀𐬞𐬌 𐬀𐬭𐬟𐬀𐬥𐬌𐬐 / اَپی اَرزانیک : ارزشمند، پربها، گرانبها، قیمتی، ارجمند، عزیز.

**api azg** / 𐬀𐬞𐬌 𐬀𐬟𐬎 / اَپی اَزگ : بی شاخه.

**api āstānak** / 𐬀𐬞𐬌 𐬀𐬀𐬱𐬙𐬀𐬥𐬌𐬐 / اَپی آستانَک : بی آستانه، بی جا، بی مکان، بی خانه.

**api āmārakih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬀𐬀𐬟𐬀𐬭𐬀𐬐𐬌𐬵 / اَپی آمارَکیْه : حالت کسی که در رستاخیز پرونده‌اش پاک است و گناهی ندارد تا شمرده شود.

**api bar** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬭 / اَپی بَر : بی سود، بی فایده.

**api brāt** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬭𐬀𐬙 / اَپی بَر : بی برادر، کسی که برادر خود را از دست داده باشد.

**api bahr** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬵𐬭 / اَپی بَهر : بی بهره، محروم.

**api brahm** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬭𐬀𐬵𐬙 / اَپی بْرَهْم : پریشان، نامنظم، بی نظم، آشفته، در هم ریخته.

**api but** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬙 / اَپی بوت : ۱ -عدم، بی بود، بی هستی ۲ـ ناقص ۳ـ معیوب.

**api butih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬙𐬌𐬵 / اَپی بوتیْه : ۱ -عدمیت، بی بودی ۲ـ نقص ۳ـ عیب.

**api buz** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬟 / اَپی بوذ : ۱ -بی بو ۲ـ بیخود، مدهوش، مست.

**api buzih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬟𐬌𐬵 / اَپی بوذیْه : ۱ -بی بویی ۲ـ بیخودی، مدهوشی، مستی، بی حسی.

**api bun** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬀𐬥 / اَپی بون : بی بن، بی ته، نامحدود، بی انتها، بی نهایت.

**api biš** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬌𐬱 / اَپی بیش : بی آزار، آرام، مهربان، بی گزند.

**api bim** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬌𐬨 / اَپی بیم : مطمئن، امن، در امان، دارای امنیت.

**api bimh** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬌𐬨𐬵 / اَپی بیمیْه : اطمینان، آرامش خاطر، بی ترسی.

**api bimhā** / 𐬀𐬞𐬌 𐬠𐬌𐬨𐬵𐬀 / اَپی بیمیها : از روی اطمینان، بی باکانه.

**api puhr** / 𐬀𐬞𐬌 𐬞𐬉𐬵𐬭 / اَپی پوهْر : بی پسر.

**api pit** / 𐬀𐬞𐬌 𐬞𐬌𐬙 / اَپی پیت : بی پدر، یتیم.

**api tāk** / 𐬀𐬞𐬌 𐬙𐬀𐬟 / اَپی تاک : ناپیدا، مجهول، مبهم، نامصرح، نامرئی.

**api tākih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬙𐬀𐬟𐬌𐬵 / اَپی تاکیْه : ناپیدایی، ابهام، نامصرحی، نامعلومی، نامرئی بودن.

**api tuxšāy** / 𐬀𐬞𐬌 𐬙𐬉𐬯𐬱𐬀𐬌 / اَپی توخْشای : ناتَخشا، بی اثر، خنثی.

**api tuxšāy kartan** / 𐬀𐬞𐬌 𐬙𐬉𐬯𐬱𐬀𐬌 𐬐𐬀𐬭𐬙𐬀𐬥 / اَپی توخْشای کَرتَن : ناتَخشا ـ بی اثر ـ خنثی کردن، از کار انداختن ولی.

**api tuxšāy** / 𐬀𐬞𐬌 𐬙𐬉𐬯𐬱𐬀𐬌 / اَپی تیارَک : نگاه کنید به: اَپَتیارَک.

**api cak** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬎 / اَپی چَک : ۱ -ویژه، مخصوص ۲ـ پاک، ناب، خالص، صاف، مخلوط ـ آمیخته نشده، سره ۳ـ مقدس ۴ـ مطلق.



www.takbook.com

**api cak vattarih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬀𐬎 𐬠𐬀𐬙𐬀𐬌𐬭𐬌𐬱 / اَپی چَک وَتّریْه : تباهی مطلق، تبهکاری محض.

**api cak vihih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬀𐬎 𐬠𐬀𐬌𐬵𐬌𐬱 / اَپی چَک ویهیْه : خوبی محض، خیر مطلق.

**api cakih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬀𐬎𐬌𐬱 / اَپی چَکیْه : ۱ -ویژگی، صفت ۲ـ پاکی، خلوص، خالصی، اختلاط ۳ـ تقدس ۴ـ قطعیت.

**api cakihā** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬀𐬎𐬌𐬱𐬀𐬱 / اَپی چَکیها : ۱-با توجه به ویژگی ۲ـ خالصانه ۳ـ از روی تقدس ۴ـ قاطعانه، به طور مطلق.

**api cār** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬀𐬭 / اَپی چار : بی چاره، گریز ناپذیر، اجتناب ناپذیر.

**api cim** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬀𐬙 / اَپی چیم : بی معنی، بی مفهوم.

**api cimihā** / 𐬀𐬞𐬌 𐬌𐬀𐬙𐬌𐬱𐬀𐬱 / اَپی چیمیها : به طور بی معنی.

**api xār** / 𐬀𐬞𐬌 𐬵𐬀𐬭 / اَپی خْواریْه : مشقت، زحمت، بی آسانی وان سی و دو گهرها.

**api xār** / 𐬀𐬞𐬌 𐬵𐬀𐬭 / اَپی خار : بی خار.

**api dāt** / 𐬀𐬞𐬌 𐬛𐬀𐬙 / اَپی دات : غیر قانونی، نامشروع، غیر شرعی.

**api dātih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬛𐬀𐬙𐬌𐬱 / اَپی داتیه : بی قانونی.

**api rakānih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬵𐬀𐬌𐬱 / اَپی رَکانیْه : برتری، علو، کمال.

**api rās** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬱 / اَپی راس : گمراه، منحرف را دادور و دست ور با.

**api rāsenitār** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬱𐬀𐬌𐬥𐬌𐬭 / اَپی راسِنیتار : گمراه ـ منحرف کننده.

**api rāsenitārih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬱𐬀𐬌𐬥𐬌𐬭𐬌𐬱 / اَپی راسِنیتاریْه : موجب گمراهی ـ انحراف ـ ضلالت شدن.

**api rāsih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬱𐬌𐬱 / اَپی راسیْه : گمراهی، ضلالت، انحراف نیمهٔ دوم سدهٔ نهم میلادی نگاشته شده‌است.

**api rāhenitārih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬵𐬌𐬥𐬌𐬭𐬌𐬱 / اَپی راهِنیتاریْه : گمراهی.

**api rāhitan** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌 / اَپی راهیتَن : گمراه ـ منحرف کردن، از راه به در بردن.

**api rāyenitār** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬀𐬌𐬥𐬌𐬭 / اَپی راینیتار : نامنظم، بی نظم، بی برنامه، کسی که نمی‌تواند کاری را با نظم اداره کند جایی به نام قطیف بود.

**api ruc** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬎 / اَپی روچ : شکست خورده، مغلوب، ناپیروز.

**api ruc garih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬎 𐬌𐬭𐬌𐬱 / اَپی روچ گَریْه : شکست، ناپیروزی.

**api riman** / 𐬀𐬞𐬌 𐬭𐬌𐬙𐬌 / اَپی ریمَن : تمیز، پاک، صاف، ناآلوده.

**api zyānak** / 𐬀𐬞𐬌 𐬟𐬌𐬀𐬵𐬌 / اَپی زیانَک : بی ضرر، بی آسیب.

**api zyānih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬟𐬌𐬀𐬵𐬌𐬱 / اَپی زیانیْه : امنیت، بی زیانی.

**api saxvan** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬀𐬵𐬌 / اَپی سَخوَن : غیر منطقی.

**api sar** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬀𐬭 / اَپی سَر : افسر، تاج، درجه، رتبه.

**api sahenitan** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬥𐬌𐬙𐬌 / اَپی سَهِنیتَن : نابود ـ نیست ـ تباه ـ محوکردن، از میان بردن، از بین بردن.

**api sahišn** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬱𐬌 / اَپی سَهیشن : نابود، ناپیدا، غیب، نادیدنی.

**api sahišnih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬱𐬌𐬱 / اَپی سَهیشنیْه : ناپیدایی، غیبی، نادیدنی بودن.

**api stun** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬌 / اَپی سْتون : بی ستون، معلق.

**api sut** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬎 / اَپی سوت : بی سود، غیر مفید.

**api sutkārih** / 𐬀𐬞𐬌 𐬯𐬎𐬵𐬀𐬭𐬌𐬱 / اَپی سوتکاریْه : کار بیهوده کردن، کار بی سود کردن.



www.takbook.com

**api sutih** / [illegible] / اَپی سوتیْه : بی سودی، غیر مفیدی.

**api sihenitan** / [illegible] / اَپی سیهِنیتَن : نگاه کنید به: اَپی سَهِنیتَن.

**api sihitan** / [illegible] / اَپی سیهیتَن : محو ـ ناپیدا شدن، از میان رفتن.

**api šuz** / [illegible] / اَپی شوذ : بیوه، بی شوهر.

**api kār** / [illegible] / اَپی کار : ناکارآمد، عاطل، بیهوده، بی فایده.

**api gās** / [illegible] / اَپی گاس : بی موقع، بی وقت.

**api gumān** / [illegible] / اَپی گومان : بی گمان، بی شک، حتما، بی تردید، قطعا، مسلما، یقینا.

**api gumānih** / [illegible] / اَپی گومانیْه : بی گمانی، یقینی، بی تردیدی، قطعی، حتمی.

**api gumānih dātan** / [illegible] / اَپی گومانیْه داتَن : اطمینان بخشیدن، حدس ـ گمان ـ تردید ـ شک را از میان بردن.

**api gumānihā** / [illegible] / اَپی گومانیها : بی گمانانه، از روی یقین.

**api martum** / [illegible] / اَپی مرتوم : بی مردم، خالی از سکنه.

**api marg** / [illegible] / اَپی مرگ : نامیرا، جاویدان، همیشه زنده.

**api must** / [illegible] / اَپی موست : ۱ -بی گِله، بی شِکوِه، کسی که شکایت ندارد ۲ـ عادل، دادگر، بی ستم.

**api micak** / [illegible] / اَپی میچَک : بی مزه.

**api nām** / [illegible] / اَپی نام : گمنام، ناشناس، مجهول تر از چهار گرم بوده‌است.

**api niyāz** / [illegible] / اَپی نیاز : بی نیاز، قانع.

**api hamimāl** / [illegible] / اَپی هَمیمال : بی هَمال، بی مانند، بی حریف، بی نظیر، بی شبیه، بی مثل.

**api hamimālih** / [illegible] / اَپی هَمی‌مالیْه : بی هَمالی، بی مانندی، بی حریفی، بی نظیری، بی شبیهی، بی مثلی، تَک.

**api hangih** / [illegible] / اَپی هَنگیْه : بی هدفی، سرگردانی.

**api huš** / [illegible] / اَپی هوش : بی هوش، خنگ، کودن، بی استعداد.

**api huših** / [illegible] / اَپی هوشیْه : بی هوشی، خنگی، کودنی، بی استعدادی.

**api vārān** / [illegible] / اَپی واران : بارانی، توفانی.

**api vizand** / [illegible] / اَپی ویزَند : بی گزند، امن.

**api vizandihā** / [illegible] / اَپی ویزَندیها : با امنیت.

**api vimand** / [illegible] / اَپی ویمَند : بی حد، بی سرحد، بی انتها، بی کرانه.

**api vināxtārih** / [illegible] / اَپی ویناختاریْه : فرق، تفاوت.

**api vinās** / [illegible] / اَپی ویناس : معصوم، بی گناه.

**api vināsih** / [illegible] / اَپی ویناسیه : عصمت، بی گناهی و عبارت بودند از: وَزورک فْرَماتار.

**api vināsihā** / [illegible] / اَپی ویناسیها : معصومانه.

**api vināft** / [illegible] / اَپی وینافْت : نامرئی، ناپیدا، نادیدنی.

**api vihānak** / [illegible] / اَپی ویهانَک : بی بهانه.

**api yāmak** / [illegible] / اَپی یامَک : بی جامه، بی لباس، برهنه، لخت، عریان.



www.takbook.com

**api yuxtan** / 𐬀𐬨𐬌 𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀𐬥 / اَپی یوختَن : متصل ـ وصل ـ الحاق کردن، به هم پیوستن، آمیختن، مخلوط، ممزوج کردن.

**api yun** / 𐬀𐬨𐬌 𐬌𐬙𐬀 / اَپی یون : افیون، تریاک.

**apidag** / 𐬀𐬨𐬌𐬌𐬙𐬀𐬌 / اَپیدَگ : مفقود.

**apidār** / 𐬀𐬨𐬌𐬌𐬙𐬀𐬌 / اَپیدار : محافظ جانورات ولگرد، سازمان حامی حقوق جانورات حرف تعجب ۶ ـ حرف ندا.

**apir** / 𐬀𐬨𐬌𐬌 / اَپیر : بسیار، زیاد، فراوان، خیلی.

**apiš** / 𐬀𐬨𐬌𐬌𐬱 / اَپیش : متأخر، عقب، ناپیش، آخر.

**apiših** / 𐬀𐬨𐬌𐬌𐬱𐬌𐬵 / اَپیشیْه : تأخر، عقب ـ ناپیش ـ آخر بودن.

**apišimārih** / 𐬀𐬨𐬌𐬌𐬱𐬌𐬙𐬌𐬌𐬵 / اَپیشیماریْه : مصالحه آن شاه، ویژگی شاهان کیانی را دارد..

**at** / 𐬀𐬙 / اَت : ضمیر متصل دوم شخص مفرد.

**atacišn** / 𐬀𐬙𐬌𐬌𐬱𐬌𐬥 / اَتَچیشْن : راکد، متوقف، ثابت، بی حرکت.

**atanih** / 𐬀𐬙𐬌𐬥𐬌𐬵 / اَتَنیْه : روح بودن، جسم نبودن، عالم معنا.

**atavān** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥 / اَتَوان : ناممکن، نشدنی.

**atavānik** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬐 / اَتَوانیک : غیر ممکن، ناممکن، نشدنی، امکان ناپذیر.

**attuk** / 𐬀𐬙𐬙𐬌𐬐 / اَتّوک : نیرومند، پر توان، توانمند، توانا، قوی، مقتدر، لایق، قابل، شایسته، با صلاحیت.

**attukih** / 𐬀𐬙𐬙𐬌𐬐𐬌𐬵 / اَتّوکیْه : نیرومندی، پر توانی، توانمندی، توانایی، اقتدار، لیاقت، شایستگی، صلاحیت.

**atān** / 𐬀𐬙𐬌𐬥 / اَتان : ضمیر متصل دوم شخص جمع.

**atuvān** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥 / اَتووان : ضعیف، ناتوان.

**atuvāngar** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬌𐬙𐬀 / اَتووانگَر : ضعیف ـ تضعیف ـ ناتوان کننده.

**atuvāngarih** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬌𐬙𐬀𐬌𐬵 / اَتووانگریْه : ضعیف ـ تضعیف ـ ناتوان کردن.

**atuvānih** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬵 / اَتووانیْه : ضعف، ناتوانی.

**atuvānik** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬐 / اَتووانیک : ضعیف، ناتوان، بی رمق.

**atuvānikih** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬐𐬌𐬵 / اَتووانیکیْه : ضعف، ناتوانی، بی رمقی.

**atuvānihā** / 𐬀𐬙𐬌𐬎𐬌𐬥𐬌𐬵𐬌𐬱 / اَتووانیها : ضعیفانه، ناتوانانه، از روی ضعف.

**atišn** / 𐬀𐬙𐬌𐬌𐬱𐬌𐬥 / اَتیشْن : سیراب، ناتشنه.

**asurā** / 𐬀𐬱𐬌𐬌𐬙𐬀 / اَثورا : آسور.

**ajamiyā** / 𐬀𐬚𐬀𐬙𐬌𐬌𐬌𐬌𐬙𐬀 / اَجَمی یا : بیاید، پیش آید، اتفاق افتد.

**ajgahān** / 𐬀𐬚𐬀𐬑𐬀𐬵𐬀𐬥 / اَجگَهان : تنبل، کاهل.

**ajgahānih** / 𐬀𐬚𐬀𐬑𐬀𐬵𐬀𐬥𐬌𐬵 / اَجگَهانیْه : تنبلی، کاهلی.

**acandišnik** / 𐬀𐬀𐬌𐬌𐬱𐬌𐬥𐬌𐬐 / اَچَندیشنیک : ساکن، متوقف، بی حرکت.

**acār** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀 / اَچار : ۱ -ناچار، لازم، ضروری، محقق ۲ـ بیچاره، بینوا، بی یاور، بی کمک.

**acārak** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀𐬐 / اَچارَک : بیچاره، بینوا، بی یاور، بی کمک.

**acārakih** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀𐬐𐬌𐬵 / اَچارَکیه : بیچارگی، بینوایی.

**acārakihā** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀𐬐𐬌𐬵𐬌𐬱 / اَچارَکیها : به ناچار، از روی ناچاری.

**acārag** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌 / اَچارَگ : ناگزیر، مجبور، ناچار.

**acārenitan** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬥𐬌𐬥 / اَچارِنیتَن : بیچاره ـ بینوا ـ بدبخت ـ ناکار ـ ضعیف ـ ناتوان کردن.

**acār dānišnih** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀 𐬌𐬌𐬥𐬌𐬌𐬱𐬌𐬥𐬌𐬵 / اَچاردانیشنیه : حکیمی، علیمی.

**acārik** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬐 / اَچاریک : لازم، ضروری، ناچار، بیچاره، درمانده.

**acārih** / 𐬀𐬀𐬌𐬙𐬀𐬌𐬵 / اَچاریه : ناچاری، درماندگی، ضرورت.



www.takbook.com

**acārihā** / اَچاریها : به ناچار، لزوما، از روی ناچاری.

**aciš** / اَچیش : عدم، لاشیء، ناچیز در مقابل چیز.

**axv** / اَخْو : ۱ -سرور، مولا، مرشد، آقا، مافوق ۲ـ زندگی، حیات، وجود، هستی ۳ـ جهان، دنیا ۴ـ شعور، وجدان، فکر.

**axvartār** / اَخْوَرتار : قحطی زده، غذا نخورده.

**axvartārih** / اَخْوَرتاریْه : قحطی زدگی.

**axvarišn** / اَخْوَریشْن : گرسنه، بی خورش، بی غذا، قحطی زده.

**axvarišnih** / اَخْوَریشْنیْه : گرسنگی، بی خورشی، بی غذایی، قحطی زدگی آنها.

**axvaš** / اَخْوَش : ناخوش، نامطبوع، ناپسند.

**axvašnut** / اَخْوَشنوت : ناخشنود، ناراضی، ناخرسند.

**axvaših** / اَخْوَشیْه : ناخوشی، نامطبوعی، ناپسندی.

**axvašihā** / اَخْوَشیها : علیرغم میل باطنی.

**axvaftakih** / اَخْوَفتَکیْه : بی خوابی.

**axvamn** / اَخْوَمْن : بی خواب.

**axvansandih** / اَخْوَنسَندیْه : ناخرسندی، ناخشنودی، نارضایتی.

**axvāb** / اَخْواب : بی خواب.

**axvār** / اَخْوار : مشکل، سخت، دشوار.

**axvārih** / اَخْواریْه : اشکال، سختی، دشواری.

**axvāstag** / اَخْواستَگ : میل، خواسته، تقاضا، تمنا، ادعا.

**axvāstār** / اَخْواستار : ۱ -ناخواستار، کسی که طالب، مدعی یا شاکی نیست ۲ـ بی قدرت، ضعیف.

**axvāš** / اَخْواش : ناشاد، ناراحت، دلگیر.

**axvāših** / اَخْواشیْه : ناشادی، ناراحتی، دلگیری.

**axvān** / اَخْوان : جهان، دنیا، عالم.

**axvān marncinitār** / اَخْوان مَرنچینیتار : خراب ـ ویران ـ نابود گر جهان.

**axvān vartišn** / اَخْوان وَرتیشْن : گردش جهان.

**axvānik** / اَخْوانیک : جهانی، دنیایی.

**axvāyišnih** / اَخْواییشنیْه : بی میلی، بی علاقگی.

**axvumand** / اَخْوومَند : کسی که رهبر و پشتیبان یا مدافع دارد.

**axvumandih** / اَخْوومَندیْه : رهبر ـ پشتیبان یا مدافع داشتن.

**axvih** / اَخْویْه : سروری، بزرگی، مرشدی، مولایی.

**axvi astumand** / اَخْوی اَستومَند : جهان مادی، دنیای مادی.

**axviš cišnih** / اَخْویش چیشنیْه : بی علاقگی در کارهای مربوط به خود.

**axviškār** / اَخْویشکار : خودسر، مستبد، دیکتاتور، قانون گریز زدن.

**axviškārih** / اَخْویشکاریْه : خودسری، استبداد، دیکتاتوری، قانون گریزی.

**axviškārihā** / اَخْویشکاریها : از روی خودسری ـ استبداد ـ دیکتاتوری ـ قانون گریزی.

**axvišnik** / اَخْویشنیک : غیر متخصص، عمومی.

**axvik** / اَخْویک : ۱ -جهانی، بین المللی، دنیایی ۲ـ وجودی ۳ـ ارادی.



www.takbook.com

**axvikih** / اَخْویکیْه : ۱- جهان شمول ۲ـ آرامش روح.

**axtar** / اَختَر : اختر، ستاره، صورت فلکی.

**axtar āmār** / اَختَر آمار : اختر ـ ستاره شناس.

**axtar āmārih** / اَختَر آماریْه : اختر ـ دانش ستاره شناسی.

**axtar mār** / اَختَرمار : اختر ـ ستاره شناس، منجم.

**axtar mārih** / اَختَرماریْه : اختر ـ ستاره شناسی، دانش ستاره شناسی.

**axtarik** / اَختَریک : اختری، ستاره‌ای، نجومی.

**axtan** / اَختَن : آختن، کشیدن سلاح ، برکشیدن، بیرون آوردن شمشیر.

**axuftakih** / اَخوفتَکیْه : بی خوابی.

**axunsand** / اَخونسَند : ناخرسند، ناخشنود، ناراضی.

**axunsandih** / اَخونسَندیْه : ناخرسندی، ناخشنودی، نارضایتی.

**axunsandihā** / اَخونسَندیها : ناخرسندانه، ناخشنودانه، از روی نارضایتی.

**adar** / اَدَر : زیر، تحت، پایین.

**adart** / اَدَرْت : بی درد، بی رنج.

**adartan** / اَدَرْتَن : فروتن، متواضع، افتاده، نگاه کنید به اِرتَن.

**adard** / اَدَرْد : بی درد، بی رنج.

**adar menišnih** / اَدَر مِنیشنیْه : فروتنی، تواضع کردن.

**adak** / اَدَک : آنگاه، سپس، پس، آن وقت، بعد.

**adam** / اَدَم : (سنسکرت: اَهَم؛ اوستایی: اَزِم) من، منم.

**adahm** / اَدَهم : نامحرم.

**adrujišnih** / اَدْروجیشنیْه : صمیمیت، صداقت، نادروغی، وفاداری، صاف دلی.

**advin** / اَدْوین : آیین، طریق، رسم، طور، روش، اسلوب، برنامه، سیاست، تدبیر.

**advinak** / اَدْوینَک : ۱ -آیین، رسم ۲ـ نوع، وجه، شکل، جنس ۳ـ مثال، نمونه ۴ـ آیینه.

**advinihā** / اَدْوینیها : بر اساس آیین، طبق رسم.

**adā** / اَدا : آفرید، خلق کرد.

**adāt** / اَدات : بی قانون، بی قاعده، بی اصول.

**adātastān** / اَداتَستان : بی عدالت، بی انصاف، مخالف قانون، ظالم.

**adātastānih** / اَداتَستانیْه : بی عدالتی، بی انصافی، خلاف قانون، بی قانونی، ظلم، بیدادگری.

**adātastānihā** / اَداتَستانیها : از روی بی عدالتی ـ بی انصافی ـ خلاف قانون ـ بی قانونی ـ ظلم ـ بیدادگری، نامشروعانه.

**adātak** / اَداتَک : ۱ -بی قانون، ناحق، بی قاعده ۲ـ عدم، ناداده، آفریده ـ خلق نشده، به وجود ـ پدید نیامده.

**adātih** / اَداتیْه : بی قانونی.

**adātihā** / اَداتیها : از روی بی قانونی، ناعادلانه.

**adād** / اَداد : غیر قانونی، نامشروع، خلاف قانون یا شرع.

**adādih** / اَدادیْه : غیر قانونی، بی قانونی نامشروع، خلاف قانونی یا شرعی.

**adān** / اَدان : نادان، جاهل، بی سواد.

**adānakih** / اَدانَکیْه : نادانی، جهالت، جهل، بی سوادی، ناآگاهی.

**adānih** / اَدانیْه : نادانی.



www.takbook.com

**adānihā** / [illegible] / اَدانیها : از روی نادانی، جاهلانه.

**advārak** / [illegible] / اَدوارَک : غروب، عصر، ایوارَه، شفق.

**adur** / [illegible] / اَدور : ۱ -آتش ۲ـ آذر نهمین ماه سال ۳ـ نهمین روز هر ماه.

**adurestar** / [illegible] / اَدورِستَر : خاکستر.

**adurestarin** / [illegible] / اَدورِستَرین : خاکستری.

**adust** / [illegible] / اَدوست : نادوست، نارفیق، نامرد.

**adustih** / [illegible] / اَدوستیْه : نادوستی، نارفیقی، نامردی.

**adušišnih** / [illegible] / اَدوشیشنیْه : نادوستی، نارفیقی، نامردی، نارضایتی، ناخرسندی، ناخشنودی.

**adug** / [illegible] / اَدوگ : لایق، مستعد، باصلاحیت، شایسته، درخور، سزاوار.

**adumb** / [illegible] / اَدومْب : بی دُم.

**adyār** / [illegible] / اَدیار : یار، کمک، دوست.

**adyārumandih** / [illegible] / اَدیارومَندیْه : یاری، کمک، تمایل به یاری.

**adyārih** / [illegible] / اَدیاریْه : یاری، کمک، دوستی، دستیاری.

**adyāritan** / [illegible] / اَدیاریتَن : یاری ـ کمک کردن.

**adisišnih** / [illegible] / اَدیسیشنیْه : عدم ترکیب، بسیط، شکل ناپذیری.

**adišt** / [illegible] / اَدیشْت : منقل، آتشدان، اجاق.

**adin** / [illegible] / اَدین : ۱ -بی دین، کافر، ملحد، گَبر ۲ـ ورود، ورودی ۳ـ آوردن ۴ـ هدایت ـ راهنمایی ـ رهبری کردن.

**adinih** / [illegible] / اَدینیْه : بی دینی، پیرو کیش رسمی نبودن.

**arab** / [illegible] / اَرَب : عرب : آرابیا. شاخه‌ای از آرامی‌ها بودند.

**arabāya** / [illegible] / اَرَبایَ : عربستان.

**araxovātiš** / [illegible] / اَرَخُواتیش : نام جایی در جنوب افغانستان در زمان داریوش بزرگ.

**araz** / [illegible] / اَرَز : نوعی ماهی بزرگ.

**arasih** / [illegible] / اَرَسیْه : نارسی، کالی، کودکی، نابالغی.

**arašni** / [illegible] / اَرَشْنی : اَرش، ذراع مقدار طول به‌اندازهٔ از سر انگشتان دست تا آرنج که تقریبا نیم متر است ، واحد اندازه گیری.

**arakādres** / [illegible] / اَرَکادرِس : نام کوهی در پیسیائووَدَ pisyãuvada .

**aram** / [illegible] / اَرَم : ناآرام، مضطرب، نگران.

**aramak** / [illegible] / اَرَمَک : وحشی، رام نشده، غیر اهلی.

**arang** / [illegible] / اَرَنگ : نام رودخانه‌ای.

**aravāg** / [illegible] / اَرَواگ : متوقف، ثابت، بی حرکت.

**arovākih** / [illegible] / اَرُواکیْه : حرمت، ناروایی، حرامی، ممانعت، جلوگیری، عقب ماندگی.

**arezur** / [illegible] / اَرِزور : بلندترین قلهٔ البرز در دماوند که دیوها از آن بیرون می‌آیند. واژهٔ البرز نیز از همین واژه ساخته شده‌است.

**arragān** / [illegible] / اَرَّگان : نام باستانی شهر بهبهان که در زمان ساسانیان جزو ایالت جنوبی بوده‌است.

**arāst** / [illegible] / اَراست : ناراست، غیر حقیقی، تقلبی.

**arāmitan** / [illegible] / اَرامیتَن : متحرک ـ متغیر ـ غیر ثابت ـ در جنبش بودن، استراحت نکردن.

**art** / [illegible] / اَرت : ۱ -نام روز بیست و پنجم ماه ۲ـ نام الههٔ نگهبان دارایی( اوستایی: اَشی). ارت.

**artaxešasrā** / [illegible] / اَرتَ خِشَثرا : اردشیر.



www.takbook.com

**arta vardyā** / [illegible] / اَرتَ وَردیا : نام یکی از سرداران داریوش.

**arta vahišt** / [illegible] / اَرتَ وَهیشْت : اردیبهشت (اوستایی: اَشاوَهیشتا ashãvahishtã ).

**artavisur** / [illegible] / اَرتَ ویسور : الههٔ آب.

**artaba** / [illegible] / اَرتَبَ : واحد اندازه گیری حجم برابر ۵۲ یا ۵۵ لیتر.

**artabrnā** / [illegible] / اَرتَبْرنا : پسر بزرگ داریوش که از نخستین همسر او که دختر گبریاس بود، زاده شد..

**artaxštr** / [illegible] / اَرتَخشَتر : اردشیر.

**artaxšatr** / [illegible] / اَرتَخشَتر کَرپ کَرتار : اردشیر نیکو کردار.

**karp kartār**

**artaxšir** / [illegible] / اَرتَخشیر : اردشیر.

**artaxšir xvarrah** / [illegible] / اَرتَخشیر خْوَرّه : اردشیرخوره.

**artaširān** / [illegible] / اَرتَشیران : نام گیاهی است.

**artavān** / [illegible] / اَرتَوان : نام کسی.

**artxšatr** / [illegible] / اَرتْخْشَتر : اردشیر.

**art garih** / [illegible] / اَرت گَریْه : خصومت، نزاع، مناقشه، کشمکش، درگیری.

**artvisur** / [illegible] / اَرت ویسور : الههٔ آب نگاه کنید به: اَناهیت.

**artā** / [illegible] / اَرتا : مقدس، ورجاوند.

**artābāz** / [illegible] / اَرتاباز : فرمانده سپاه اردشیر سوم در آسیای کهین.

**artāpāt** / [illegible] / اَرتاپات : نام کسی.

**artāfern** / [illegible] / اَرتافِرن : نام برادر داریوش بزرگ.

**artāfravart** / [illegible] / اَرتافْرَوَرت : حکمت.

**artāk** / [illegible] / اَرتاک : سریع، تند، با شتاب، تیزرو.

**artāvirāfnāmak** / [illegible] / اَرتاویرافنامَک : ارداویرافنامه (نام کتابی).

**artāy** / [illegible] / اَرتای : مقدس، پرهیزگار.

**artāy fravart** / [illegible] / اَرتای فْرَوَرْت : حکیم مقدس.

**artāy virāz** / [illegible] / اَرتای ویراز : ۱ - گراز مقدس در گویش لری، به گراز، وُراز گویند که باقی ماندهٔ همین واژهٔ پهلوی است.

**artāy virāf** / [illegible] / اَرتای ویراف : ارداویراف؛ کسی که شرح سفر معراج او به عالم مینوی و دیدار از بهشت و دوزخ در کتاب ارداویرافنامه آمده.

**artāyih** / [illegible] / اَرتاییْه : تقدس، تقوا.

**artištārān** / [illegible] / اَرتیشتاران : نظامیان، سپاهیان، دومین گروه اجتماعی در زمان ساسانیان.

**artištārān sardār** / [illegible] / اَرتیشتاران سَردار : فرمانده ارتش.

**artištārih** / [illegible] / اَرتیشتاریْه : نظامیگری، جنگاوری، ارتشی گری.

**artik** / [illegible] / اَرتیک : خصومت، نزاع، مناقشه، کشمکش، درگیری، جنگ.

**artikarih** / [illegible] / اَرتیکَریْه : خصومت، نزاع، مناقشه، کشمکش، درگیری، جنگ.

**artik karih** / [illegible] / اَرتیک کَریْه : خصومت، نزاع، مناقشه، کشمکش، درگیری، جنگ.

**artik kunišnih** / [illegible] / اَرتیک کونیشنیْه : خصومت، نزاع، مناقشه، کشمکش، درگیری، جنگ، جنگاوری.

**arj** / [illegible] / اَرج : ارج، بها، قیمت، ارزش.

**arjāsp** / [illegible] / اَرجاسْپ : نام کسی.

**arjumand** / [illegible] / اَرجومَند : ارجمند، پر ارزش، ارزشمند، قیمتی، گرانبها.

**arjumandih** / [illegible] / اَرجومَندیْه : ارجمندی.



www.takbook.com

**ardaxšir** / اَردَخشیر : اردشیر بودن.

**ardavān** / اَردَوان : نام اشک سوم سومین شاه اشکانی.

**ardavisur** / اَردَویسور : نگاه کنید به: ارت ویسور. اَردویسور ardvisur نیز نوشته شده‌است ۴ـ اما، ولی ۵ ـ خارج، بیرون.

**arduš** / اَردوش : درجه‌ای از گناه.

**ardumayneš** / اَردومَینِش : نام رهبر یکی از شش خانوادهٔ بزرگ هخامنشی که برای کشتن بردیای دروغین با داریوش همدست شده بود.

**ardikar** / اَردیکَر : جنگجو، مبارز، رزمنده.

**ardikih** / اَردیکیْه : مبارزه ـ مناقشه ـ جدال کردن.

**arz** / اَرز : ارزش، بها، ارج، قیمت.

**arzan** / اَرزَن : ارزن.

**arzah** / اَرزَه : نام کشوری.

**arzān** / اَرزان : ارزنده، ارزشمند، قیمتی.

**arzānih** / اَرزانیْه : با ارزشی، ارزشمندی، قیمتی.

**arzānih kartan** / اَرزانیْه کَرتَن : بخشیدن، اعطا کردن، دادن.

**arzānik** / اَرزانیک : ۱ـ بهادار، ارزنده، ارزشمند، پر ارزش، قیمتی ۲ـ شایسته، قابل احترام، محترم.

**arzānikān** / اَرزانیکان : ارجمندان، محترمان.

**arzānikih** / اَرزانیکیْه : ارزشمندی، بهاداری، شایستگی، صلاحیت، استحقاق.

**arzānikinitan** / اَرزانیکینیتَن : بها ـ ارزش دادن، احترام نهادن.

**arzānihā** / اَرزانیها : ارزشمندانه.

**arzumand** / اَرزومَند : ارجمند، محترم، عالیقدر، پربها، ارزشمند.

**arzumandih** / اَرزومَندیْه : ارجمندی، احترام، بها، ارزش، قیمت.

**arzitan** / اَرزیتَن : ارزیدن، بهاداشتن.

**arzidan** / اَرزیدَن : ارزیدن.

**arziz** / اَرزیز : قلع.

**arzizin** / اَرزیزین : قلعی، ساخته شده از قلع.

**arzišn** / اَرزیشْن : ارزش.

**arž** / اَرژ : ارزش، ارج، بها، قیمت.

**aržan** / اَرژَن : سنگ ریگی، سنگ آهکی نگاه کنید به ارژن در فرهنگ معین.

**ars** / اَرس : اشک (اوستایی: اَسرو)، اوروس، اَز.

**arsām** / اَرسام : یکی از پسران اردشیر دوم.

**arš** / اَرش : اشک.

**aršaš vang** / اَرشَش وَنگ : فرشتهٔ نگهبان دارایی و زمین.

**aršak** / اَرشَک : نام پسر اردشیر سوم.

**aršak dikāyos** / اَرشَک دیکایُس : نام کسی که برخی ساناتروک دهمین شاه اشکانی را پسر او دانسته‌اند.

**aršt** / اَرشْت : نیزه.

**aršniz** / اَرش نیز : مچ دست، ساعد.

**aršnizak** / اَرش نیزَک : مچ دست، ساعد.

**aršāma** / اَرشامَ : ارشام پدر ویشتاسپ و پدر بزرگ داریوش یکم.

**aršāmahyā pitā** / اَرشامَهیا پیتا : و پدر ارشام.

**arqand** / اَرغَند : ترسناک، وحشتناک، سهمگین.

**arqavān** / اَرغَوان : ارغوان، درخت ارغوان.



www.takbook.com

**arqijān** / [illegible] / اَرغیجان : نام باستانی یکی از روستاهای نیشابور اَپَرشَتر، ابرشهر که شاید شهرستان کنونی بجنورد باشد.

**arg** / [illegible] / اَرگ : ۱ -رنج، درد، بلا، مصیبت ۲ـ کار، کوشش، تلاش ۳ـ ارزش، بها، قیمت ۴ـ بیگاری، کار اجباری.

**argbaz** / [illegible] / اَرگ بَذ : وزیر کشور در زمان ساسانیان.

**argāpāt** / [illegible] / اَرگاپات : مسئول قلعه، قلعه دار آبستنی، حاملگی ۶ـ بها، ارزش، قیمت.

**arm** / [illegible] / اَرم : طناب.

**arman** / [illegible] / اَرمَن : ارمنستان.

**armanik** / [illegible] / اَرمَنیک : ارمنی، اهل ارمنستان، ارمنی تبار.

**armāv** / [illegible] / اَرماو : خرما.

**armišt** / [illegible] / اَرمیشت : ۱ -راکد ۲ـ علیل، معلول، فلج.

**armišt gās** / [illegible] / اَرمیشت گاس : آسایشگاه معلولان.

**armištih** / [illegible] / اَرمیشتیْه : ۱ -رکود ۲ـ علیلی، فلجی، معلولیت.

**armina** / [illegible] / اَرمینَ : ارمنستان بودن.

**arhest** / [illegible] / اَرهِست : نام شهری در کنار دریاچهٔ وان.

**arvat asp** / [illegible] / اَروَت اَسپ : نام کسی.

**arvastān** / [illegible] / اَروَستان : جایی در جنوب ایران در کناره‌های دریای عمان یا خلیج فارس.

**arvand** / [illegible] / اَروَند : ۱ -شریف، نجیب ۲ـ سریع، تند، چالاک ۳ـ مستعد، قابل ۴ـ قوی، قدرتمند، نیرومند ۵ ـ رود اروند.

**arvand asp** / [illegible] / اَروَند اَسپ : اسب تیز رو.

**arvand aspih** / [illegible] / اَروَند اَسپیْه : اسب تیزرو داشتن.

**arvand rut** / [illegible] / اَروَندروت : اروند رود.

**arvandih** / [illegible] / اَروَندیْه : ۱ -دلیری، شجاعت، دلاوری ۲ـ سرعت، شتاب، تندی ۳ـ نیرو، توان، توانایی، توانمندی، زور، قدرت، اقتدار ۴ـ جوانمردی.

**arus** / [illegible] / اَروس : عروس، سفید، زیبا، درخشان.

**arust** / [illegible] / اَروسْت : خوب رسته شده، خوب روئیده.

**aruvānih** / [illegible] / اَرووانیْه : انکار اصالت روح، رد کردن وجود روح.

**arvic birātān** / [illegible] / اَرویچ بیراتان : نام کسی.

**arvis** / [illegible] / اَرویس : طناب، ریسمان، بند، چَلَ، لافَند، اَتَر، رَسَن.

**aruyišn** / [illegible] / اَروییشْن : نارویش، عدم رویش، رشد نکردن.

**aruyišnik** / [illegible] / اَروییشْنیک : عدم، نازاده، رشد ـ نمو ـ رویش نکرده.

**aryastān** / [illegible] / اَریَستان : ایرانستان، کشور آریائیان.

**aryārāmna** / [illegible] / اَریارامنَ : نام پدر ارشام و نیای داریوش بزرگ ارشام پسر ویشتاسپ و ویشتاسپ پدر داریوش یکم.

**aryārāmnahyā** / [illegible]
**pita** / اَریارامنَهیاپیتا : و پدر اَریارامنَ.

**aryān** / [illegible] / اَریان : ایران (اوستایی: اَئیریَنَ airyana، اَئیریَ airya ).

**arišk** / [illegible] / اَریشْک : رشک، حسد (اوستایی: اَرَسْکَ araska ).

**ariškan** / [illegible] / اَریشْکَن : رشکین، حسود نام.

**arišk kāmak** / [illegible] / اَریشْک کامَک : رشک کامه، حسود.

**arišk kāmakih** / [illegible] / اَریشْک کامَکیْه : حسادت.



www.takbook.com

**arišk kāmakihā** / اَریشْک کامَکیها : حسودانه.

**arišk guhrih** / اَریشْک گوهْریْه : حسد ذاتی، کسی که ذاتا حسود است.

**arišn** / اَریشْن : اَرش، ذراع مقدار طول به‌اندازهٔ از سر انگشتان دست تا آرنج که تقریبا نیم متر است ، واحد اندازه گیری.

**arišn** / اَریشْن کَفْت : به‌اندازهٔ طول یک ارش نیم متر.

**ariškin** / اَریشکین : حسود جا نمی‌ماند و همواره جلوتر است.

**arišvang** / اَریشوَنگ : الههٔ نگهبان دارایی طایفه‌ای در این استان سَکوند است که بازماندگان.

**arišuxt** / اَریشوخْت : سخن راست در مقابل دروغ.

**arišuxt govišnih** / اَریشوخْت گُویشنیْه : راست گفتاری.

**arišitār** / اَریشیتار : بی آزار، مهربان، زخمی نکننده.

**arišitārih** / اَریشیتاریْه : بی آزاری، مهربانی.

**arišitārihā** / اَریشیتاریها : بی آزارانه، مهربانانه.

**az** / اَز : ۱ -از ۲ـ من ضمیر منفصل اول شخص مفرد.

**azbar** / اَزبَر : زِبَر، فوق.

**azarmān** / اَزَرمان : همیشه جوان، کسی که پیر نمی‌شود.

**az xvarm bi bud** / اَز خْوَرم بی بود : از خواب بیدار شد ضد آن، وَهومَن است که فرشتهٔ.

**azāt** / اَزات : جنین، زاده نشده.

**azātak** / اَزاتَک : جنین، زاده ـ متولد نشده.

**azātān** / اَزاتان : ۱ -زنی که دیر آبستن می‌شود ۲ـ جنین‌ها، زاده نشدگان، به دنیا نیامدگان.

**azbāy** / اَزبای : ۱ -دعا، نیایش ۲ـ ستایش، پرستش، عبادت.

**azbāyišn** / اَزباییشْن : ۱ -دعا، نیایش ۲ـ ستایش، پرستش، عبادت.

**azpar** / اَزپَر : ۱ -فوق، سطح ۲ـ تحت.

**azd** / اَزد : ۱ -اطلاع، آگاهی، علم ۲ـ شناخته، معروف، سرشناس، معلوم.

**azd kartan** / اَزد کَرتَن : مطلع ـ آگاه ـ باخبر کردن، تعلیم دادن.

**azd matan** / اَزد مَتَن : مطلع ـ آگاه ـ باخبر ـ عالم شدن.

**azdik** / اَزدیک : مطلع، آگاه، عالم، با خبر.

**azdinitan** / اَزدینیتَن : اطلاع دادن، آگاه کردن، تعلیم دادن نام همین فرمانروا باشد.

**azrav** / اَزرَو : خاموش ـ ساکت شدن.

**azrāy** / اَزرای : زینت دادن، آرایش کردن دین جلوگیری شود.

**azrāyitan** / اَزراییتَن : زینت دادن، آرایش کردن.

**azruftan** / اَزروفتَن : ۱ -بیرون رفتن، خارج شدن ۲ـ خاموش ـ ساکت شدن.

**azg** / اَزگ : شاخهٔ درخت.

**azmudan** / اَزمودَن : آزمودن، امتحان کردن.

**azidahāk** / اَزیدَهاک : ضحاک نگاه کنید به: اژیدهاک.

**azir** / اَزیر : زیر، پایین، تحت.

**aziš** / اَزیش : اَزَش، از او، از آن.



www.takbook.com

**aziškeh** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَزیشکِه : زیر دست، کِهتَر، مادون.

**azišmeh** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَزیشمِه : زبر دست، بالاتر، مافوق.

**azivandak** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَزیوَندَک : نازنده، مرده، میت.

**azivandakih** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَزیوَندَکیْه : نازندگی، مردگی، عدم، موت دعواکردن.

**až** / 𐬀𐬰𐬌 / اَژ : مار، افعی، اژدها.

**až tuxmak** / 𐬀𐬰𐬌 𐬙𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَژتوخمَک : اژدها نژاد.

**aži** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵 / اَژی : مار، افعی، اژدها برای.

**ažidahāk** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَژیدَهاک : اژدها، ضحاک به گزارش شاهنامه، پس از آنکه جمشید شاه خودستایی آغاز کرد، فر ایزدی از او جدا ضحاک.

**ažidahākih** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَژیدَهاکیْه : اژدهایی.

**ažidahākik** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَژیدَهاکیک : اژدهایی.

**ažisrubar** / 𐬀𐬰𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَژیسروبَر : اژدهای شاخدار ۵ ـ اراده، پشتکار.

**asacāk** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَچاک : ناسزاوار، ناشایست، نالایق، بی صلاحیت.

**asacākih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَچاکیْه : ناسزاواری، نالایقی، ناشایستگی، بی صلاحیتی.

**asacākihā** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَچاکیها : به ناحق، از روی بی صلاحیتی، از روی ناشایستگی.

**asacišnih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَچیشنیْه : دوام، بقا، ثبات، پایداری.

**asaxvan** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَخوَن : لال، بی سخن، ساکت.

**asar** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَر : بی سر، بی آغاز، بی ابتدا، ازلی، قدیم در اصطلاح فلسفی.

**asar tārikih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 𐬙𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَر تاریکیْه : تاریکی ازلی شیطان، اهریمن، دیو.

**asar rušnih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 𐬭𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَر روشْنیْه : نور ازلی اهورامزدا.

**asarkarpak** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَر کَرپَک : وجود ازلی، وجود قدیم، تن نخستین که همهٔ موجودات از آن ساخته شده‌اند.

**asar minišn** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 𐬙𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَرمینیشْن : شخصیت ذاتی.

**asarih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَریْه : ازلیت، بی ابتدایی.

**asazāk** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَزاک : نامناسب، بی تناسب.

**asazišnik** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَزیشنیک : با دوام، ماندگار.

**asazišnikih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَزیشنیکیْه : دوام، ماندگاری.

**asamišn** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَمیشْن : نترس، بی باک، شجاع، بی پروا.

**asaminišn** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَمینیشْن : نترس، بی باک، شجاع، بی پروا.

**asahmān** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَهمان : بی نهایت، بی انتها، بی پایان، نامحدود، بی حد.

**asay** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسَی : نام کوهی است.

**asovārān** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسُواران : سواران.

**asfyān** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَسْفیان : نام پسر جم.

**asācišnih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَساچیشنیْه : اختلاف، تضاد، تقابل، تباین، مباینت، عدم توافق.

**asāxtār** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَساختار : ضد، ناسازگار، مخالف.

**asāxtārih** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَساختاریْه : ضدیت، ناسازگاری، مخالفت.

**asāk** / 𐬀𐬱𐬌𐬱𐬵𐬀 / اَساک : بی حساب، بی شمار.



www.takbook.com

**asānišn** / [illegible] / آسانیشْن : فناپذیری، بی ثباتی.

**asāvan** / [illegible] / آساوَن : خراب ـ فاسد نشدنی، تجزیه ناپذیر بودن نگاه کنید به بشیتن.

**asāyak** / [illegible] / آسایَک : ۱ -سایه دار ۲ـ بی سایه.

**asāyā** / [illegible] / آسایا : سایه.

**asp** / [illegible] / آسپ : اسب.

**asparsā** / [illegible] / آسپَرسا : واحد اندازه گیری طول برابر ۱۹۳ متر هر پَرتنها یا فرسنگ برابر ۳۱ اسپرسا بوده‌است.

**asparuc** / [illegible] / آسپَروچ : نام کوهی.

**aspast** / [illegible] / آسپَست : یونجه.

**aspastān** / [illegible] / آسپَستان : اصطبل، طویله.

**aspanj** / [illegible] / آسپَنج : مهمانداری، مهمانخانه، هتل، مهمانپذیر، اتاق مهمان در خانه.

**aspanj ruš** / [illegible] / آسپَنج روش : نام دیوی که رعد فریاد اوست، رعد و برق.

**asp umandih** / [illegible] / آسپ اومَندیْه : اسب بسیار داشتن.

**asp āpik** / [illegible] / آسپ آپیک : اسب آبی.

**asp bārak** / [illegible] / آسپ بارَک : سواره.

**asp bālāy** / [illegible] / آسپ بالای : واحد اندازه گیری به بلندی یک اسب.

**asp tāk** / [illegible] / آسپ تاک : اسب جنگی، اسب تاز، تازش با اسب.

**asp rās** / [illegible] / آسپ راس : اسبریس، میدان اسب دوانی.

**asp karp** / [illegible] / آسپ کَرپ : به شکل یا اندامی چون اسب داشتن.

**asp varc var** / [illegible] / آسپ وَرچ وَر : دارای اسب با شکوه.

**asp vāragān** / [illegible] / آسپ وارَگان : سواره نظام.

**asp vāragān sālār** / [illegible] / آسپ وارَگان سالار : فرمانده سواره نظام.

**aspādānā** / [illegible] / آسپادانا : معبد.

**aspās** / [illegible] / آسپاس : ناسپاس، قدرنشناس.

**aspān var** / [illegible] / آسپان وَر : ۱ -حیاط کاخ ۲ـ میرآخور.

**aspāndār** / [illegible] / آسپاندار : نام کسی.

**aspānur** / [illegible] / آسپانور : قبر، گور، آرامگاه.

**aspris** / [illegible] / آسپریس : میدان اسب دوانی.

**aspuxtan** / [illegible] / آسپوختَن : سَپوختَن، فرو کردن، نزدیکی ـ همخوابگی ـ همبستری ـ آمیزش ـ جماع کردن، گاییدن.

**aspi rāh** / [illegible] / آسپی راه : اسب گردونه.

**aspistān** / [illegible] / آسپیستان : اسبستان، اصطبل.

**ast** / [illegible] / آست : ۱ -فعل ربط، است، ۲ـ هست، می‌باشد ۳ـ استخوان.

**astaxān** / [illegible] / آستَخان : استخوان.

**astaxvān** / [illegible] / آستَخوان : استخوان.

**astar** / [illegible] / آستَر : آستَر، قاطر.

**astartakih** / [illegible] / آستَرتَکیْه : ۱ - آرامش، سکوت، امنیت ۲ـ هشیاری، دقت.

**astak** / [illegible] / آستَک : ۱ -استخوان ۲ـ هسته ۳ـ ظرف، بشقاب.

**astakih** / [illegible] / آستَکیْه : هستی، وجود.

**astovān** / [illegible] / آستُوان : مقر، معترف، اعتراف ـ اقرار کننده، خَستو به معنی چاه کن است و چون به دلیل



www.takbook.com

کم آبی منطقه، مردم به حفر قنات می‌پرداخته‌اند، از این رو، این سرزمین را.

**astovānih** / [illegible] / اَستُوانیْه : اقرار، اعتراف نشان می‌دهد که خاکسپاری مرده در زمان اشکانیان رایج بوده‌است. این واژه را می توان به جای قبر به کار برد.

**astovānitan** / [illegible] / اَستُوانیتَن : اقرار ـ اعتراف کردن.

**ast vidāt** / [illegible] / اَست ویدات : دیو تخریب، دیوی که موجب مرگ یا نابودی می‌شود، سرطان.

**ast vihāt** / [illegible] / اَست ویهات : دیو مرگ، عزرائیل.

**astāk** / [illegible] / اَستاک : عمود.

**astānak** / [illegible] / اَستانَک : ۱ -احتیاج، نیاز، فقر، ضعف ۲ـ جرم، گناه، بزه ۳ـ بدبختی، شرمساری ۴ـ بلا، مصیبت، آفت، زیان، ضرر.

**astānak umand** / [illegible] / اَستانَک اومَند : فقیر، نیازمند، محتاج.

**astāntan** / [illegible] / اَستانتَن : ایستادن، توقف ـ تعطیل کردن.

**astuxān** / [illegible] / اَستوخان : استخوان.

**astudān** / [illegible] / اَستودان : قبر، گور، گورستان، مقبره.

**astumand** / [illegible] / اَستومَند : جسمانی، مادی، جامد.

**astumandih** / [illegible] / اَستومَندیْه : جسمانی ـ مادی ـ جامد بودن.

**astumandihā** / [illegible] / اَستومَندیها : جسما، به طور مادی یا جامد.

**astunak** / [illegible] / اَستونَک : ۱ -شریف، نجیب، محترم ۲ـ تمیز ـ تطهیر ـ پاک شده.

**astih** / [illegible] / اَستیْه : هستی.

**astitak** / [illegible] / اَستیتَک : محکم، بادوام، باثبات، ماندگار، پایدار.

**astitan** / [illegible] / اَستیتَن : ۱ -قیام کردن، ایستادن، برخاستن، قائم ـ عمود بودن ۲ـ وجود داشتن.

**astišn** / [illegible] / اَستیشْن : ۱ -وجود، هستی، حیات، زندگی ۲ـ حالت، کیفیت، وضع، وضعیت، موقعیت.

**astišnih** / [illegible] / اَستیشْنیْه : ۱ -وجود، هستی، حیات، زندگی ۲ـ حالت، کیفیت، وضع، وضعیت، موقعیت ۳ـ ثبات، دوام، پایداری، ماندگاری.

**astinitan** / [illegible] / اَستینیتَن : ۱ -توانستن، قادر بودن ۲ـ ایستادن، متوقف شدن، برقرار ـ برپا ـ دایر کردن ۳ـ تأیید ـ تصدیق.

**astinitār** / [illegible] / اَستینیتار : ۱ -برقرار ـ دایر ـ برپا کننده ۲ـ قادر، توانا ۳ـ مؤید، تأیید کننده، مصدق.

**asrāyišnih** / [illegible] / اَسراییشنیْه : ۱ - نافرمانی، سرپیچی، سرکشی، تمرد کردن ۲ـ شهرت بد بار.

**asrušt** / [illegible] / اَسروشت : نافرمان، سرکش، یاغی، متمرد، مرتد.

**asruštih** / [illegible] / اَسروشتیْه : نافرمانی، سرکشی، یاغیگری، تمرد، ارتداد.

**asruk** / [illegible] / اَسروک : روحانی، آخوند، حجت الاسلام، آیت الله، کشیش، خاخام، کاهن.

**asrukih** / [illegible] / اَسروکیْه : روحانیگری، آخوندیگری، حجت الاسلامی، آیت اللهی، کشیشی، خاخامی، کاهنی.

**asmān** / [illegible] / اَسمان : ۱ -آسمان، فلک ۲ـ روز بیست و هفتم هر ماه.

**asmānam** / [illegible] / اَسمانَم : آسمان.

**asnavand** / [illegible] / اَسنَوَند : نام کوهی در آذربایجان.

**asvār** / [illegible] / اَسوار : سوار، سوارکار، راکب.

**asvārih** / [illegible] / اَسواریْه : سواری، سوارکاری.

**asut** / [illegible] / اَسوت : بی سود، بی فایده.



www.takbook.com

**asutak** / [illegible] / اَسوتَک : ۱ -کوشا، فعال، با شوق، با ذوق ۲ـ ناسوده، نافرسوده، تازه ساخت، غیر مستعمل.

**asutih** / [illegible] / اَسوتیْه : بی فایدگی، بی منفعتی.

**asucišnih** / [illegible] / اَسوچیشنیْه : ناسوزشی، بهبود سوزش.

**asur** / [illegible] / اَسور : گرسنه، قحطی زده، بی غذا، بی سور.

**asurāyik** / [illegible] / اَسوراییک : آسوری، آشوری، بابِلی.

**asuhišn** / [illegible] / اَسوهیشْن : ۱ -جاودانگی، فساد ـ تجزیه ناپذیری ۲ـ سیری، گرسنه نبودن ۳ـ بی حسی.

**asuvār** / [illegible] / اَسووار : سواره برآمدن، بالارفتن، صعود کردن ۵ ـ گم ـ مفقود شدن ۶ـ به پایان رساندن، خاتمه.

**asuvārih** / [illegible] / اَسوواریْه : سواری، سوارکاری.

**asuvāritan** / [illegible] / اَسوواریتَن : اسب سواری کردن.

**asviān** / [illegible] / اَسویان : نام کسی.

**asuyišn** / [illegible] / اَسوییشْن : تجزیه ناپذیری.

**asij** / [illegible] / اَسیج : فنا ـ تجزیه ناپذیر، خراب ـ فاسد نشدنی.

**asij umand** / [illegible] / اَسیج اومَند : فنا ـ تجزیه ناپذیر، خراب ـ فاسد نشدنی، جاویدان.

**asijišn** / [illegible] / اَسیجیشْن : فنا ـ تجزیه ناپذیری، خراب ـ فاسد نشدنی.

**asiž** / [illegible] / اَسیژ : نگاه کنید به: اَسیج.

**asištak** / [illegible] / اَسیشتَک : احمق، ابله، کودن.

**asim** / [illegible] / اَسیم : نقره، سیم.

**asimin** / [illegible] / اَسیمین : نقره‌ای، سیمین.

**aš** / [illegible] / اَش : ۱ -چشم شیطان ۲ـ ضمیر متصل سوم شخص مفرد نگاه کنید به: ایش.

**aša vahišt** / [illegible] / اَشَ وَهیشْت : اردیبهشت، فرشتهٔ نگهبان پاکی و پرهیزکاری (اوستایی: اشاوهیشتا). **ašarmih** / [illegible] / اَشَرمیْه : بی شرمی، بی حیایی.

**ašarmihā** / [illegible] / اَشَرمیها : بی شرمانه، با بی حیایی.

**ašāt minišn** / [illegible] / اَشات مینیشْن : غمگین، ناراحت، غضه دار، اندوهگین، دلگیر، پریشان.

**ašārišn** / [illegible] / اَشاریشْن : مسکن، منزل، مأوا.

**ašākirt** / [illegible] / اَشاکیرت : شاگرد.

**ašāgirt** / [illegible] / اَشاگیرت : شاگرد.

**ašān** / [illegible] / اَشان : ضمیر متصل سوم شخص جمع شان.

**ašāyast** / [illegible] / اَشایَست : ناشایست، نامناسب.

**ašāyitan** / [illegible] / اَشاییتَن : شایسته ـ مناسب نبودن.

**ašt** / [illegible] / اَشت : هشت.

**aštar** / [illegible] / اَشتَر : ۱ -خنجر، سلاح ۲ـ تازیانه، شلاق.

**aštak** / [illegible] / اَشتَک : فرستاده، رسول، مأمور، پیک.

**aštakih** / [illegible] / اَشتَکیْه : مأموریت، رسالت پذیرش دین زرتشت، نخستین آتشکده‌ای که ساخت، آذر.

**aštr** / [illegible] / اَشتْر : تازیانه، شلاق.

**aštāt** / [illegible] / اَشتات : ۱ -نام روز بیست و ششم ماه ۲ـ حقیقت.

**aštih** / [illegible] / اَشتیْه : پیام، پیغام.

**ašk** / [illegible] / اَشک : اشک چشم.



www.takbook.com

**aškar** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬭 / اَشکَر : نام شهری در شرق ایران.

**aškamb** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬨𐬌 / اَشکَمب : شکم.

**aškambak** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬨𐬌𐬑𐬀𐬑 / اَشکَمبَک : شکمبه، معدهٔ جانور.

**aškom** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬨𐬆 / اَشکُم : شکم.

**aškomb** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬨𐬆𐬌 / اَشکُمب : شکم.

**aškombak** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬨𐬆𐬌𐬑𐬀𐬑 / اَشکُمبَک : شکمبه، معدهٔ جانور.

**aškān** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬥 / اَشکان : نیای اشکانیان، اشک یکی از شاهان اشکانی.

**aškānān** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬥𐬀𐬥 / اَشکانان : اشکانیان.

**ašku vinitan** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬋 𐬎𐬀𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥 / اَشکو وینیتَن : سقف ساختن، سقف زدن.

**aškub** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬋𐬌 / اَشکوب : سقف، طاق.

**aškup** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬋𐬐 / اَشکوپ : سقف، طاق.

**aškumb** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬋𐬆𐬌 / اَشکومب : شکم.

**aškuv** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬋𐬎 / اَشکوو : سقف، طاق.

**aškuv kartār** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬋𐬎 𐬑𐬀𐬭𐬀𐬥𐬭 / اَشکوو کَرتار : سقف ساز.

**ašgahān** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬑𐬀𐬨𐬀𐬥 / اَشگَهان : تنبل، کاهل، سست.

**ašgahānih** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬑𐬀𐬨𐬀𐬥𐬌𐬐 / اَشگَهانیْه : تنبلی، کاهلی، سستی.

**ašmāh** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬥𐬀𐬨 / اَشماه : شما.

**ašmuk** / 𐬀𐬵𐬀𐬑𐬀𐬥𐬆𐬑 / اَشموک : ملحد، مرتد نگاه کنید به: اَهرَموگ.

**ašnaw** / 𐬀𐬵𐬀𐬥𐬀𐬎 / اَشنَو : بشنو.

**ašnutan** / 𐬀𐬵𐬀𐬥𐬀𐬋𐬀𐬥 / اَشنوتَن : شنیدن.

**ašuk** / 𐬀𐬵𐬀𐬋𐬑 / اَشوک : مقدس، متقی، پرهیزکار.

**ašuk dāt** / 𐬀𐬵𐬀𐬋𐬑 𐬛𐬀𐬙𐬌 / اَشوک دات : صدقه، خمس، زکات، پول یا چیزهایی که به پیشوای دینی یا فقیران و پرهیزکاران دهند.

**ašuk zušt** / 𐬀𐬵𐬀𐬋𐬑 𐬵𐬋𐬀𐬵𐬌 / اَشوک زوشت : مرغ اوستا خوان.

**ašukān kārih** / 𐬀𐬵𐬀𐬋𐬑𐬀𐬥 𐬑𐬀𐬭𐬌𐬐 / اَشوکان کاریْه : رعایت تقوا و تقدس.

**ašišvang** / 𐬀𐬵𐬀𐬌𐬵𐬌𐬎𐬀𐬥𐬑 / اَشیش وَنگ : نام یکی از ایزدان.

**ašikand** / 𐬀𐬵𐬀𐬌𐬑𐬀𐬥𐬑 / اَشیکَند : ۱ -سالم، نشکسته، بی عیب ۲ـ باکره، دوشیزه.

**ašikahān** / 𐬀𐬵𐬀𐬌𐬑𐬀𐬨𐬀𐬥 / اَشیکَهان : تنبل، کاهل.

**ašim vahuk** / 𐬀𐬵𐬀𐬌𐬙 𐬎𐬀𐬨𐬆𐬑 / اَشیم وَهوک : دعای معروف اشم وهو.

**aqrand** / 𐬀𐬑𐬭𐬀𐬥𐬑 / اَغرَند : نفرت آور، منفور.

**aqrirat** / 𐬀𐬑𐬭𐬌𐬭𐬀𐬙 / اَغریرَت : نام کسی.

**afcār** / 𐬀𐬐𐬀𐬌𐬭 / اَفچار : ابزار، افزار، وسیله.

**afd** / 𐬀𐬐𐬀𐬛 / اَفد : شگفتی ـ تعجب آور، جالب، عجیب، شگفت انگیز.

**afdom** / 𐬀𐬐𐬀𐬛𐬆𐬙 / اَفدُم : پایان، آخر، سرانجام، عاقبت.

**afdomih** / 𐬀𐬐𐬀𐬛𐬆𐬙𐬌𐬐 / اَفدُمیْه : اختتامیه، پایانی.

**afdkartih** / 𐬀𐬐𐬀𐬛𐬑𐬀𐬭𐬌𐬐 / اَفدْکرتیْه : کار شگفت انگیز.

**afdih** / 𐬀𐬐𐬀𐬛𐬌𐬐 / اَفدیْه : شگفتی، جالب انگیز.

**afrajām** / 𐬀𐬐𐬀𐬭𐬀𐬚𐬀𐬥 / اَفرَجام : نافرجام نگاه کنید به: اَفرَزام.

**afražām** / 𐬀𐬐𐬀𐬭𐬀𐬚𐬀𐬥 / اَفرَژام : نافرجام، ناموفق، نامحدود، بی انتها.

**afražāmih** / 𐬀𐬐𐬀𐬭𐬀𐬚𐬀𐬥𐬌𐬐 / اَفرَژامیْه : نافرجامی، ناکامی، نامحدودی، بی هدفی، بی پایانی.

**afrasāvand** / 𐬀𐬐𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬥𐬑 / اَفرَساوَند : جاویدان، ماندگار، نافرسودنی، تجزیه ناپذیر.

**afrasāvandih** / 𐬀𐬐𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬥𐬑𐬌𐬐 / اَفرَساوَندیْه : جاودانگی، ماندگاری، تجزیه ناپذیری، از بین نرفتنی.



www.takbook.com

**afrank** / [illegible] / اَفرَنک : تزیین ـ آرایش ـ مزین ـ آراسته شده، زیبا.

**afrahaxtih** / [illegible] / اَفرَهَختیه : بی تربیتی، نافرهیختگی.

**afrahāt** / [illegible] / اَفرَهات : بی یاور، بی کمک نگاه کنید به: فُرَهات.

**afravāft** / [illegible] / اَفرَوافْت : ۱ -ناپسند، نامطبوع، ناخوشایند، چندش آور، زننده ۲ـ گناهکار، ناپرهیزکار آرامبخش ۴ـ نوکر، خدمتکار.

**afrayut** / [illegible] / اَفرَیوت : کامل، بی نقص، بی کاست هم.

**afrayut hacišihā** / [illegible] / اَفرَیوت هَچیشیها : به طوری که چیزی از آن کم نشود.

**afrayutihā** / [illegible] / اَفرَیوتیها : بدون انحراف، مستقیم، درست، بدون اشتباه، انحراف ناپذیرانه.

**afrāc** / [illegible] / اَفراچ : افزار، ابزار، وسیله.

**afrāc sacišnih** / [illegible] / اَفراچ سَچیشنیْه : نگذشتن، گذشت نکردن، نبخشیدن.

**afrāc guftār** / [illegible] / اَفراچ گوفتار : منکِر، انکار ـ نفی کننده.

**afrāxtan** / [illegible] / اَفراختَن : افراختن، افراشتن.

**afrāz** / [illegible] / اَفراز : فراز، راست، ایستاده، قائم، عمود، بلند، تعالی، رفیع.

**afrāst** / [illegible] / اَفراسْت : افراشته ـ مشورت ـ مشاوره ـ رایزنی ـ همفکری ـ هم اندیشی کردن ۳ـ توجه ـ.

**afrāsyāb** / [illegible] / اَفراسیاب : افراسیاب.

**afrāštan** / [illegible] / اَفراشْتَن : افراشتن، بلند ـ برپا کردن.

**afruc** / [illegible] / اَفروچ : افروز.

**afrucenitan** / [illegible] / اَفروچِنیتَن : روشن کردن، افروختن.

**afrucišn** / [illegible] / اَفروچیشْن : افروزش، استارت.

**afruxtan** / [illegible] / اَفروختَن : افروختن، روشن کردن، استارت زدن.

**afruz** / [illegible] / اَفروز : افروز، روشن، روشن کننده، فندک، کبریت.

**afruzišn** / [illegible] / اَفروزیشْن : افروزش، استارت.

**afrušag** / [illegible] / اَفروشَگ : نوعی نان، نوعی کلوچه نگاه کنید به شرح این واژه در «برهان قاطع» در توضیح واژه¬ی افروشه سیستان و بلوچستان، بحرین و جزیره‌های.

**afriptāri** / [illegible] / اَفریپْتاری : نافریبی، سادگی، یکرنگی، بی غل و غشی، صداقت.

**afzār** / [illegible] / اَفزار : ۱ -ابزار، افزار، اسباب، وسیله، آلت، سلاح ۲ـ ادویهٔ غذا ۳ـ نیرو، توان، انرژی، قدرت، شکوه، جلال، ثروت.

**afzār guspand** / [illegible] / اَفزار گوسپند : چارپادار، گله دار، دامدار، کسی که چاپایان اهلی بسیار دارد.

**afzārumand** / [illegible] / اَفزارومَند : ۱ - ابزارمَند، صنعتگر، سازنده، کسی که دارای ابزار کار است ۲ـ ماهر، کاردان، وارد، استاد ۳ـ ثروتمند، غنی.

**afzārih** / [illegible] / اَفزاریه : ۱ -شکوهمندی، نیرومندی، اقتدار، عظمت، دارایی، ثروت، مال ۲ـ عمل، فعل، کار، اقدام.

**afzāyenitan** / [illegible] / اَفزاینیتَن : افزایش دادن، زیاد ـ بسیار ـ اضافه کردن، افزودن.

**afzāyenitār** / [illegible] / اَفزاینیتار : افزایش دهنده، زیاد ـ بسیار ـ اضافه کننده، افزایشگر، افزاینده.

**afzāyitan** / [illegible] / اَفزایتَن : افزایش دادن، زیاد ـ بسیار ـ اضافه کردن، افزودن.



www.takbook.com

**afzāyišn** / **afzāyišnikih** / **afzutan** / **afzutan tid** / **afzun** / **afzun farhang** / **afzunitār** / **afzunik** / **afzuniktom** / **afzunik xrat** / **afzunikih** / **afzunih** / **afsart** / **afsartan** / **afsārišn** / **afsālān** / **afsān** / **afsāy** / **afsut** / **afsudan** / **afsus** / **afsusgar** / **afsusgarih** / **afsusgarihā** / **afsun** / **afsinistan** / **afsinistan** / **afšārtan** / **afšārdan** / **afšāntan** / **afšāndan** / **afšurdan** / **afkār**

**afzāyišn** / افزایشْن : افزایش، فزونی، زیادتی.

**afzāyišnikih** / افزایشْنیکیْه : افزودگی، فزونی.

**afzutan** / افزوتَن : افزودن، زیاد ـ بسیار ـ فراوان ـ اضافه کردن.

**afzutan tid** / افزوتَن تید : سایه اش مستدام، عمرش دراز باشد. این جمله در زمان ساسانیان بر روی پول‌های نقره‌ای نوشته می‌شد.

**afzun** / افزون : افزون، زیاد، بسیار، فراوان، اضافه.

**afzun farhang** / افزون فَرهَنگ : آنچه باعث افزایش فرهنگ شود نام پسر وی.

**afzunitār** / افزونیتار : افزایش دهنده.

**afzunik** / افزونیک : افزون، فزون، فراوان، بسیار، زیاد، خیلی.

**afzuniktom** / افزونیک تُم : مقدس ترین.

**afzunik xrat** / افزونیک خْرَت : خرد ـ اندیشه ـ عقل مقدس.

**afzunikih** / افزونیکیه : ۱ -در حال افزایش ـ افزونی ـ فزونی ـ فراوانی ـ بسیار ـ ازدیاد، در حال توسعه ـ

**afzunih** / افزونیه : افزونی، فزونی، فراوانی، بسیاری، زیادی.

**afsart** / افسَرْت : ۱ -افسرده ۲ـ منجمد، یخ زده، سرد ۳ـ نوعی غذای سرد.

**afsartan** / افسَرْتَن : ۱ -افسرده ـ پژمرده ـ خاموش ـ ساکت کردن ۲ـ منجمد ـ یخ زده ـ سرد کردن نگاه.

**afsārišn** / افساریشْن : افسردگی، گرفتگی روانی.

**afsālān** / افسالان : بهار.

**afsān** / افسان : افسانه، فسانه.

**afsāy** / افسای : افسون ـ سحر ـ جادوکردن.

**afsut** / افسوت : ساییده شده، فرسایش یافته.

**afsudan** / افسودَن : افسون ـ سحر ـ جادو کردن، با جادو نگهداشتن.

**afsus** / افسوس : ۱ -افسوس، آه، دریغ ۲ـ ریشخند، تمسخر، استهزا، مسخره کردن.

**afsusgar** / افسوسگَر : ریشخند ـ مسخره ـ استهزا کننده.

**afsusgarih** / افسوسگَریْه : ریشخند، تمسخر، استهزا.

**afsusgarihā** / افسوسگَریها : افسوس گرانه، از روی ریشخند، با مسخرگی.

**afsun** / افسون : جادو، سِحر، وِرد.

**afsinistan** / افسینیستَن : نابود ـ ویران ـ نیست ـ تخریب ـ منهدم ـ منفجر، خراب کردن در.

**afsinistan** / افسینیشْن : تخریب، انهدام، انحطاط.

**afšārtan** / افشارتَن : فشردن، فشار دادن،.

**afšārdan** / افشاردَن : فشردن، فشار دادن.

**afšāntan** / افشانتَن : افشاندن، پخش ـ منتشر کردن، ریختن، پاشیدن.

**afšāndan** / افشاندَن : افشاندن، پخش ـ منتشر کردن، ریختن، پاشیدن.

**afšurdan** / افشوردَن : فشردن، فشار دادن، پرس کردن.

**afkār** / افکار : عاطل، تعطیل، بیکار، وامانده، ناتوان نگاه کنید به: اَپِکار.



www.takbook.com

**afkārihā** / 𐬀𐬑𐬀𐬵𐬌𐬭𐬌𐬵𐬀 / اَفکاریها : به فراوانی، مزایده.

**afgantan** / 𐬀𐬑𐬌𐬎𐬀𐬙𐬀𐬥 / اَفگَنتَن : افکندن، دور انداختن، از رده خارج کردن.

**akart** / 𐬀𐬎𐬀𐬙𐬥 / اَکَرْت : ناکرده، انجام نشده، به فعلیت در نیامده، قوه، به عمل در نیامده، غیر فعال.

**akartār** / 𐬀𐬎𐬀𐬙𐬥𐬀𐬭 / اَکَرْتار : ناکردار، ناعامل، نافاعل، راکد.

**akartārih** / 𐬀𐬎𐬀𐬙𐬥𐬀𐬭𐬌𐬵 / اَکَرْتاریْه : رکود، ناکرداری، غیر فعالی.

**akarirat** / 𐬀𐬎𐬀𐬭𐬌𐬭𐬀𐬙 / اَکَریرَت : نام کسی.

**akanārak** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬎 / اَکَنارَک : بی پایان، بی کرانه، بی انتها، بی نهایت، بی حد.

**akanārak umand** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬎 𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙 / اَکَنارَک اومَند : بی پایان، بی کرانه، بی انتها، بی نهایت، بی حد قطعی.

**akanārak umandih** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬎 𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙𐬌𐬵 / اَکَنارَک اومَندیْه : بی پایانی، بی کرانی، بی انتهایی، بی نهایتی.

**akanārak zamānak** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬎 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬥𐬀𐬎 / اَکَنارَک زَمانَک : زمان ازلی ـ بی پایان، ابد.

**akanārak zamānih** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬎 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬥𐬌𐬵 / اَکَنارَک زَمانیْه : زمانهٔ بی کران ـ بی پایان، ابدی.

**akanārak zamānihā** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬎 𐬵𐬀𐬥𐬀𐬥𐬌𐬵𐬀 / اَکَنارَک زَمانیْها : جاوانانه، به طور ابدی.

**akanāragih** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬵 / اَکَنارَگیْه : بی پایانی، بی کرانی، بی انتهایی، بی نهایتی، بی حدی.

**akenih** / 𐬀𐬎𐬌𐬥𐬌𐬵 / اَکِنیْه : پاکدلی، بی کینه‌ای، غفوری، رحیمی.

**akār** / 𐬀𐬎𐬀𐬭 / اَکار : ناکارآمد، بی فایده، نامؤثر، نالایق، بی صلاحیت، عاطل، ضعیف، غیر مفید، ناتوان، بیهوده.

**akārak** / 𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬎 / اَکارَک : ناکارآمد، نامؤثر، ناکارساز.

**akārenitan** / 𐬀𐬎𐬀𐬭𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬥 / اَکارِنیتَن : بی اثر ـ ناکارآمد ـ نامؤثر ـ عاطل ـ بیهوده ـ غیر مفید ـ از حیز انتفاع ساقط کردن.

**akārenitār** / 𐬀𐬎𐬀𐬭𐬌𐬥𐬌𐬙𐬀𐬭 / اَکارِنیتار : نگاه کنید به اکار.

**akārih** / 𐬀𐬎𐬀𐬭𐬌𐬵 / اَکاریْه : بی اثری، بیهودگی، ناکارآمدی، نامفیدی، ناسودمندی، غیر انتفاعی، بیکاری، بی حاصلی، سستی، بی صلاحیتی، ناشایستگی.

**akāritan** / 𐬀𐬎𐬀𐬭𐬌𐬙𐬌𐬥 / اَکاریتَن : نگاه کنید به: اَکارِنیتَن.

**akārihastan** / 𐬀𐬎𐬀𐬭𐬌𐬵𐬀𐬯𐬀𐬥 / اَکاریهَستَن : بی اثر ـ ناکارآمد ـ نامؤثر ـ عاطل ـ بیهوده ـ غیر مفید ـ از حیز انتفاع ساقط شدن.

**akām** / 𐬀𐬎𐬀𐬥 / اَکام : ۱ -ناکام، ناموفق، شکست خورده ۲ـ بی میل، بی آرزو، سرخورده.

**akāmak** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬎 / اَکامَک : نگاه کنید به اَکام.

**akāmak umand** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬎 𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙 / اَکامَک اومَند : نگاه کنید به اَکام.

**akāmak umandih** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬎 𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙𐬌𐬵 / اَکامَک اومَندیْه : ناکامی، عدم موفقیت، شکست، سرخوردگی.

**akāmak xvatāy** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬎 𐬵𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬑 / اَکامَک خْوَتای : فرمانروا ـ حاکم ـ رئیس جمهور ـ رهبری نالایق که مطابق خواست مردم نیست به کار می‌رود.

**akāmakih** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬎𐬌𐬵 / اَکامَکیه : ناکامی، عدم موفقیت، شکست، سرخوردگی.

**akāmagumand** / 𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬎𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙 / اَکامَگومَند : بی میل، بی علاقه.

**akām umand** / 𐬀𐬎𐬀𐬥 𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙 / اَکام اومَند : نگاه کنید به: اکام.

**akām umandih** / 𐬀𐬎𐬀𐬥 𐬀𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙𐬌𐬵 / اَکام اومَندیْه : ناکامی، شکست، عدم موفقیت.



www.takbook.com

**akām tacišnih** / [illegible] / اَکام تَچیشنیْه : با ناامیدی ـ بی میلی ـ به اجبار ـ از روی ناچاری به کاری پرداختن.

**aknen** / [illegible] / اَکنِن : ۱ -باهم، همزمان، مقارن ۲ـ بی درنگ، بلافاصله.

**aknen vānitārih** / [illegible] / اَکنِن وانیتاریْه : ۱ -پیروزی ـ فتح ـ موفقیت ناگهانی یا غیر قابل انتظار ۲ـ با سرعت خراب ـ ویران کردن.

**akušitār** / [illegible] / اَکوشیتار : ناکوشا، غیر فعال، سست، تنبل، تن پرور.

**akuman** / [illegible] / اَکومَن : دیو ـ شیطان ـ اهریمن بدگمانی، مظهر اندیشه‌های نادرست. این دیو از یاران اهریمن اصلی است.

**akumandihā** / [illegible] / اَکومَندیها : بدمندانه، از روی بدی مهر برزین بود: نخست آذر مهر برزین نهاد به کشور نگر تا چه آئین نهاد..

**akisyā** / [illegible] / اَکیسیا : نام همدان پیش از مادها.

**ag** / [illegible] / اَگ : پسوندی است که: ۱ـ سازندهٔ صفت از اسم و ریشهٔ فعل ۲ـ سازندهٔ اسم از صفت و بن مضارع.

**agar** / [illegible] / اَگَر : اگر.

**agazand** / [illegible] / اَگَزَند : بی گزند، سالم، بی عیب، بی آسیب.

**aganj** / [illegible] / اَگَنج : بی گنج، بینوا، فقیر، مستضعف.

**agār** / [illegible] / اَگار : ناکاره، بی مصرف، عاطل، بیخود.

**agārih** / [illegible] / اَگاریْه : ناکارگی، بی مصرفی، عاطل بودن، بیخودی، از کارافتادگی.

**agārin** / [illegible] / اَگارین : ناکار ـ بی مصرف ـ عاطل کردن، از کارانداختن.

**agārinidan** / [illegible] / اَگارینیدَن : ناکار ـ بی مصرف ـ عاطل کردن، از کارانداختن.

**agārihistan** / [illegible] / اَگاریهیستَن : ناکار ـ بی مصرف ـ عاطل ـ بیخود ـ از کارافتاده شدن.

**agāh** / [illegible] / اَگاه : معزول، عزل ـ برکنار ـ ساقط شده، کسی که مقامی ندارد.

**agdin** / [illegible] / اَگدین : بد دین، کافر، دینی بجز زرتشتی داشتن.

**agdinih** / [illegible] / اَگدینیْه : بد دینی، کفر، انحراف عقیدتی.

**agrav** / [illegible] / اَگرَو : ناگرو، آزاد، چیزی که از رهن یا گرو آزاد شده، کسی که تعهدی ندارد.

**agriftār** / [illegible] / اَگریفتار : ۱ -آسوده، ناگرفتار ۲ـ دریافت نکردنی، غیر قابل گرفتن، ناگرفتنی، نامحسوس، لمس نشدنی.

**agustan** / [illegible] / اَگوستَن : آویختن، معلق ـ سرنگون کردن.

**agukārit** / [illegible] / اَگوکاریت : ناگواریده، هضم نشده.

**agumān** / [illegible] / اَگومان : بی گمان، بی تردید، یقینا، بدون شک چوبی، چوب دار ۴ـ بام، سقف.

**agumānikih** / [illegible] / اَگومانیکیه : بی گمانی، بی تردیدی، با یقین، با اطمینان، شک ـ دودلی نداشتن.

**agumānih** / [illegible] / اَگومانیه : بی گمانی، بی تردیدی، با یقین، با اطمینان، شک ـ دودلی نداشتن.

**agumānihā** / [illegible] / اَگومانیها : بی گمانانه، از روی یقین.

**agumicišnik** / [illegible] / اَگومیچیشنیک : بسیط، ترکیب نشدنی، ناآمیزنده، آمیخته ـ مخلوط ناشدنی.

**agumig** / [illegible] / اَگومیگ : خالص، ناب.

**agumigih** / [illegible] / اَگومیگیْه : خلوص، نابی.

**aguvākih** / [illegible] / اَگوواکیه : سکوت، خاموشی، ناگویایی، لالی، بی زبانی، زبان بستگی.



www.takbook.com

**aguvāg** / آگوواگ : گنگ، لال، ناگویا، ساکت، خاموش، بی حرف.

**aguyāk** / آگویاک : ناگویا، خاموش، ساکت، صامت.

**aguyākih** / آگویاکیه : ناگویایی، خاموشی، سکوت، صامتی.

**agirišnik** / آگیریشْنیک : نگرفتنی، لمس ناشدنی، دریافت ـ اخذ نکردنی.

**agirišnih** / آگیریشْنیه : نگرفتن، لمس نکردن.

**agištak** / آگیشْتَک : آغشته.

**alā** / اَلا : ۱ -الا، ای، حرف ندا ۲ـ آه، افسوس، دریغ.

**alburz** / اَلبورز : البرز.

**almās** / اَلماس : الماس ودیعه، رهن، ضمانت.

**almāst** / اَلماست : الماس.

**alvand** / اَلوَند : نام کوهی در غرب همدان.

**alvand** / اَلوَندیک : الوندی، منسوب به الوند.

**alum** / اَلوم : ارزن.

**am** / اَم : ضمیر متصل اول شخص مفرد نگاه کنید به: اُم om .

**amar** / اَمَر : بیشمار، بی حد، بی حساب.

**amarak** / اَمَرَک : بیشمار، بی حد، بی حساب.

**amarakān** / اَمَرَکان : ۱ -عمومی، کلی، همگانی، فراگیر ۲ـ جمعیت، مردم.

**amarakānik** / اَمَرَکانیک : جهانی، جهان شمول، بین المللی، عمومی.

**amarakānihā** / اَمَرَکانیها : به طور کلی، به طور عمومی.

**amar umand** / اَمَر اومَند : حسابدار، محاسب.

**amarg** / اَمَرگ : جاویدان، ابدی، همیشه پاینده.

**amarg umand** / اَمَرگ اومَند : جاویدان، ابدی، همیشه پاینده.

**amargān** / اَمَرگان : عمومی، عام، کلی، فراگیر، همگانی.

**amargānig** / اَمَرگانیگ : دارای عمومیت، جهان شمول.

**amargānihā** / اَمَرگانیها : به طور کلی، عموما.

**amargih** / اَمَرگیْه : جاویدانگی، ابدی بودن، همیشه پایندگی.

**amahy** / اَمَهْی : بوده‌ایم.

**amahr aspand** / اَمَهر اَسپَند : اَمشاسپند. (اوستایی: اَمِشَ سْپِنتَ) پاکان جاویدان، انگیزانندگان رستگاری ـ سعادت ـ خوشبختی ـ نیک انجامی ـ عاقبت بخیری.

**amahr aspandān** / اَمَهر اَسپَندان : اَمشاسپندان..

**amenug vira** / اَمِنوگ ویرَ ویشنیه : عدم اعتقاد به روح و عالم معنا، انکار غیب.

**višnih** / اَمِنیتار : بی فکر، کوته اندیش، نااندیشمند، بی اندیشه.

**amenitār** / اَمِنیتار : بی فکر، کوته اندیش، نااندیشمند، بی اندیشه.

**amā** / اَما : ما، ما.

**amāxam** / اَماخَم : (اوستایی: اِهماکِم؛ سنسکریت: اَسْماکَم) از ما.

**amāxam taumā** / اَماخَم تَئوما : نژاد ـ تبار ـ دودمان ما.

**amār** / اَمار : نگاه کنید به: اَمَر دار.



www.takbook.com

**amākān** / [illegible] / اَماکان : وابستگان ـ نزدیکان ـ متعلقان ما، ماها.

**amāh** / [illegible] / اَماه : ما، ضمیر منفصل سوم شخص جمع در حالت فاعلی و مفعولی.

**amāvand** / [illegible] / اَماوَند : نیرومند، دلیر، پرتوان، توانا، توانمند، سترگ، زورمند، قوی، قدرتمند، مقتدر، شجاع.

**amāvandih** / [illegible] / اَماوَندیْه : نیرومندی، دلیری، پرتوانی، توانایی، توانمندی، سترگی، زورمندی، اقتدار، شجاعت.

**amāvandihā** / [illegible] / اَماوَندیْها : نیرومندانه، دلیرانه، توانمندانه، سترگانه، زورمندانه، مقتدرانه، شجاعانه.

**ambar** / [illegible] / اَمبَر : عنبر، عطر، ادکلن اعظم ، موبذان موبذ رئیس روحانیون ، اِران دَپیر بَذ.

**ambarag** / [illegible] / اَمبَرَگ : جانور بی مو.

**ambak** / [illegible] / اَمبَک : مربا، کمپوت، میوهٔ پختهٔ نگهداری شده. نگاه کنید به: همبک.

**ambag** / [illegible] / اَمبَگ : انبه.

**ambāzih** / [illegible] / اَمبازیه : شراکت، امبازی، سهیم شدن، همراهی.

**amburdan** / [illegible] / اَمبوردَن : انباشتن، جمع ـ گردآوری ـ انبار کردن.

**amšuspand** / [illegible] / اَمشوسپَند : امشاسپند.

**amvaštan** / [illegible] / اَموَشتَن : جمع ـ انبار کردن، انباشتن.

**amutakih** / [illegible] / اَموتَکیْه : ثبات، استقرار، امنیت.

**amurdat** / [illegible] / اَموردَت : نگاه کنید به: اموردات.

**amurdāt** / [illegible] / اَموردات : ۱ -جاودانگی، ابدی، نامیرایی ۲ـ نام یکی از امشاسپندان ۳ـ مرداد.

**amušišnih** / [illegible] / اَموشیشنیْه : ثبات، دوام، تغییرناپذیری.

**amuk** / [illegible] / اَموک : پابرهنه، بی کفش.

**an** / [illegible] / اَن : ۱ -پیشوند نفی است ۲ـ دیگر، دیگری : اَنیَ.

**ana** / [illegible] / اَنَ : پیشوند نایش (~نفی) است.

**ana bim** / [illegible] / اَنَ بیم : نترس، پر دل، با جرأت.

**ana paxšāvand** / [illegible] / اَنَ پَخشاوَند : ناپشیمان، توبه نکرده، متنبه نشده.

**ana paxšāvandih** / [illegible] / اَنَ پَخشاوَندیْه : ناپشیمانی، توبه ناکردنی، غیر قابل تنبه یا توبه.

**ana paxšāyāvandih** / [illegible] / اَنَ پَخشایاوَندیْه : غیرقابل بخشایش، عفوناشدنی.

**ana paxšišn kārih** / [illegible] / اَنَ پَخشیشْن کاریْه : نابخشودن، عدم اغماض، عفو ـ چذشت ـ چشم پوشی نکردن.

**ana pasinišn** / [illegible] / اَنَ پَسینیشْن : ماندگار، ثابت، غیر قابل تخریب، کم ـ محو ناشدنی، پایان ناپذیر شتران را بر زمین بگذارند و مردان جنگی.

**ana cārak** / [illegible] / اَنَ چارَک : بیچاره، درمانده، بینوا، بی یاور و.

**ana xunsand** / [illegible] / اَنَ خونسَند : ناخرسند، ناخشنود، ناراضی.

**ana xunsandih** / [illegible] / اَنَ خونسَندیْه : ناخرسندی، نارضایتی.

**ana garāmik** / [illegible] / اَنَ گَرامیک : ناگرامی، ناارجمند، بی ارزش، بی اعتبار هم.

**ana mārih** / [illegible] / اَنَ ماریْه : انکار قیامت، اعتقاد نداشتن به رستاخیز.



www.takbook.com

**ananbasānih** / [illegible] / اَنَ نبَسانیْه : عدم تناقض، توافق، وحدت، عدم تضاد، عدم تقابل، تناسب.

**ana hast** / [illegible] / اَنَ هَست : عدم، ناهست، بی وجود، ناموجود، غیر حقیقی.

**ana hastgar** / [illegible] / اَنَ هَست گر : نیست ـ نابود کننده.

**ana hast-manišnih** / [illegible] / اَنَ هَست مَنیشنیْه : بی اعتقادی به هستی.

**ana hastkāih** / [illegible] / اَنَ هَستکاریْه : اعدام ـ نیست ـ نابود ـ انهدام ـ تخریب کردن.

**ana hastih** / [illegible] / اَنَ هَستیْه : نیستی، عدم، ناهستی را کندند و روی صندلی که.

**ana hambasān** / [illegible] / اَنَ هَمبَسان : موافق، نامتناقض، نامغایر.

**ana hambutik** / [illegible] / اَنَ هَمبوتیک : بی رقیب، یکه تاز.

**ana hambih** / [illegible] / اَنَ هَمبیْه : جدایی، طلاق، تجزیه.

**ana handācišn** / [illegible] / اَنَ هَنداچیشْن : بی علت، بی دلیل، بی سبب.

**ana yāpakih** / [illegible] / اَنَ یاپَکیْه : نایافتگی، عدم حصول، عدم درک.

**ana yāt** / [illegible] / اَنَ یات : فراموشکار، آلزایمری.

**ana yuxtakih** / [illegible] / اَنَ یوختَکیه : افسارگسیختگی، اختلاف، پراکندگی، نفاق، تفرقه.

**anašnavāk** / [illegible] / اَنَشنَواک : بی دقت، بی توجه، سر به هوا.

**anašnāxtārih** / [illegible] / اَنَشناختاریْه : بی دقتی، کودنی، خنگی، عقب ماندگی.

**anašnās** / [illegible] / اَنَشناس : بی فکر، گیج، خنگ، کودن، عقب مانده، غافل.

**anašnāsih** / [illegible] / اَنَشناسیْه : غفلت، گیجی، کودنی، عقب ماندگی.

**an astuvān** / [illegible] / اَن اَستووان : سکولار، لائیک، کافر، ملحد، بی دین، کسی که اعتقادی به دین ندارد.

**an abaxšāvand** / [illegible] / اَن اَبَخشاوَند : توبه نکرده، مجرم.

**an abaxšāvandih** / [illegible] / اَن اَبَخشاوَندیْه : توبه ناکردگی، مجرمیت.

**an abāy** / [illegible] / اَن اَبای : نامناسب، نابجا.

**an abrāz** / [illegible] / اَن اَبراز : مسطح، صاف.

**an abzār** / [illegible] / اَن اَبزار : ناوارد، غیر متخصص.

**an abzārih** / [illegible] / اَن اَبزاریْه : ناقابلیتی، غیر تخصصی.

**an abidān** / [illegible] / اَن اَبیدان : بی فایده.

**an abidānih** / [illegible] / اَن اَبیدانیْه : بی فایدگی.

**an axv** / [illegible] / اَن اَخْو : بی رهبر، بی سرور.

**an advinih** / [illegible] / اَن اَدْوِنیْه : بی قانونی.

**an advinak** / [illegible] / اَن اَدْوینَک : بی قانون.

**an arj** / [illegible] / اَن اَرج : بی ارزش، بی اعتبار، نامعتبر.

**an arzānik** / [illegible] / اَن اَرزانیک : ناشایسته، نالایق، بی صلاحیت، بی احترام، بی ارزش، بی اعتبار کار.

**an azāt** / [illegible] / اَن اَزات : نازاده، متواد ـ زاده نشده، به دنیا نیامده، مواد خام، تولید نشده.

**an aspās** / [illegible] / اَن اَسْپاس : ناسپاس، قدرنشناس.

**an aspāsih** / [illegible] / اَن اَسْپاسیْه : ناسپاسی، قدرنشناسی.



www.takbook.com

**an aspāsihā** / اَن اَسْپاسیها : ناسپاسانه.

**an aspurik** / اَن اَسْپوریک : ناقص، ناکامل.

**an ast** / اَن اَست : عدم.

**an astakih** / اَن اَستَکیْه : عدمیت، ناهستی، لاوجودی، بی وجودی.

**an astub** / اَن اَستوب : نام پسر ایرج.

**an astuvānih** / اَن اَستووانیْه : سکولاریسم، لائیسم، کفر، الحاد، بی دینی، بی اعتقادی به دین.

**an astih** / اَن اَستیْه : عدمیت، ناهستی، لاوجودی، بی وجودی.

**an asinišn** / اَن اَسینیشْن : خراب ـ فاسد نشدنی، غیرقابل تجزیه.

**an ašuk** / اَن اَشوک : گناهکار، ناپارسا، ناموَمن، نامتقی.

**an aqr** / اَن اَغْر : بی پایان، نامحدود، بی انتها.

**an aqrušnih** / اَن اَغْروشْنیْه : روشنایی بی کران، نور نامحدود.

**an aqrān** / اَن اَغران : ۱ -بی پایان، نامحدود، بی انتها، روشنایی بی پایان ۲ـ نام روز سی ام ماه.

**an afrāc** / اَن اَفراچ : نابلد، ناشی، ناوارد، غیر کارشناس.

**an afzār** / اَن اَفزار : بی وسیله، بی امکانات، دست تنگ.

**an afzārih** / اَن اَفزاریْه : بی وسیله‌ای، بی امکاناتی، دست تنگی.

**an afsār** / اَن اَفسار : بی افسر، بی مقام.

**an afsišn** / اَن اَفسینیشْن : خراب ـ فاسد نشدنی.

**an agrirušn** / اَن اَگریروشْن : روشنایی بی کران، نور نامحدود.

**an ayād** / اَن اَیاد : فراموش شده، از یاد رفته.

**an ayārih** / اَن اَیاریْه : نایاری، نارو زدن، ترک رفاقت ساسانی.

**an uspurig** / اَن اوسپوریگ : ناقص در.

**an ust** / اَن اوست : متغیر، متحرک، نااستوار، غیر ثابت.

**an ustih** / اَن اوستیْه : تغییر، تحول، تحرک، نااستواری، غیر ثابتی.

**an ušmār** / اَن اوشمار : بی شمار، بی حساب.

**an umit** / اَن اومیت : ناامید، مأیوس، سرخورده، دلزده.

**an umitih** / اَن اومیتیْه : ناامیدی، یأس، سرخوردگی، دلزدگی.

**an umitihā** / اَن اومیتیها : ناامیدانه، مأیوسانه.

**an irān** / اَن ایران : غیر ایران، خارج.

**an irānih** / اَن ایرانیْه : ناایرانی.

**an irānistān** / اَن ایرانیستان : کشورها یا سرزمین خارج از ایران.

**an ābuhlag** / اَن آبوهْلَگ : گناه کبیره.

**an āp** / اَن آپ : بی آب، ویران.

**an āpumand** / اَن آپ اومَند : بی آب، خشک.

**an āpātān** / اَن آپاتان : ناآبادان، ویران، بایر، خراب.

**an āpātānih** / اَن آپاتانیْه : ناآبادانی، ویرانی، بایری، خرابی جاویتان.



www.takbook.com

**an āpuhl** / اَن آپوهْل : جهنمی، دوزخی، کسی که پس از مرگ، نمی¬تواند از پل چینوت صراط بگذرد.

**an āpuhlak** / اَن آپوهْلَک : گناهکار، دوزخی.

**an āpih** / اَن آپیْه : بی آبی، ویرانی، خرابی.

**an āpitān** / اَن آپیتان : ۱ -ناپاک، فاسد، بی فایده، به درد نخور ۲ـ بایر، لم یزرع.

**an āpitānih** / اَن آپیتانیه : بی فایدگی.

**an āpišn** / اَن آپیشْن : ۱ -ویرانی، تخریب، خرابی ۲ـ اجتناب، خودداری، پرهیز.

**an ātāv** / اَن آتاو : ناتوان، ضعیف.

**an ātāvih** / اَن آتاویْه : ناتوانی، ضعف، بی لیاقتی.

**an ātuk** / اَن آتوک : ناتوان، نالایق، بی عرضه، ضعیف.

**an ādān** / اَن آدان : درمانده، فقیر، مسکین.

**an ādānih** / اَن آدانیْه : درماندگی، فقر، بینوایی.

**an āzār** / اَن آزار : بی آزار، مهربان، متحمل.

**an āzarm** / اَن آزرم : بی آزرم، بی شرم، بی حیا، بی شرف.

**an āzarmih** / اَن آزرمیْه : بی آزرمی، بی شرمی، بی حیایی، بی شرفی.

**an āzarmik** / اَن آزرمیک : بی آزرم، بی شرم، بی حیا، بی شرف، بی آبرو.

**an āzarmihā** / اَن آزرمیها : بی آزرمانه، بی شرمانه، بی شرفانه.

**an āzmutak** / اَن آزموتَک : ناآزموده، بی تجربه.

**an āsān** / اَن آسان : دشوار، سخت، مشکل.

**an āsānih** / اَن آسانیْه : دشواری، سختی، اشکال.

**an āstavān** / اَن آستَوان : کافر، بی ایمان، سکولار.

**an āstavān** / اَن آستَوانیْه : کفر، بی ایمانی، سکولاریسم.

**an āstdiv** / اَن آست دیو : دیو ـ شیطان ناراستی، شیطان دروغ.

**an āst guvišn** / اَن آست گوویشْن : دروغگو.

**an āštih** / اَن آشتیْه : ناآشتی، عدم توافق، خصومت، دشمنی، ناهماهنگی، بی تناسبی.

**an āft** / اَن آفْت : خراب ـ ویران ـ نابود ـ منهدم ـ منفجر شده.

**an āftakih** / اَن آفْتَکیْه : خرابی، ویرانی، نابودی، تخریب، انهدام ـ انفجار.

**an āftan** / اَن آفْتَن : خراب ـ ویران ـ نابود ـ منهدم ـ منفجر کردن.

**an āfrikān** / اَن آفریکان : ناستوده، نامحمود، از وی قدردانی نشده شهر شاهرود است که از کوه‌های پر.

**an āk** / اَن آک : بد، فاسد، شریر، خبیث، فاسق جذبه.

**an ākenih** / اَن آکِنیْه : بدرفتاری با زیر دستان، شرارت.

**an āktuxmak** / اَن آک توخمَک : بد ذات، بد نژاد، بدجنس.

**an ākravišnih** / اَن آک رَویشنیه : بدکاری، اقدام بد، عمل ناپسند.



www.takbook.com

**an āk kertār** / [illegible] / اَن آک کِرتار : بدکردار، بدکار، شریر، فاسد، فاسق، خبیث، تبهکار در بهشت هستند و در این جهان، نیروهای.

**an āk kāmak** / [illegible] / اَن آک کامَک : بدبین، بدکامه، ظنین، دارای سوء نیت.

**an āk kāmakih** / [illegible] / اَن آک کامَکیْه : بدکامگی، بدخواهی، سوء نیت، بدبینی، سوء ظن.

**an āk kunišn** / [illegible] / اَن آک کونیشْن : بدکردار، بدکار، شریر، فاسد، فاسق، خبیث.

**an āk manišnih** / [illegible] / اَن آک مَنیشنیْه : سوء نییت ـ فکر بد داشتن، بدبین بودن، بدبینی، کج اندیشی.

**an ākās** / [illegible] / اَن آکاس : ناآگاه، بی خبر، غافل می‌شود و هر زرتشتی مؤمن آن.

**an ākāsih** / [illegible] / اَن آکاسیْه : ناآگاهی، بی خبری، غفلت.

**an ākāsihā** / [illegible] / اَن آکاسیْها : ناآگاهانه را باید همیشه روی سدره پیراهنی است سفید.

**an ākih** / [illegible] / اَن آکیْه : بدی، فساد، شرارت، رنج، بدبختی.

**an ākih kartār** / [illegible] / اَن آکیْه کَرتار : بدکردار، فاسق، فاسد، مفسد، لات، لاابالی، اراذل و اوباش.

**an ākih kāmakih** / [illegible] / اَن آکیْه کامَکیْه : سوء نیت.

**an ālut** / [illegible] / اَن آلوت : پاک، ناآلوده، تمیز، پاکیزه، بهداشتی.

**an āmak** / [illegible] / اَن آمَک : بی نام، گمنام، غیر معروف.

**an āmārišnik** / [illegible] / اَن آماریشنیْک : بی حساب، غیر قابل شمارش، ناشمردنی.

**an āmcištik** / [illegible] / اَن آمچیشتیک : نامعین، نامشخص، نامعلوم، مبهم، نامعروف.

**an āmurz** / [illegible] / اَن آمورْز : بی رحم، سنگدل.

**an āmurzit** / [illegible] / اَن آمورْزیت : ناآمرزیده، بخشیده نشده، مظلوم

**an āmurzitārih** / [illegible] / اَن آمورْزیتاریْه : بی رحمی، سنگدلی، شقاوت.

**an āmurzišn** / [illegible] / اَن آمورْزیشْن : بی رحمی، سنگدلی، شقاوت.

**an āmitan** / [illegible] / اَن آمیتَن : خم شدن، رکوع ـ تعظیم کردن.

**an āhuk** / [illegible] / اَن آهوک : خالص، ناب، پاک، بی عیب، سالم، درست.

**an āhukih** / [illegible] / اَن آهوکیْه : صحت، بی عیبی، سلامتی، درستی.

**an āhit yazt** / [illegible] / اَن آهیت یَزت : ایزد ناهید، خدای آناهیتا.

**an āvišn** / [illegible] / اَن آویشْن : ۱ -تخریب، ویرانی، انهدام، انفجار ۲ـ دفع، طرد ۳ـ خودداری، پرهیز، اجتناب.

**an āvišnik** / [illegible] / اَن آویشْنیک : خراب، ویران، منهدم ـ منفجر ـ نابود شده.

**an āvišnikih** / [illegible] / اَن آویشْنیکیْه : ویرانی، خرابی.

**an āvihitan** / [illegible] / اَن آویهیتَن : ویران ـ نابود ـ خراب ـ تخریب ـ منهدم ـ منفجر کردن.

**an āyāftan** / [illegible] / اَن آیافتَن : نیافتن، پیدا نکردن، به دست نیاوردن.

**an āyinih** / [illegible] / اَن آینیه : ناآیینی، بی انظباطی، بی قانونی

**an āyišn** / [illegible] / اَن آییشْن : ۱ -نیامدن، نرسیدن ۲ـ خودداری، اجتناب، پرهیز.



www.takbook.com

**an āyišnih** / [illegible] / اَن آییشْنیْه : ۱ - نیامدن، نرسیدن ۲ـ خودداری، اجتناب، پرهیز.

**an basānih** / [illegible] / اَن بَسانیْه : تناقض، تقابل، تضاد.

**an šatrik** / [illegible] / اَن شَتریک : غیر متمدن، بی فرهنگ، غیر شهری.

**an šahrig** / [illegible] / اَن شَهریگ : بَرده، نوکر، خدمتکار.

**an hambatik** / [illegible] / اَن هَمبَتیک : نامتناقض، نامخالف، موافق، هماهنگ، سازوار.

**an hanbār** / [illegible] / اَن هَنبار : پر ـ سیر نشدنی.

**an vindit** / [illegible] / اَن ویندیت : دست نیافتنی، غیر قابل حصول.

**an yuxš** / [illegible] / اَن یوخْش : نافرمان، حرف نشنو، سرکش، متمرد.

**an yuxšitār** / [illegible] / اَن یوخْشیتار : نافرمان، حرف نشنو، سرکش، متمرد.

**an yuxšitārih** / [illegible] / اَن یوخْشیتاریْه : نافرمانی، حرف نشنوی، سرکشی، تمرد.

**an yušakihā** / [illegible] / اَن یوشَکیها : خودکامانه، از روی نافرمانی.

**anār** / [illegible] / اَنار : انار.

**anārgun** / [illegible] / اَنارگون : اناری، به رنگ انار.

**anārgil** / [illegible] / اَنارگیل : نارگیل.

**anāg kardār** / [illegible] / اَناگ کَردار : شرور، بدکار، خلافکار.

**anām** / [illegible] / اَنام : اعلی، معظم، اعلم.

**anbār** / [illegible] / اَنبار : انبار.

**anbārag baz** / [illegible] / اَنبارَگ بَذ : رئیس انبار اسلحه.

**anbārag sālār** / [illegible] / اَنبارَگ سالار : رئیس انبار اسلحه.

**anbusitan** / [illegible] / اَنبوسیتَن : رشد ـ انبوه ـ تکثیرـ زیاد کردن.

**anbusihtan** / [illegible] / اَنبوسیهتَن : انبوه ـ تکثیر شدن، رشد کردن.

**anbuh** / [illegible] / اَنبوه : انبوه.

**anjaftan** / [illegible] / اَنجَفتَن : تمام ـ کامل کردن، به انجام ـ نتیجه رساندن، به پایان بردن.

**anjaman** / [illegible] / اَنجَمَن : انجمن، شورا.

**anjāmitan** / [illegible] / اَنجامیتَن : انجامیدن، به سرانجام ـ به پایان ـ به نتیجه رسیدن، خاتمه یافتن.

**anjāmišn** / [illegible] / اَنجامیشْن : سرانجام ـ پایان ـ خاتمه، عاقبت، نتیجه کردن.

**anjāminitan** / [illegible] / اَنجامینیتَن : انجام ـ پایان ـ خاتمه یافتن، به نتیجه رسیدن.

**anjur** / [illegible] / اَنجور : انجیر.

**anjihr** / [illegible] / اَنجیهْر : انجیر.

**and** / [illegible] / اَند : اَند، چند، برخی، بعضی.

**andar** / [illegible] / اَندَر : ۱ -اندر، داخل، میان، وسط ۲ـ نام دیوی.

**andarestān** / [illegible] / اَندَرِستان : نام باستانی شهرستان دره گز که چون میان دو کوه‌است، اندرستان نامیده شد؛ ولی بعدها به آن ابیورد گفته شد.

**andar abāyid** / [illegible] / اَندَر اَبایید : لازم است، ضروری است.

**andar āmadan** / [illegible] / اَندَر آمَدَن : وارد ـ داخل شدن.

**andar āvurdan** / [illegible] / اَندَر آوورَدَن : تولید کردن.

**andar budan** / [illegible] / اَندَر بودَن : شامل شدن.



www.takbook.com

**andar damān** / اَندَر دَمان : اندر زمان، بی درنگ، فوری.

**andar šudan** / اَندَر شودَن : ۱ - وارد ـ داخل شدن ۲ـ غروب کردن.

**andar kardan** / اَندَر کَردَن : پوشیدن، در بر کردن.

**andarvidardan** / اَندَر ویدَردَن : درگذشتن، سپری ـ خلاص کردن، خاتمه دادن، اتمام کردن، به پایان بردن.

**andartuvān** / اَندَرتووان : صاحب مقام، دارای موقعیت.

**andarag** / اَندَرگ : ۱ -اندر، داخل، میان، وسط، بین، مرکز ۲ـ ضد.

**andarmāh** / اَندَرماه : ماه نو.

**andarvāy** / اَندَروای : جَو، فضا، فلک، معلق.

**andarvāy vācik** / اَندَروای واچیک : بندبازی، آکروبات بازی.

**andarvāyik** / اَندَروایيک : جوی، هوایی، فضایی.

**andarutak** / اَندَروتَک : دلتنگ، مظطرب، نگران.

**andarun** / اَندَرون : اندرون، درون، داخل، میان، وسط، مرکز.

**andarunik** / اَندَرونیک : اندرونی، درونی، داخلی، میانی، وسطی، مرکزی دژ.

**andak** / اَندَک : اندک، کم، ناچیز.

**andak andak** / اَندَک اَندَک : اندک اندک، رفته رفته، به تدریج.

**andak xvāstakih** / اَندَک خواستَکیْه : کم خواهی، قناعت.

**andag** / اَندَگ : پسوندی که صفت فاعلی می‌سازد.

**andācak** / اَنداچَک : اندازه، هندسه.

**andāxtan** / اَنداختن : انداختن، پرت کردن، افکندن طول.

**andāk** / اَنداک : اندوه، غصه، غم.

**andākin** / اَنداکین : اندوهگین، ناراحت، غمگین، دلتنگ.

**andām** / اَندام : اندام، هیکل، قد.

**andcand** / اَندچَند : ۱ -هرچند، گرچه، اگر چه، با اینکه ۲ـ آن قدر، به‌اندازه ی، همان قدر.

**andar zamān** / اَندَر زمان : در زمان، بی درنگ، فوری خسارت.

**andarz** / اَندرز : اندرز، پند، نصیحت، مشاوره.

**andarzenitan** / اَندرزنیتَن : اندرز، پند ـ مشاوره دادن، نصیحت کردن.

**andarz i ušnar** / اَندرز ایی اوشنَر داناگ : dãnãg رهنمودهای اوشنر دانا. پندنامه‌ای است به زبان پهلوی که به صورت پرسش و پاسخ میان شاگردان است.

**andarz i puryotkišān** / اَندرز ایی پوریوتکیشان : پندنامهٔ زرتشت. کتابی به زبان پهلوی که آموزه‌های دینی زرتشت را داراست.

**andarz i dastvarān u vehdinān** / اَندرز ایی دَست وَران او وِهدینان : رهنمود بازپرسان به بهدینان. نام کتابی است به زبان پهلوی.

**andarz i dānāgān u mazdisnān** / اَندرز ایی داناگان او مَزدیسنان : رهنمود دانایان به مزدیسنان. نام پندنامهٔ کوچکی به زبان پهلوی است که رهنمودهای دینی است.

**andarz i vehzād farrox piruz** / اَندرز ایی وِهزاد فَرُّخ



www.takbook.com

پیروز : رهنمود بهزاد فرخ پیروز. نام کتابی است به زبان پهلوی.

**andarzbaz** / اَندرزبَذ : مشاور اعظم شاه.

**andarzbaz aspvāragān** / اَندرزبَذ اَسپ وارگان : فرمانده آموزش سواره نظام.

**anduxtan** / اَندوختَن : اندوختن، ذخیره ـ پس انداز کردن.

**anduh** / اَندوه : اندوه، غم، غصه، دلتنگی، ناراحتی.

**anduhkin** / اَندوهکین : اندوهگین، غمگین، غصه دار، دلتنگ، ناراحت.

**anduhgin** / اَندوهگین : اندوهگین، غمگین، غصه دار، دلتنگ، ناراحت.

**andišitan** / اَندیشیتَن : اندیشیدن، فکر ـ تأمل ـ تعقل کردن نگاه کنید به: هَندیشیتن.

**angapin** / اَنگَپین : انگبین، عسل.

**angārak** / اَنگارَک : انگاره، محاسبه، حساب.

**angārtan** / اَنگارتَن : انگاشتن، حساب ـ خیال کردن.

**angāštan** / اَنگاشتَن : انگاشتن، حساب ـ خیال کردن.

**angsta** / اَنگستَ : واحد اندازه گیری طول برابر ۲۷ میلیمتر هر انگستَ شش یَوَه و هر ۲۰ انگستَ یک آرشن بوده.

**angubin** / اَنگوبین : انگبین، عسل.

**angur** / اَنگور : انگور.

**angust** / اَنگوست : انگشت.

**angustarig** / اَنگوستَریگ : انگشتری.

**angustpān** / اَنگوستْپان : انگشتبان، نگهبان انگشت به هنگام تیراندازی، شاید حلقهٔ فلزی باشد که زه کمان از درون آن می‌گذشت.

**angušitak** / اَنگوشیتَک : مانند، هوماناک، چون، همچون، شبیه، مثل، نظیر.

**anupāy** / اَنوپای : نابالغ.

**anutak** / اَنوتَک : بیگانه، خارجی، غریبه.

**anuš** / اَنوش : ۱ -جاویدان، نامیرا، تجزیه ناپذیر ۲ـ نوشدارو، اکسیر، تریاق.

**anušak** / اَنوشَک : انوشه، جاویدان، نامیرا، ابدی.

**anušak xvatāyih** / اَنوشَک خْوَتاییْه : روان خدایی، روح خدایی.

**anušak ruvān** / اَنوشَک رووان : انوشه روان، انوشیروان، دارای روان جاویدان، شادروان.

**anušak ruvānih** / اَنوشَک رووانیْه : انوشه روانی، انوشیروانی، دارای روان جاویدان بودن.

**anušak xāt** / اَنوشَک زات : ابدی زاد، زادِ اَنوش، کسی که با ویژگی جاودانی زاده شده، نام انوشیروان.

**anušakih** / اَنوشَکیْه : جاویدانی، نامیرایی، ابدی بودن.

**anuš xvar** / اَنوش خْوَر : فانی.

**anuš xvārdan** / اَنوش خْواردَن : تا لب مرگ جنگیدن، ایثار کردن.

**anus husrav** / اَنوش هوسرَو : جاوید خسرو، نیک نام، جاویدان، عنوان خسرو انوشیروان.

**anuvāmih** / اَنووامیْه : پیری زودرس.

**ani** / اَنی : دیگر، بعد.

**anyā** / اَنیا : دیگر، طور دیگر.

**anyāz** / اَنیاز : بی نیاز، مستطیع، غنی، ثروتمند، دارا.



www.takbook.com

**anitunih** / [illegible] / اَنیتونیْه : ناچنینی.

**anic** / [illegible] / اَنیچ : دیگری، دیگر، نیز، همچنین.

**anir** / [illegible] / اَنیر : ۱ -غیر آریایی، بیگانه، خارجی ۲ـ پست، بدخو، بدسرشت، بد ذات.

**aniraxt** / [illegible] / اَنیرَخت : رها ـ نجات یافته، تبرئه شده.

**anirang** / [illegible] / اَنیرَنگ : اصلی، غیر تقلبی، اوریژینال.

**anirangih** / [illegible] / اَنیرَنگیْه : اصل بودن.

**anirmanišnih** / [illegible] / اَنیرمَنیشیْه : پست منشی، شرمساری، بی شخصیتی.

**anirih** / [illegible] / اَنیریْه : ۱ -ایرانی نبودن ۲ـ پستی، خواری.

**aniz** / [illegible] / اَنیز : نیز، همچنین، علاوه بر این، به علاوه.

**anizār** / [illegible] / اَنیزار : نَزار ـ ناتوان ـ ضعیف ـ کم نشدنی، کاهش نیافتنی.

**anizār vindišnih** / [illegible] / اَنیزار ویندیشنیْه : سود سرشار، سود بسیار، درآمد کم نشدنی، حقوق ثابت.

**anišib** / [illegible] / اَنیشیب : مسطح، صاف، هموار، بدون شیب.

**aniquxš** / [illegible] / اَنیغوخْش : نافرمان، سرکش، یاغی، شورشی، حرف نشنو، متمرد.

**aniquxšišn** / [illegible] / اَنیغوخْشیشن : نافرمانی، سرکشی، یاغیگری، شورش، حرف نشنوی، تمرد.

**aniqušitār** / [illegible] / اَنیغوشیتار : نافرمان، سرکش، یاغی، شورشی.

**aniqušitārih** / [illegible] / اَنیغوشیتاریْه : نافرمانی، سرکشی، یاغیگری، شورش، طغیان.

**anig** / [illegible] / اَنیگ : پیش، پیشانی، جبهه، مُقدم.

**anivakih** / [illegible] / اَنیوَکیْه : نانیکویی، بی بهره ـ محروم از نیکویی یا احسان و.

**ahamistār** / [illegible] / اَهَمیستار : بی رقیب، بی حریف، بی هماورد گردآوری کرد و اندرزنامهٔ او مشهور است..

**ahamistārih** / [illegible] / اَهَمیستاریْه : بی رقیبی، بی حریفی، بی هماوردی.

**ahy** / [illegible] / اَهْی : زود، سریع، نخست.

**ahraman** / [illegible] / اَهرَمَن : اهریمن، شیطان، دیو، ابلیس.

**ahramug/k** / اَهرَمَوگ/ ک : آسموغ، آشموغ، کافر، ملحد، بی دین، گمراه، روحانی متقلب، روحانی دروغی.

**ahramugih/kih** / اَهرَمَوگیه کیه : کفر، الحاد، ارتداد، بی تقوایی، بی دینی، مذهبی بر خلاف دین رسمی داشتن، بدعت.

**ahrav** / [illegible] / اَهرَوْ : پارسا، پرهیزکار، زاهد، متقی، با تقوا، مؤمن، مقدس.

**ahrav dāt** / [illegible] / اَهرَوْ دات : صدقه، خمس، زکات، آنچه به پارسایان دهند.

**ahravih** / [illegible] / اَهرَوْیْه : زهد، ایمان، تقوا، پرهیزکاری، درستی، حق، حقیقت.

**ahreman** / [illegible] / اَهرِمَن : اهریمن، شیطان، دیو، ابلیس.

**ahrādih** / [illegible] / اَهرادیْه : تقوا، زهد، پارسایی، پرهیزکاری، درستی، تقدس.

**ahrāf** / [illegible] / اَهراف : ارتفاع، ترفیع، درجه، مقام، جایگاه.

**ahrāftan** / [illegible] / اَهرافتَن : بالا بردن، ترفیع دادن، بلند کردن، منصوب کردن.

**ahrāmenitan** / [illegible] / اَهرامِنیتَن : بلند کردن، بالا بردن، متصاعد نمودن، ترفیع دادن.

**ahrāmitan** / [illegible] / اَهرامیتَن : بلند ـ صعود کردن، بالا بردن، ترفیع دادن یا گرفتن.

**ahrāmišn** / [illegible] / اَهرامیشْن : بالا رفتن، صعود، ترفیع مهمی از اوستا، بویژه خرده اوستا.



www.takbook.com

**ahrāy** / اَهرای : پارسا، پرهیزکار، زاهد، متقی، با تقوا، مؤمن، مقدس.

**ahrāyenitan** / اَهراینیتَن : پارسا ـ پرهیزکار ـ زاهد ـ متقی ـ با تقوا ـ مؤمن ـ مقدس بودن و همراهانش از میان آن گذشتند.

**ahrāyih** / اَهراییْه : پارسایی، پرهیزکاری، زهد، تقوا، ایمان، تقدس.

**ahrāyih umand** / اَهراییْه اومَند : زاهد، پارسا، صالح، مقدس، نیکوکار، عابد.

**ahrāyih franāmišnih** / اَهراییْه فْرَنامیشْنیْه : تقوا ـ پارساگرایی.

**ahrāyih kartārih** / اَهراییْه کَرتاریْه : به زهد ـ قوا ـ پارسایی عمل کردن.

**ahrāyih varzitār** / اَهراییْه وَرزیتار : زاهد، پارسا، متقی، عمل کننده به پارسایی یا تقوا.

**ahrāyi hanitan** / اَهرایی هَنیتَن : پارسایی، زهد ورزی، تقدس گرایی.

**ahrišvang** / اَهریشْوَنگ : نام ایزد ـ خدا ـ الهه‌ای است.

**ahriman** / اَهریمَن : شیطان، دیو، اهریمن، ابلیس، اهرِمَن، هوای نفس.

**ahlā** / اَهلا : پرهیزکار، متقی، صالح، محسن، نیکوکار، عنوان ایزد سروش.

**ahlāvhād** / اَهلاوهاد : خیرات، صدقه، زکات.

**ahlāvih** / اَهلاویْه : پرهیزکاری، تقوا، احسان، نیکوکاری.

**ahlāyih kāmag** / اَهلاییْه کامَگ : متمایل به پارسایی.

**ahlomuy** / اَهلوموی : بدعتگزار، آشموغ.

**ahlomuyih** / اَهلومویْه : بدعت.

**ahlišvang** / اَهلیش وَنگ : ۱ -نام یکی از ایزدان ماده در برابر ایزد نر ۲ـ نام بیست و پنجمین روز هر ماه.

**ahmadān** / اَهمَدان : نام یکی از استان‌های خاوری ایران در خراسان بزرگ در زمان ساسانیان که شاید توس باشد.

**ahu** / اَهو : ۱ -جهان، زندگی، هستی، دنیا، عالم ۲ـ خدایگان، سرور، رهبر، مولا، مرشد، ارباب نگاه کنید به: اَخوْ.

**ahurāy** / اَهورای : اهورا، هستی بخش، آفریدگار، خالق.

**ahurāy mazd** / اَهورای مَزد : اهورا مَزدا، هستی بخش و دانای همه چیز، آفریدگار دانا، خالق علیم.

**ahurāy mazd yazd** / اَهورای مَزد یَزد : پرستندهٔ اهورا مَزدا، زرتشتی.

**ahuš** / اَهوش : بی مرگ، جاویدان، نامیرا.

**ahušišn** / اَهوشیشْن : با طراوتی، تازگی.

**ahuših** / اَهوشیه : بی مرگی، جاودانگی، نامیرایی موبدی ۳ـ خوشبختی دهنده، آرامبخش ۴ـ

**ahumānāk** / اَهوماناک : بی همانند، بی نظیر، بی مانند، منحصر به فرد.

**ahunar** / اَهونَر : بی هنر، بی فضیلت، بی ارزش سوی پایین را می رساند.

**ahunarih** / اَهونَریْه : بی هنری، بی فضیلتی، بی ارزشی آن نگاه کنید به: اوه.

**ahunavar** / اَهونَوَر : نام یک دعا.

**ahunsand** / اَهونْسَند : ۱ -ناخرسند، ناخشنود، ناراضی ۲ـ غیر عمد، غیر ارادی.

**ahunsandih** / اَهونْسَندیْه : ۱ - ناخرسندی، ناخشنودی، نارضایتی ۲ـ غیر عمدی، غیر ارادی آسیب، زیان، خسارت. سوزنی سمرقندی: آکی بر تو از من.



www.takbook.com

**ahunsandihā** / اَهونْسَندیها : غیر عمدی، غیر ارادی.

**ahuvet gās** / اَهووِت گاس : یکی از روزهای گاثایی.

**avar** / اَوَر : ۱ -ابر ۲ـ بیا، اینجا!.

**avartāk** / اَوَرتاک : ثابت قدم، پا برجا، برنگشتنی، غیر قابل بازگشت.

**avartišn** / اَوَرتیشْن : تغییر تاپذیر، ثابت، نامتغیر.

**avartišnih** / اَوَرتیشْنیْه : تغییر تاپذیری، ثبات.

**avartišnik** / اَوَرتیشْنیک : تغییر تاپذیر، ثابت.

**avarzit** / اَوَرزیت : ۱ -ناورزیده، بی تجربه ۲ـ کشت ـ کاشته نشده امروزه.

**avarzitār** / اَوَرزیتار : غیر فعال.

**avarzišnih** / اَوَرزیشنیْه : ناورزشی، خمودت، عدم فعالیت.

**avarun** / اَوَرون : این طرف، این سمت، این جهت، این سو.

**avaryāk** / اَوَریاک : بلافاصله، درجا، بی درنگ، در یک لحظه.

**avazišnik** / اَوَزیشنیک : بی وزش، بی حرکت، متوقف.

**avas** / اَوَس : حالا، الآن، اکنون پشتو: اوسus .

**avam** / اَوَم : (اوستایی: اَئم) این.

**avahān** / اَوَهان : بی علت، بی دلیل، بی سبب.

**avahānih** / اَوَهانیْه : بی علتی، بی دلیلی، بی سببی.

**avahya** / اَوَهیَ : (اوستایی: اوهی) از این.

**avahyarādi** / اَوَهیَرادی : از این رو، به این علت، به این خاطر، به این سبب.

**avestarag** / اَوِستَرَگ : تیغ.

**avestardan** / اَوِستَردَن : سِتُردَن، زدودَن، محو ـ زایل کردن.

**avestarišn** / اَوِستَریشْن : محو، زایل.

**avestād** / اَوِستاد : استاد.

**avestār** / اَوِستار : محکم، ثابت، استوار، پابرجا.

**avestārih** / اَوِستاریْه : استحکام، ثبات، استواری، پابرجایی.

**avestām** / اَوِستام : ناحیه، منطقه، ایالت.

**avāja** / اَواجَ : کُشت.

**avāxtar** / اَواختَر : شمال.

**avāk** / اَواک : با، ضمن، همراه.

**avām** / اَوام : ۱ -وقت ۲ـ قرض ۳ـ آن.

**avām vicitār** / اَوام ویچیتار : موقع شناس، وقت شناس از.

**avd** / اَود : عجیب، شگفت، شگفت انگیز.

**avdom** / اَودُم : آخرین، پاینی.

**avdih** / اَودیْه : اعجاب، شگفتی، تعجب.

**avdištan** / اَودیشتَن : فرمان ـ دستور دادن، امر ـ حکم کردن.

**awar** / اَور : ابر تقدیم.

**awrang** / اَورَنگ : شکوه، مقام، جلال، عظمت.

**awrangikihā** / اَورَنگیکیها : شکوهمندانه کردن، بازشناختن ۴ـ ارائه ـ عرضه ـ تقدیم کردن دست ور، بازپرس گفته می‌شود ۲ـ وزیر ۳ـ توانا، نیرومند ۴ـ دانا و جهاندیده، کارکشته، با تجربه ۵ ـ دستیار.



www.takbook.com

**awar umand** / [illegible] / اَور اومَند : ابری.

**awar pāyak** / [illegible] / اَور پایَک : ابرپایه، لایه‌ای از آسمان که ابر در آن جا حرکت می‌کند.

**awarāstakih** / [illegible] / اَوراستَکیْه : غرور، تکبر، عُجب.

**awzatār** / [illegible] / اَوزَتار : کشنده، قاتل، آدم کش.

**awzār** / [illegible] / اَوزار : ۱ -افزار، ابزار، وسیله، اسباب، سلاح ۲ـ نیرو، قدرت، قوت، توان، انرژی.

**awzār umand** / [illegible] / اَوزار اومَند : افزارمند، ابزارمند، متخصص، ماهر.

**awzār umandih** / [illegible] / اَوزار اومَندیْه : افزارمندی، ابزارمندی، تخصص، مهارت.

**avi** / [illegible] / اَوی : ضمیر سوم شخص مفرد.

**awyastan** / [illegible] / اَوِیَستَن : ۱ -آمدن، رسیدن ۲ـ فراموش کردن، از یاد بردن.

**avih** / [illegible] / اَویْه : بد، قبیح، زشت، نامطبوع حاصل، نتیجه.

**avihih** / [illegible] / اَویْهْه : بدی، قبح، زشتی، نامطبوعی.

**avyābānik** / [illegible] / اَویابانیک : ستارهٔ قطبی.

**awyāt** / [illegible] / اَویات : یاد، حافظه، خاطره.

**awyātakih** / [illegible] / اَویاتَکیْه : به یاد داشتن، در حافظه داشتن، حفظ بودن، به خاطر داشتن.

**awyātkār** / [illegible] / اَویاتکار : یادگار، خاطره.

**awyātinitan** / [illegible] / اَویاتینیتَن : یاد کردن، به یاد آوردن، از حفظ گفتن، به خاطر آوردن.

**avyākaran** / [illegible] / اَویاکَرَن : دستور زبان، گرامر.

**avyāvān** / [illegible] / اَویاوان : فریب ـ گول نخورده، اغفال نشده، دل نبسته.

**avyāvānik** / [illegible] / اَویاوانیک : ۱ -فریب ـ گول نخورده، اغفال نشده، دل نبسته، ناسرگشته ۲ـ ستارهٔ قطبی.

**avicār** / [illegible] / اَویچار : غفلت شده، مراقبت ـ مواظبت نشده.

**avicārih** / [illegible] / اَویچارتاریْه : عدم تشخیص، اهمال کاری، سهل انگاری ارداویرافنامه آمده‌است.

**avicitār** / [illegible] / اَویچیتار : مردد، مشکوک شک دار ، بی تصمیم بگسلد ز آره.

**avicirišnih** / [illegible] / اَویچیریشنیْه : عدم تمایز، عدم تشخیص.

**avicirišnik** / [illegible] / اَویچیریشنیک : ۱ - نامعین، نامشخص، نامتمایز ۲ـ ضروری، لازم، اجتناب ناپذیر، ناگزیر.

**avicin** / [illegible] / اَویچین : ویجین ـ برگزیده ـ انتخاب نشده، بی تشخیص.

**avirak** / [illegible] / اَویرَک : منهدم، خراب، ویران.

**avirravišn** / [illegible] / اَویرَّویشْن : بی دین، کافر، ملحد.

**avirravišnih** / [illegible] / اَویرَّویشْنیْه : بی دینی، کفر، الحاد.

**avirravišnihā** / [illegible] / اَویرَّویشْنیها : بی دینانه، از روی کفر یا الحاد.

**avirān** / [illegible] / اَویران : منهدم، خراب، ویران.

**avirānih** / [illegible] / اَویرانیْه : انهدم، خرابی، ویرانی.

**avirāy** / [illegible] / اَویرای : ناویرا، نامعتدل، بی نظم.

**avizand** / [illegible] / اَویزَند : بی گزند، مطمئن، مورد اعتماد، بی آسیب.

**avizandih** / [illegible] / اَویزَندیْه : بی گزندی، اطمینان، اعتماد، بی آسیبی.

**avizandihā** / [illegible] / اَویزَندیها : بی گزندانه، مطمئنا، از روی اعتماد.



www.takbook.com

**avizirišnnik** / [illegible] / اَویزیریشنیک : اجتناب ناپذیر، گریز ناپذیر.

**avistarak** / [illegible] / اَویستَرَک : تیغ سرتراشی، ماشین سرتراشی.

**avistarišn** / [illegible] / اَویستَریشْن : زدودن، محو کردن، تراشیدن صورت.

**avistāt** / [illegible] / اَویستات : استاد.

**avistātan** / [illegible] / اَویستاتَن : ایستادن، قرار دادن، نصب ـ منصوب کردن.

**avistāxv** / [illegible] / اَویستاخو : ۱ -نامعتمد، غیر قابل اطمینان، غیر صمیمی ۲ـ ناگستاخ.

**avistāxvih** / [illegible] / اَویستاخویْه : ۱ -بی اعتمادی، بی اطمینانی، بدون صمیمیت ۲ـ ناگستاخی.

**avistāk** / [illegible] / اَویستاک : اوستا.

**avistām** / [illegible] / اَویستام : استان، منطقه، ناحیه.

**avistvār** / [illegible] / اَویستوار : محکم، ثابت قدم، استوار، ثابت، پابرجا.

**avistvārih** / [illegible] / اَویستواریْه : استحکام، ثبات، استواری، پابرجایی.

**aviš** / [illegible] / اَویش : ۱ -به او، به سوی او ۲ـ خویش، خود صفت ملکی.

**avišan** / [illegible] / اَویشَن : آویشَن.

**avišān** / [illegible] / اَویشان : ایشان، آنان، ضمیر سوم شخص جمع.

**avištan** / [illegible] / اَویشتَن : مهر کردن.

**avištāb** / [illegible] / اَویشتاب : ظلم، جور، ستم، بیداد پیاده را بر آنها سوار کنند..

**avištādan** / [illegible] / اَویشتادَن : قیام کردن، برخاستن، ایستادن، قائم بودن.

**avištāftan** / [illegible] / اَویشتافتَن : ۱ -ظلم ـ ستم ـ جور ـ بیداد کردن ۲ـ عجله کردن، شتافتن.

**avikān** / [illegible] / اَویکان : رقیب، حریف، هماورد، معارض.

**avigat** / [illegible] / اَویگَت : متجاوز، تجاوزکار، شیطان.

**avigatih** / [illegible] / اَویگَتیْه : تجاوز.

**avimār** / [illegible] / اَویمار : سالم، بی عیب.

**avin** / [illegible] / اَوین : ۱ -نامرئی، غیب، عدم ۲ـ بی فایده، بی سود، بی منفعت، بی حاصل، بی نتیجه ۳ـ متفرق، پراکنده.

**avinart** / [illegible] / اَوینَرت : تحقق نیافته، به وقوع نپیوسته.

**avināst** / [illegible] / اَوینَست : معصوم، بی گناه، پاک، تمیز.

**avināstih** / [illegible] / اَوینَستیْه : عصمت، بی گناهی، پاکی، تمیزی.

**avin butakih** / [illegible] / اَوین بوتَکیْه : ۱ - بی حاصلی، بی فایدگی ۲ـ انهدام، تخریب، عدم.

**avin butih** / [illegible] / اَوین بوتیْه : ۱ -بی مصرف بودن، فایده‌ای نداشتن ۲ـ انهدام، تخریب، اعدام، عدمی بودن.

**avin dit** / [illegible] / اَوین دیت : غیر قابل دسترس، نایاب.

**avin dišn** / [illegible] / اَوین دیشْن : نایافت، غیر قابل دسترس، نایاب.

**avin dišnih** / [illegible] / اَوین دیشْنیْه : نایابی، غیر قابل دسترسی، عدم حصول.

**avin kartan** / [illegible] / اَوین کَرتَن : نامرئی ـ غیب ـ ناپدید ـ نابود ـ اعدام کردن.

**avin nišn** / [illegible] / اَوین نیشْن : غیر قابل دسترس، نایاب.

**avināS** / [illegible] / اَویناس : معصوم، بی گناه.

**avināS** / [illegible] / اَویناسیْه : عصمت، بی گناهی.



www.takbook.com

**avināft** / [illegible] / اَوینافت : نامرئی، غایب، غیبی، ناپیدا.

**avināftāk** / [illegible] / اَوینافتاک : نامرئی، غایب، غیبی، ناپیدا.

**avināk** / [illegible] / اَویناک : نامرئی، غایب، غیبی، غیر قابل رؤیت، ناپیدا، محو شده.

**avināk fražām** / [illegible] / اَویناک فْرَژام : کسی که فرجامش ناپیدایی است.

**avināk fražāmih** / [illegible] / اَویناک فْرَژامیْه : فرجام ناپیدایی داشتن.

**avinišn** / [illegible] / اَوینیشْن : ۱ -بی نظر، بی بینش، بی دیدگاه، بی تفاوت، عادی ۲ـ نامرئی پولدار ۴ـ نیرومند، قوی، توانا، مقتدر.

**avinišnik** / [illegible] / اَوینیشْنیک : نامرئی، غیبی، مخفی.

**avinišnih** / [illegible] / اَوینیشنیْه : ۱ -بی نظری، بی تفاوتی، بی دیدگاهی ۲ـ نامرئی ـ غیب بودن.

**ay** / [illegible] / اَی : ۱ -اِی حرف ندا ۲ـ یعنی.

**ayyastan** / [illegible] / اَیّستَن : آرزو ـ میل ـ تمایل داشتن.

**ayazakih** / [illegible] / اَیَزَکیْه : پرستش خدایان دروغین.

**ayvap** / [illegible] / اَیْوَپ : یا.

**ayyāt** / [illegible] / اَیّات : یاد، حافظه.

**ayyātkārih** / [illegible] / اَیّاتکاریْه : یادگاری، اثر، یادداشت.

**ayyār** / [illegible] / اَیار : یار، یاور.

**ayyār umand** / [illegible] / اَیار اومَند : یارمند، دوست، رفیق، مدافع، حامی، پشتیبان، شریک.

**ayyār umandih** / [illegible] / اَیار اومَندیْه : یارمندی، دوستی، رفاقت، همکاری، دفاع، حمایت، پشتیبانی، شراکت.

**ayyārih** / [illegible] / اَیاریْه : یاری، دوستی، رفاقت.

**ayyāritan** / [illegible] / اَیاریتَن : ۱ -یاری ـ کمک ـ پشتیبانی ـ دفاع کردن ۲ـ توانایی ـ یارایی ـ امکانات کمک داشتن ۳ـ یاریدن.

**ayyārid** / [illegible] / اَیارید : جرأت کرد.

**ayyārinitan** / [illegible] / اَیارینیتَن : کمک ـ یاری کردن، رفیق ـ دوست بودن.

**ayyārihā** / [illegible] / اَیاریها : یاریگری، دوستانه.

**ayāb** / [illegible] / اَیاب : یا.

**ayābāg** / [illegible] / اَیاباگ : ۱ -عمومی، فراگیر، همگانی ۲ـ قابل قبول.

**ayābāgih** / [illegible] / اَیاباگیْه : ۱ -عمومیت، فراگیری، جهان شمولی ۲ـ قابل قبول بودن.

**ayāpak** / [illegible] / اَیاپَک : ۱ -خوشبخت، سعادتمند، رستگار ۲ـ فهم، درک، شعور ۳ـ یابنده.

**ayāpakih** / [illegible] / اَیاپَکیْه : ۱ -خوشبختی، سعادت، رستگاری ۲ـ فهم ـ شعور ـ درک داشتن ۳ـ یابندگی، تحصیل، حصول، کسب، اکتساب.

**ayāpāk** / [illegible] / اَیاپاک : ۱ -یابنده، کاسب، به دست آورنده، حاصل کننده ۲ـ یافتنی.

**ayāpišn** / [illegible] / اَیاپیشْن : کسب، یابش، یافت، تحصیل، حصول.

**ayāpišnih** / [illegible] / اَیاپیشْنیْه : کسب، یابش، یافت، تحصیل، حصول.

**ayāpišnik** / [illegible] / اَیاپیشنیک : حاصل شدنی، دست یافتنی.

**ayāpinitan** / [illegible] / اَیاپینیتَن : موجب ـ باعث به دست آوردن چیزی شدن.

**ayāt** / [illegible] / اَیات : یاد، حافظه.

**ayātkartan** / [illegible] / اَیات کَرتَن : یاد کردن.

**ayātkār** / [illegible] / اَیاتکار : یادگار، اثر.



www.takbook.com

**ayātinitan** / [illegible] / آیاتینیتَن : به یاد ـ به خاطر آوردن، متذکر شدن.

**ayātinitārih** / [illegible] / آیاتینیتاریْه : تذکر، یادآوری.

**ayādgār i vazurgmihr** / [illegible] / آیادگار ایی وَزورگمیهر : یادگار بزرگمهر. رهنمودهایی است به زبان پهلوی که از بزرگمهر وزیر دانای انوشیروان مانده‌است.

**ayār** / [illegible] / آیار : یار، یاور، کمک، دوست، رفیق.

**ayārtitan** / [illegible] / آیارتیتَن : ۱ -جوشیدن ۲ـ مضطرب ـ نگران ـ دلواپس شدن.

**ayārtišn** / [illegible] / آیارتیشْن : نگرانی، دلواپسی، اضطراب.

**ayārtinitan** / [illegible] / آیارتینیتَن : ۱ - جوشاندن ۲ـ رنج ـ سختی ـ ناراحتی دادن، مضطرب ـ نگران ـ دلواپس کردن.

**ayārih** / [illegible] / آیاریْه : یاری، دوستی، رفاقت.

**ayārik** / [illegible] / آیاریک : سزاوار یاری، شایستهٔ دوستی.

**ayāsrim** / [illegible] / آیاسْریم : نام چهارمین گاهانبار است که پنج روز است از بیست و ششم مهر تا ۳۰ مهر.

**ayāstan** / [illegible] / آیاستَن : به یاد آوردن، متذکر شدن.

**ayāsitan** / [illegible] / آیاسیتَن : تذکر دادن، به یاد آوردن.

**ayāsišn** / [illegible] / آیاسیشْن : تذکر، یادآوری.

**ayāsišnih** / [illegible] / آیاسیشْنیْه : تذکر دادن، یادآوری کردن.

**ayāft** / [illegible] / آیافْت : سود، نفع، منفعت، بهره.

**ayāftak** / [illegible] / آیافْتَک : یافته، تحصیل ـ حاصل ـ کسب شده، به دست آمده.

**ayāftan** / [illegible] / آیافْتَن : یافتن، به دست آوردن، تحصیل ـ حاصل ـ کسب کردن.

**ayāftār** / [illegible] / آیافْتار : یابنده، حاصل ـ کسب کننده، کاسب دادن ۷ـ سپری شدن، پایان ـ خاتمه یافتن ۸ ـ صدمه ـ آسیب ـ زیان ـ ضرر ـ خسارت زدن ۹ـ درگذشتن، مردن، وفات.

**ayutār** / [illegible] / آیوتار : مقید، اسیر، دربند، گرفتار.

**ayutārih** / [illegible] / آیوتاریْه : مقید بودن، اسارت، دربند ـ گرفتار بودن.

**ayuj** / [illegible] / آیوج : ۱ -اتحاد، الحاق، اتصال، اتفاق ۲ـ ملاقات، دیدار، معاینه ۳ـ یوغ، ارابه، پیوستن جانورات بارکش به گاری.

**ayujitan** / [illegible] / آیوجیتَن : نزاع کردن، درگیر شدن، ناهماهنگ ـ ناسازوار ـ نامتناسب بودن.

**ayujišn** / [illegible] / آیوجیشْن : نزاع، نفاق، اختلاف، دعوا، ناهماهنگی، پراکندگی.

**ayujišnih** / [illegible] / آیوجیشْنیْه : نزاع، نفاق، اختلاف، دعوا، ناهماهنگی، پراکندگی.

**ayux šust** / [illegible] / آیوخ شوست : فلز.

**ayuzitan** / [illegible] / آیوزیتَن : ۱ -ناراحت ـ دلگیر ـ پریشان ـ دلخور کردن ۲ـ کوشیدن، سعی ـ تلاش کردن.

**ayuzišn** / [illegible] / آیوزیشْن : نزاع، اختلاف، کشمکش، درگیری.

**ayuk šust** / [illegible] / آیوک شوست : فلز.

**ayuk šustik** / [illegible] / آیوک شوستیک : فلزی.

**ayuk šustin** / [illegible] / آیوک شوستین : فلزی.

**ayinaftan** / [illegible] / آیینَفتَن : لمس کردن، دست زدن.

**auramazdā** / [illegible] / آئورَمَزدا : اهورا مزدا .

**auš** / [illegible] / آئوش : بی مرگ، جاویدان، ابدی.

**aun** / [illegible] / آئون : آن گونه، آن چنان که، در حالی که.



www.takbook.com

**auhrmazd** / اَئوهْرْمَزد : هرمز پسر شاپور یکم ساسانی.

**airyaman** / اَئیریَمَن : ۱ -نام فرشتهٔ نگهبان صلح ـ آشتی دوستی ـ شادی و خوشبختی ۲ـ نام موبدی ۳ـ خوشبختی دهنده.

**otofaradāt** / اُتْفَرَدات : نخستین پادشاه پارس در ۲۰۰ پیش از میلاد.

**orobāz** / اُرُباز : نماینده مهرداد دوم نهمین شاه اشکانی به دربار روم.

**orod** / اُرُد : نام یکی از دو پسر فرهاد سوم یازدهمین شاه اشکانی.

**oron tobāt** / اُرُن تُبات : نام یکی از فرمانروایان داریوش سوم که هنگام تازش اسکندر سخت در برابر او پایداری کرد.

**ostandār** / اُستَندار : استاندار، نام برخی فرمانروایان محلی در زمان ساسانیان.

**om** / اُم : پسوند سازندهٔ اعداد ترتیبی است. مانند: یکم، دوم، سوم.

**erān** / اِران : ایران، سرزمین آریایی معنی گوهر اردشیر بوده‌است.

**erāng** / اِرانگ : ایرانی، آریایی.

**erān anbārag baz** / اِران اَنبارگ بَذ : رئیس سیلوهای کشور در زمان ساسانیان.

**erān dapirbaz** / اِران دَپیربَذ : نخست وزیر یا رئیس کارمندان در زمان ساسانیان.

**erān spahbaz** / اِران سْپَهبَذ : فرمانده ارتش در زمان ساسانیان.

**ernespād** / اِرنسپاد : نام یکی از سرداران اشکانی که فرماندهی سواره نظامی را بر عهده داشت که در روم بود.

**estātirā** / اِستاتیرا : نام همسر اردشیر سوم و نیز نام دختر داریوش سوم.

**estād** / اِستاد : ایستاد، متوقف شد، توقف کرد.

**estādan** / اِستادَن : ایستادن، متوقف شدن، توقف کردن.

**estid** / اِستید : بایستد، متوقف شود، توقف کند.

**estind** / اِستینْد : ایستند، متوقف شوند، توقف کنند.

**ekzedār** / اِکزِدار : نام پسر پاکُر شاه اشکانی.

**eksyāret** / اِکسیارِت : نام ایرانی.

**eun** / اِئون : عنصر.

**atuk** / آتوک : نیرومند، پر توان، توانمند، توانا، قوی، مقتدر، لایق، قابل، شایسته، با صلاحیت.

**abi bar** / اِبی بَر : بی بر، بی ثمر، بی نتیجه.

**abi bud** / اِبی بود : کاستی، کمبود، نقص.

**abi budih** / اِبی بودیْه : نقصان.

**abi buy** / اِبی بوی : بی حس.

**abi buyih** / اِبی بوییْه : بی حسی.

**abi biš** / اِبی بیش : بی زیان، بی ضرر.

**abi bim** / اِبی بیم : بی ترس، با جرأت، شجاع.

**abi bimih** / اِبی بیمیْه : نترسی، جرأت، شجاعت، شهامت.

**abi bimihā** / اِبی بیمیها : با امنیت.

**abi šitārih** / اِبی شیتاریه : بی رنجی، بی غمی، بی دردی.

**abi gumān** / اِبی گومان : بی گمان، مطمئنا، یقینا.

**abi gumānih** / اِبی گومانیْه : اطمینان، یقین.



www.takbook.com

**abi must** / ابی موست : راضی، خرسند، خشنود، قانع.

**abi mizag** / ابی میزَگ : بی مزه.

**abi nām** / ابی نام : مجهول، غیر معروف، ناشناس.

**abi nyāz** / ابی نیاز : بی نیاز، غنی.

**abizag** / ابیزَگ : مقدس، مخصوص، ویژه آن را ساخت و گفته شده.

**abizagih** / ابیزَگیْه : تقدس.

**asvāst** / اسواست : نام دریاچه‌ای.

**u** / او : ۱ -به، به سوی، به جهت، به خاطرِ، برای ۲ـ تا ۳ـ در

**upiš** / او پیش : به پیش.

**ubaxtan** / اوبَختَن : ۱ -مقدر ـ مقرر ـ کردن، تخصیص دادن ۲ـ خراب ـ ویران ـ منهدم ـ منفجر کردن.

**ubaxšitan** / اوبَخشیتَن : ۱ -پخش ـ منتشر شدن، شیوع پیدا کردن، گسترش یافتن ۲ـ فرو ریختن، ساقط شدن.

**ubad** / اوبَد : سقوط، نزول.

**ubarišn** / اوبَریشْن : محتویِ، حاویِ، شامل.

**ubast** / اوبَست : افتاد، سقوط کرد، نازل شد.

**ubastan** / اوبَستَن : افتادن، سقوط ـ نزول کردن.

**ubātak** / اوباتَک : نسل، تبار، دودمان، اعقاب.

**ubār** / اوبار : بلع، هضم.

**ubārtan** / اوبارتَن : ۱ -بلعیدن، هضم کردن ۲ـ انباشتن، انبار ـ ذخیره کردن.

**uparyavan** / اوپَریَوَن : در بالا، بالایی، مافوق.

**upastak** / اوپَستَک : افتاده، ساقط ـ عزل ـ نازل شده، معزول، سقوط کرده، اسقاطی، مُنزَل، نازل منحط.

**upastan** / اوپَستَن : افتادن، سقوط کردن، عزل ـ برکنار ساقط ـ نازل شدن.

**upastān** / اوپَستان : پست، شرور، رذل.

**upastih** / اوپَستیْه : پستی، سیر نزولی.

**upār** / اوپار : ۱ -پرکننده، انبارکننده، محتکر، احتکار کننده ۲ـ بلعنده.

**upārtan** / اوپارتَن : ۱ -بلعیدن رودکی: بس بیوبارید ایشان را همه نه شبان را هِشت زنده نه.

**upārih** / اوپاریه : ۱ -بلع ۲ـ احتکار.

**ut** / اوت : و، واو عطف (اوستایی: اوتَ).

**utak div** / اوتَک دیو : نام دیوی است.

**uj** / اوج : بر وزن کوچ ۱ـ نیرو، قدرت، توانایی، اقتدار، انرژی ۲ـ بر، بالا، فوق، بیرون، خارج.

**ujak** / اوجَک : بر وزن کوچک نیرومند، قدرتمند، توانا، مقتدر.

**ujumand** / اوجومَند : قوی، نیرومند، قدرتمند، توانا، مقتدر، عالی پس از چندی پنج هات فصل.

**ujumandih** / اوجومَندیْه : نیرومندی، قدرت، اقتدار نیز خوانده شده‌است. این سرزمین در.

**ujitan** / اوجیتَن : ۱ -به اوج رساندن، ترفیع ـ مقام دادن، بلند کردن ۲ـ برخاستن ۳ـ جستن، فرار کردن، گریختن.

**ucirišnik** / اوچیریشنیک : مشخص، معین، معلوم، برجسته.

**uxastan** / اوخَستَن : ۱ -پاره ـ قطع ـ تفکیک کردن ۲ـ پایمال ـ پاسا ـ حق کشی کردن سروده.

**ud** / اود : ۱ -آن جا ۲ـ واو عاطفه.

**udar** / اودَر : سگ آبی (اوستایی: اودْرَ).

**udarāi** / اودَرایی : خزنده‌ای زیان آور.



www.takbook.com

**udāk** / اوداک : نام رودی است.

**udrak** / اودرَک : سمور آبی.

**urandar** / اورَندَر : پایین تر، مادون.

**urt vahišt** / اورت وَهیشت : اردیبهشت

**urtāku** / اورتاکو : نام برادر خوم بان کالداش پادشاه ایلام ۶۷۴ پیش از میلاد.

**urd vahišt** / اورد وَهیشت : اردیبهشت.

**urmazd** / اورمَزد : نگاه کنید به: اوهرمزد.

**urmut** / اورموت : گلابی، امرود آذری: امروت یعنی گلابی.

**urvatat nar** / اوروَتَت نَر : نام یکی از پسران زرتشت.

**urvar** / اوروَر : ۱ -گیاه، علف ۲ـ درخت انار ۳ـ خوراک، غذا، تغذیه.

**urvar cihrak** / اوروَر چیهرَک : گیاه سرشت، گیاهی نژاد، سبزه رو.

**urvar cihrih** / اوروَر چیهریْه : گیاه نژادی، سبزه رویی.

**urvar xvārišn** / اوروَر خْواریشن : گیاه خوار.

**urvar xvarišnih** / اوروَر خْوریشنیْه : گیاه خواری.

**urvar karpih** / اوروَر کَرپیْه : گیاه‌اندامی، سبزه بدن.

**urvar vijak** / اوروَر ویجَک : نام یکی از نوه‌های زرتشت.

**urvarin barsam** / اوروَرین بَرسَم : بَرسَمی که از شاخه‌های درخت فراهم می‌شود. (اوستایی: بَرِسْمَن baresman ) به دسته‌ای بسته شده از ترکه‌های درخت انار.

**urvāxt** / اورواخت : خوش، خوشحال، شاد، شادمان، شنگول، سعادتمند، رستگار، عاقبت بخیر.

**urvāxš** / اورواخش : نام برادر گرشاسپ.

**urvāxman** / اورواخمَن : ۱ -سعادت، رستگاری، شادی، خوشبختی، خوشحالی، شادمانی ۲ـ شاد اندیش، کسی که فکرهای بد و ناراحت کننده نمی‌کند.

**urvāxminitan** / اورواخمینیتَن : شاد ـ خوشحال ـ سعادتمند ـ رستگار کردن.

**urvāzistan** / اوروازیستَن : (اوستایی: اورْواز)، احساس خوشبختی ـ شادی کردن, خرسند ـ خشنود ـ راضی ـ ارضا شدن شادی ـ خوشحالی

**urvāzišt** / اوروازیشْت : آتشی که در گیاهان نهفته‌است.

**urvāzišn** / اوروازیشْن : شادی، خوشی، لذت، کیف، سعادت، رستگاری.

**urvāzinitan** / اوروازینیتَن : شاد ـ خوشحال ـ سعادتمند ـ رستگار کردن.

**urvāzinišn** / اوروازینیشْن : شادی، خوشی، لذت، کیف، سعادت، رستگاری.

**urvāhm** / اورواهْم : شاد، شادمان، شنگول، خوشحال، سر کیف.

**urvāhman** / اورواهمَن : شادی آور، لذت بخش.

**urvāhmanih** / اورواهمَنیْه : خوشی، لذت، کیف.

**urvāhminitan** / اورواهمینیتَن : شاد ـ خوشحال کردن.

**urusvar** / اوروسوَر : ۱ -افزایش، تکثیر، ازدیاد، رشد، نمو ۲ـ معده ۳ـ باطن، درون، بطن، محتوا

**urusgadaspi** / اوروگَدَسپی : نام یکی از نیاکان زرتشت.

**urun** / اورون : ۱ -از سوی، از جانب، از طرفِ ۲ـ جهت، سمت، طرف، سوی ۳ـ این جا.



www.takbook.com

**urvis** / اورویس : نام دریاچه‌ای.

**urvis var** / اورویس وَر : نام دریاچه‌ای بر فراز کوه هوگار.

**uryā** / اوریا : نام شهری که اِدِسا نیز خوانده شده سوریانی: اورهایی؛ عربی: الرُّها.

**urib** / اوریب : ناامیدی، یأس.

**uribih** / اوریبیْه : ناامیدی، یأس.

**uripih** / اوریپیْه : ناامیدی، یأس.

**uristar** / اوریستَر : پایین تر، مادون.

**urišlim** / اوریشلیم : اورشلیم.

**uz** / اوز : نیرو، توان، قدرت، انرژی.

**uzatan** / اوزَتَن : زدن، کشتن، قتل کردن.

**uzanind** / اوزَنیْنْد : کشند، بکشند.

**uzav** / اوزَو : نام کسی.

**uzairin** / اوزَئیرین : (اوستایی: اوزَئیرینَ ) اوزیرین گاه، از ساعت سه بعداز ظهر تا تاریک شدن هوا را می‌گفتند.

**uzārak** / اوزارَک : کم، قلیل، ناچیز، کوچک.

**uzāv** / اوزاو : نام یکی از شاهان پیشدادی.

**uzāyišnih** / اوزاییشنیْه : مد، بالاآمدگی.

**uzdahišnih** / اوزدَهیشنیْه : مد، قیام، بالاآمدگی، برخاستگی.

**uzdahik** / اوزدَهیک : خارجی، مربوط به کشورهای خارجی.

**uzdahikih** / اوزدَهیکیْه : خارجی بودن، غربت، غریبی.

**uzdāt nāmak** / اوزدات نامَک : دفتر خرج، دفتر روزنامه، دفتر معین، دفتر کل.

**uzdis** / اوزدیس : مجسمه، تندیس، بت، صنم و ساده و گشاد که تا زانو می‌رسد؛ بی یخه و با آستین‌های کوتاه می‌باشد؛ چاکی در وسط دارد که تا پایان سینه می‌رسد.

**uzdis parist** / اوزدیس پَریست : بت پرست.

**uzdis paristak** / اوزدیس پَریستَک : بت پرست.

**uzdis paristih** / اوزدیس پَریستیْه : بت پرستی که.

**uzdis paristišnih** / اوزدیس پَریستیشنیْه : بت پرستی.

**uzdis tacār** / اوزدیس تَچار :.

**uzdis cār** / اوزدیس چار : بتکده، معبد.

**uzdis zār** / اوزدیس زار : بتکده، معبد.

**uzdisih** / اوزدیسیْه : بت پرستی.

**uzdihik** / اوزدیهیک : ۱ -خارجی، غریب ۲ـ تبعیدی.

**uzdihikih** / اوزدیهیکیْه : ۱ -خارجی بودن، غربت، غریبی ۲ـ تبعید، اخراج.

**uzruftak** / اوزروفتَک : خراب ـ فاسد ـ ضایع شده.

**uzmandih** / اوزمَندیْه : زورمندی، توانایی، قدرت، اقتدار.

**uzmāyišn** / اوزماییشْن : آزمایش، امتحان، آزمون، تجربه.

**uzmāyišnik** / اوزماییشْنیک : آزمایشی، امتحانی، تجربی.

**uzmuburt** / اوزموبورت : زمرد.

**uzmuburd** / اوزموبورد : زمرد.

**uzmutak** / اوزموتَک : آزموده، مجرب.



www.takbook.com

**uzmutan** / اوزموتَن : ۱ -آزمودن، امتحان کردن ۲ـ کوشیدن، سعی کردن ۳ـ اندازه گرفتن، متراژ کردن.

**uzvārak** / اوزوارَک : زواره برادر رستم.

**uzvārtan** / اوزوارتَن : ۱ -هَزوارِش ـ تبیین ـ تفسیر ـ تشریح ـ توجیه کردن، توضیح ـ شرح دادن ۲ـ فهمیدن، درک.

**uzvārišn** / اوزواریشْن : ۱ -هَزوارِش، تبیین، تفسیر، توضیح، شرح، تشریح، توجیه ۲ـ شعور، فهم، درک، عقل ۳ـ بازشناسی ۴ـ ارائه، عرضه.

**uzvān** / اوزوان : زبان.

**uzvānumand** / اوزوانومَند : زبان دار، حراف.

**uzvāhistan** / اوزواهیستَن : بیرون ـ خارج ـ منتشرـ شایع شدن.

**uzvāhistan** / اوزواهیک : بیرون ـ خارج ـ منتشرـ شایع شده.

**uzuštān** / اوزوشتان : مرده، میت، بی روح، بی جان.

**uzuštānih** / اوزوشتانیْه : مردگی، بی جانی.

**uzumand** / اوزومَند : زورمند، قوی، توانا، توانمند، مقتدر، با اقتدار.

**uzumandih** / اوزومَندیْه : زورمندی، قدرت، توانایی، توانمندی، اقتدار.

**uzumburt** / اوزومبورت : زمرد.

**uzih** / اوزیْه : زورمندی، نیرو، قدرت، توان، انرژی.

**uzit** / اوزیت : مرده، میت، اسقاط، ضایعاتی.

**uzitan** / اوزیتَن : ۱ -اقدام کردن ۲ـ خارج ـ تبعید ـ بیرون کردن ۳ـ خارج ـ تبعید شدن، بیرون رفتن

**uzit bud** / اوزیت بود : مرده، میت.

**uzir** / اوزیر : برجسته، مهم، رفیع، با اهمیت.

**uzišnih** / اوزیشنیْه : مَد، قیام، برخاستگی، بلند شدگی، برآمدگی.

**uzin** / اوزین : خرج، هزینه.

**uzinak** / اوزینَک : ۱ -هزینه، خرج ۲ـ بهف، ارزش، قیمت ۳ـ خروج.

**uzinihitan** / اوزینیهیتَن : ۱ - برخاستن، قیام کردن ۲ـ خارج شدن، ترک کردن.

**užatan** / اوژَتَن : کشتن، قتل کردن.

**užatār** / اوژَتار : کشنده، قاتل.

**užanāk** / اوژَناک : کشنده، قاتل.

**užanišn** / اوژَنیشْن : کشتار، قتل.

**užumand** / اوژومَند : زورمند، توانا، توانمند، قوی، مقتدر، با اقتدار.

**užumandih** / اوژومَندیْه : زورمندی، توانایی، توانمندی، قدرت، اقتدار.

**usān** / اوسان : ۱ -استخراج ۲ـ تبعید ۳ـ سقوط، عزل، طرد، رد.

**usānitan** / اوسانیتَن : ۱ -بیرون ـ خارج ـ استخراج کردن ۲ـ تبعید کردن ۳ـ پایین انداختن، ساقط ـ عزل ـ برکنارـ

**usānišnik** / اوسانیشنیک : نزولی.

**uspar** / اوسپَر : خراب، ضایع.

**uspur** / اوسپور : کامل، تکمیل، تمام، منظم، مرتب.

**uspurtan** / اوسپورتَن : پایمال ـ لگدمال ـ پاسا ـ خراب ـ ضایع کردن.

**uspurik** / اوسپوریک : تمام، کامل، پر.

**uspurikih** / اوسپوریکیْه : کمال.

**uspurikihā** / اوسپوریکیْها : به طور کامل، کاملا.

**uspurig** / اوسپوریگ : تمام، کامل، پر.

**ust** / اوست : محکم، معتبر، موثق، مستند.



www.takbook.com

**ustarak** / اوستَرَک : تیغ.

**ustartak** / اوستَرتَک : پاک ـ سترده ـ محو شده.

**ustak** / اوستَک : مأمن، جای امن.

**ustakih** / اوستَکیْه : ایستادگی، استواری، ثبات، پابرجایی، پایداری، استحکام.

**ustan** / اوستَن : برخاستن، بلند شدن، قیام کردن.

**ustavār** / اوستَوار : استوار، محکم، باثبات موصل نام دارد.

**ustavārih** / اوستَواریْه : استواری، استحکام، ثبات.

**ustavān** / اوستَوان : امین، معتمد، موثق، معتبر، مطمئن.

**ustavān guvišnih** / اوستَوان گوویشنیْه : گفتار اطمینان بخش.

**ustavānih** / اوستَوانیْه : ۱ -اعتراف، اقرار، اذعان، ایمان ۲ـ استواری، استحکام، ثبات.

**ustovār** / اوستُوار : استوار، محکم، باثبات، با ایمان.

**ustovārih** / اوستُواریْه : استواری، استحکام، ثبات.

**ustovānih** / اوستُوانیْه : پایداری، مقاومت، ایستادگی.

**ustāt** / اوستات : استاد.

**ustātan** / اوستاتَن : ایستادن، برخاستن، قیام کردن، عمود شدن.

**ustāt mart** / اوستات مَرت : استاد مرد.

**ustārišn** / اوستاریشْن : امحا، محو، زایل، پاک کردگی.

**ustām** / اوستام : زمینه، بستر، محیط، اساس، بنیان، پایه.

**ustān** / اوستان : ۱ -بالا برده شده، ایستاده، رفیع، قائم، برخاسته، عمود ۲ـ منطقهٔ تحت الحمایه ۳ـ ایالت، ناحیه، منطقه

**ustān dast** / اوستان دَست : دست به آسمان بلند کرده.

**ustān dastih** / اوستان دَستیْه : دست به آسمان بلند کردن.

**usturtak** / اوستورتَک : سترده، تراشیده ـ محو شده.

**ustufrit** / اوستوفریت : ۱ -نذری ـ فدیه ـ قربانی که با دعاخوانی همراه‌است ۲ـ رضایت، خشنودی، خرسندی ۳ـ تحسین، تشویق، تمجید.

**ustišnih** / اوستیشنیْه : قیام، خیزش، برخاستگی.

**ustik** / اوستیک : ۱ -محرم، رازدار، معتمد ۲ـ پایدار، استوار، مقاوم، محکم ۳ـ باز، گشاده، مفتوح.

**ustikān** / اوستیکان : ۱ -اساسی، پایه دار، معتبر، قابل اطمینان ۲ـ مطیع، زیردست، مادون، خدمتکار، پلیس، محافظ، پاسبان.

**ustikānih** / اوستیکانیْه : ۱ -پایداری، ثبات، استحکام ۲ـ خدمت.

**ustikihā** / اوستیکیها : ۱ -محرمانه، سری ۲ـ با اطمینان.

**ustinitan** / اوستینیتَن : برخیزاندن، بلند ـ نصب کردن.

**uskār** / اوسکار : توجه، ملاحظه، دقت.

**uskāritan** / اوسکاریتَن : ۱ -فکر ـ تفکر ـ تعقل ـ تأمل ـ اندیشه کردن ۲ـ بحث ـ مباحثه ـ شور.

**uskārišn** / اوسکاریشْن : ۱ -فکر، تفکر، تعقل، تأمل، اندیشه ۲ـ بحث، مباحثه، شور، مشورت، مشاوره، رایزنی، همفکری ۳ـ توجه، ملاحظه، دقت.

**usufrit** / اوسوفریت : فدیه، قربانی.



www.takbook.com

**usin kuf** / اوسین کوف : نام کوهی در آذربایجان آریایی بودند در زمان اشک هفتم که همان.

**usinitan** / اوسینتَن : ویران ـ خراب ـ نابود ـ منهدم کردن.

**usindām** / اوسیندام : نام کوهی در آذربایجان.

**uš** / اوش : ۱ -هوش.

**ušastar** / اوشَستَر : شرق، مشرق، خاور.

**ušahin** / اوشَهین : از نیمه شب تا سحر

**ušahin gās** / اوشَهین گاس : اوشهین گاه.

**uš xvāstār** / اوشْ خْواستار : خواهان مرگ.

**uš dāštār** / اوشْ داشتار : نام کوهی در سیستان.

**uštar** / اوشْتَر : شتر.

**uštarstān** / اوشْتَرسْتان : اشترستان، اشترینان، جایی که شتر فراوان است.

**uštāp** / اوشْتاپ : ۱ -شتاب، عجله ۲ـ فشار، شدت.

**uštāpgar** / اوشْتاپگَر : شتاب ـ عجله کننده، عاجل.

**uštāpišn** / اوشْتاپیشْن : ۱ -شتاب، عجله ۲ـ شدت، فشردگی.

**uštāftan** / اوشْتافتَن : شتافتن، شتاب ـ عجله کردن.

**uštān** / اوشْتان : روح، شَبَه، جان، روان( اوستایی: اوشْتانَ) ۱ـ روحیه، دلگرمی، نشاط ۲ـ حرارت بدن.

**uštān mand** / اوشْتان مَند : زنده، جاندار.

**uštānu mand** / اوشْتانومَند : زنده، جاندار.

**uštānih** / اوشْتانیْه : جانداری، زنده بودن.

**uštur** / اوشْتور : شتر، اشتر.

**uštur gāv-palang** / اوشْتور گاو پَلَنگ : زرافه.

**ušmār** / اوشْمار : حساب، شمار، عدد.

**ušmārak** / اوشْمارَک : شماره، عدد.

**ušmārag** / اوشْمارَگ : شماره، عدد.

**ušmāritan** / اوشْماریتَن : شمردن، حساب ـ برآوردکردن، تخمین زدن.

**ušmārišn** / اوشْماریشْن : شمارش، بررسی، محاسبه.

**ušyār** / اوشْیار : هوشیار.

**ušān** / اوشان : ۱ -ایشان، آنها، آنان، به آنها، به ایشان، ایشان را

**ušbām** / اوشبام : صبح، بامداد، هنگام طلوع خورشید.

**uštavait** / اوشْتَوَئیت : اشنودگاه، نام یکی از بخش‌های گاثاها.

**uštavitgās** / اوشْتَویت گاس : نام روز دوم از پنج روز گاهان.

**uškandan** / اوشکَندَن : افکندن، انداختن، ساقط ـ نازل ـ عزل کردن.

**uškāl** / اوشکال : شغال.

**ušmand** / اوشمَند : فانی، میرا.

**ušmurtan** / اوشمورتَن : ۱ -شمردن، حساب کردن، محسوب داشتن ۲ـ تکرار کردن، به خاطر آوردن ۳ـ تفکر ـ تأمل کردن.

**ušmurtār** / اوشمورتار : ۱ -محاسب، ماشین حساب ۲ـ حافظ.

**ušmurtik** / اوشمورتیک : ۱ -شمردنی، قابل شمارش، قابل محاسبه ۲ـ سال خورشیدی.



www.takbook.com

**ušmurišn** / اوشموریشْن : ۱ -شمارش، حساب، طبقه بندی ۲ـ تفکر، تأمل، غور ۳ـ از بر داشتن، از حفظ داشتن.

**ušmurišnih** / اوشموریشْنیْه : ۱ - شمارش، حساب ۲ـ تذکر.

**ušnar** / اوشنَر : نام کسی.

**ušnutak** / اوشنوتَک : راضی، ارضا شده.

**ušnutak xviš** / اوشنوتَک خْویش : از خود راضی.

**ušnutan** / اوشنوتَن : شنیدن، گوش دادن، گوش کردن، استراق سمع ـ شنود کردن.

**ušnuk** / اوشنوک : زانو.

**ušnug** / اوشنوگ : زانو.

**ušumand** / اوشومَند : ۱ -فانی، فناپذیر، میرنده، میریک ۲ـ هوشمند، با استعداد، عاقل ۳ـ شب زنده دار.

**uših** / اوشیْه : فراست، درک، فهم، استعداد.

**ušitan** / اوشیتَن : خراب ـ ویران ـ منهدم ـ اعدام ـ نابود ـ هلاک ـ مضمحل کردن.

**ušidār** / اوشیدار : هوشیار، عاقل، محتاط، با استعداد.

**ušišn** / اوشیشْن : مرگ، هلاکت، عدم، خرابی، ویرانی، اضمحلال، انحطاط.

**uqārišnumand** / اوغاریشنومَند : قابل دور کردن، قابل دفع.

**uftātan** / اوفتاتَن : ۱ -افتادن، پایین آمدن، سقوط ـ نزول کردن، ساقط شدن ۲ـ پیشامد کردن، اتفاق افتادن، روی دادن.

**uftišn** / اوفتیشْن : افتادگی، سقوط، نزول.

**uftišnih** / اوفتیشْنیْه : افت کردگی، اسقاط، ساقط شدگی.

**ufttinitan** / اوفتینیتَن : ۱ -افتادن ۲ـ انداختن ۳ـ باعث افتادن شدن.

**ukāmak rasitan** / اوکامَک رَسیتَن : موفق شدن، به هدف رسیدن، کامروا شدن.

**uknu** / اوکنو : اکنون، حالا، الان.

**ugrāy** / اوگْرای : سقوط، نزول، پایین رفتن، فرود آمدن.

**ugār** / اوگار : جزر دریا.

**ugārtan** / اوگارتَن : ۱ -بیرون ـ خارج ـ استخراج ـ رفع کردن ۲ـ جابجا ـ حمل و نقل کردن.

**ugun** / اوگون : چنین، همان طور که، آن گونه، این طور، آن طور، به این طریق، بدین سان، این چنین.

**ugunak** / اوگونَک : این طور، به این ترتیب، این گونه.

**ugun cigun** / اوگون چیگون : مانندِ، نظیرِ، همان طور که، شبیهِ.

**ugunihitan** / اوگونیهیتَن : چنین و چنان کردن.

**ugirdāmadan** / اوگیردآمدن : گرد آمدن، جمع شدن.

**ul** / اول : بالا، فوق، بلند، بر، سطح.

**ul ustan** / اول اوستَن : برخاستن، بلند شدن، صعود ـ قیام کردن، ترفیع گرفتن ـ قیام کردن، ترفیع گرفتن.

**ul āmatan** / اول آمَتَن : برخاستن، صعود کردن.

**ul āmadān** / اول آمَدان : طالع.

**ul drafš** / اول درفش : خونین نیزه، دیو خشم، قوهٔ غضب.

**ul varzišnih** / اول وَرزیشنیْه : نقض، فسخ، لغو، پشیمانی، توبه.

**ulih** / اولیْه : بالایی، برتری، مافوق.

**umand** / اومَند : پسوند سازندهٔ صفت توصیفی است.



www.takbook.com

**umān** / اومان : ما را، به ما.

**umān mināno** / اومان مینانو : نام پادشاه ایلام پس از کودورناخوندی.

**umuxtan** / اوموختَن : آموختن، یاد گرفتن.

**umit** / اومیت : امید، انتظار.

**umit dār** / اومیت دار : امیدوار، منتظر.

**umitvār** / اومیتوار : امیدوار، منتظر.

**umitih** / اومیتیْه : امیدواری، انتظار.

**umitinitan** / اومیتینیتَن : امید ـ انتظار داشتن، منتظر ـ چشم به راه بودن.

**umid** / اومید : امید، انتظار، چشمداشت.

**umidvār** / اومیدوار : امیدوار، منتظر، چشم به راه.

**unak** / اونَک : شکاف، سوراخ، چاک، حفره.

**unak māništ** / اونَک مانیشت : جانوری که در سوراخ زندگی می‌کند.

**unāmišn** / اونامیشن : ۱ -خمیدگی، مورب بودن ۲ـ گرایش، تمایل، میل.

**unānitan** / اونانیتَن : شکاف ـ چاک دادن، سوراخ کردن، حفره درست کردن، خالی کردن.

**unitan** / اونیتَن : ۱ -بیرون آوردن، خارج ـ استخراج کردن ۲ـ آوردن ۳ـ به دنبال کسی فرستادن.

**uh** / اوه : چنین، چنان، شاید، احتمالا، ممکن است معنی شک را می رساند.

**uham kartan** / اوهَم کَرتَن : جمع کردن.

**uham kardan** / اوهَم کَردَن : جمع کردن.

**uham madan** / اوهَم مَدَن : ۱ - جمع شدن، گر آمدن ۲ـ به پایآن رسیدن، خاتمه یافتن.

**uhrmaz dāt** / اوهْرمَز دات : خداداد، مخلوق خدا.

**uhrmaz dātih** / اوهْرمَز داتیْه : آئین اهورامزدایی.

**uhrmazd** / اوهْرمَزد : ۱ -هرمز، اورمَزد، اهورا مزدا اهورا: هستی بخش. مزدا: دانای همه چیز ۲ـ نام سیارهٔ مشتری.

**uhrmazdān** / اوهْرمَزدان : هرمزدان یا هرمزان پسر هرمزد شاه ساسانی.

**uhrmazdxvatāy** / اوهْرمَزدخْوَتای : اهورا مزدا، باریتعالی خدمتکار. سانسکریت: اَریمَن به معنی یار و دوست ۱ـ

**uhrmazdšāpuhrān** / اوهْرمَزدشاپوهْران : هرمزد پسر شاپور شاه ساسانی.

**uhrmazdih** / اوهْرمَزدیْه : الهی، خدایی، اهورامزدایی.

**uhrmazdik** / اوهْرمَزدیک : مزدایی، اهورامزدایی، الهی، منسوب به هرمزد.

**uvām** / اووام : ۱ -وقت، زمان ۲ـ مرحله، نوبت، دفعه ۲ـ وام، قرض، استقراض ۳ـ اجبار.

**uvām xvatāy** / اووام خْوَتای : ۱ -خدای قرض گرفتن، کسی که بسیار قرض می‌گیرد ۲ـ خدای زمان، کسی که از زمان خود.

**uvām minišnih** / اووام مینیشنیْه : ۱- اخلاق قرض گرفتن داشتن، دارای منش استقراض بودن ۲ـ آپدیت بودن، مطابق زمان پیش رفتن، ابن الوقت.

**uvāmih** / اووامیْه : ۱ -به موقع ۲ـ قرضی، استقراضی.

**uvāmik** / اووامیک : ۱ -مقروض ۲ـ در حال حاضر، فعلا، الآن، معاصر و.

**uvāmihā** / اووامیها : ۱ -به صورت قرضی ۲ـ به طور موقت ۳ـ متناوبا، به طور متناوب.



www.takbook.com

**uvrišt** / اووریشت : نام گناهی است .

**uvun** / اووون : چنین، چون.

**uvin** / اووین : ۱ -نابود، عدم، معدوم ۲ـ فقیر، مسکین، مستضعف، تهیدست، بینوا، تنگدست.

**uvin butaki** / اووین بوتَکی : ۱ - نابود، اعدام شدن ۲ـ فقیر ـ مستضعف ـ مسکین ـ تهیدت ـ بینوا ـ تنگدست.

**uvin butih** / اووین بوتیْه : ۱ -نابودی، عدم ۲ـ فقر، تنگدستی، استضعاف، بینوایی.

**uvin frajāmih** / اووین فْرَجامیْه : ۱ -نابود فرجامی ۲ـ عاقبت فقیری.

**uvinitan** / اووینیتَن : اعدام ـ نابودکردن.

**uvinišn** / اووینیشْن : عدم.

**uybaq** / اوی بَغ : اعلیحضرت، معظم له، عالیجناب تاجیکی: اَی بِگ، اوزبَک.

**uy rišt** / اوی ریشت : (اوستایی: اَوَئیریشْتَ avaoirishta ) ۱-زخمی کننده ضربه ۲ـ نام گناهی که با انگیزهٔ زخمی کردن انجام داده.

**ibār** / ایبار : یک بار، یک دفعه، یک نوبت.

**ibgat** / ایبگَت : ۱ -حمله، تجاوز ۲ـ مخرب ۳ـ ضد، رقیب، مخالف، متضاد، مباین نگاه کنید به: ایوگت.

**ibgatikih** / ایبگَتیکیْه : وضع جهان پس از تازش اهریمن.

**it** / ایت : ۱ -این، این یکی ۲ـ یعنی، به معنی، برای تبیین واژه‌های پس از خود به کار می‌رود.

**ita** / ایتَ : این است.

**itar** / ایتَر : این جا، در این جهان، در این دنیا، در این عالم.

**itarih** / ایتَریْه : این جایی، این جهانی، این دنیایی.

**it rād** / ایت راد : به این جهت، به این دلیل، از این رو، بنابراین.

**it rād ci** / ایت راد چی : زیرا، چونکه، به این سبب اندیشی می‌باشد..

**itrāy** / ایترای : از این جهت، به این مناسبت، به این سبب.

**itum** / ایتوم : یکتا، واحد، یگانه، تنها.

**itun** / ایتون : چنین، این طور، این گونه.

**ituntar** / ایتون تر : با کیفیت تر.

**itunih** / ایتونیْه : این چنینی، این طوری، کیفیت، چگونگی.

**itunihitan** / ایتونیهیتَن : ۱ -کیفیت ـ چگونگی داشتن ۲ـ اتفاق افتادن، روی دادن ۳ـ مقدر شدن.

**ic** / ایچ : هیچ.

**icand** / ایچَند : یک چند، چندی، مدتی، تعدادی، مقداری، بعضی، برخی.

**icinitan** / ایچنینیتَن : محو کردن، به هیچ رساندن.

**ixtuvigu** / ایختوویگو : پسر هووخشتر و آخرین شاه ماد ۵۵۰ پیش از میلاد.

**idā** / ایدا : (اوستایی: ایذا؛ سنسکریت: ایهَ ) این.

**idrāy** / ایدرای : به خاطر اینکه، برای اینکه، زیرا، چون.

**idrāyci** / ایدرایْچی : چونکه، زیرا، برای اینکه.

**ir** / ایر : ۱ -آریایی، ایرانی، نجیب زاده، آزاده، جوانمرد، پهلوان ۲ـ زیر، پایین، تحت، مادون.

**irac** / ایرَچ : ایرج.

**iraxtan** / ایرَختَن : ۱ -سرزنش ـ نکوهش ـ ملامت کردن ۲ـ ناسزا گفتن ۳ـ جنگیدن، مبارزه ـ مناقشه ـ مشاجره

**iraxtār** / ایرَختار : جنگجو، مبارز.

**irak** / ایرَک : نام کسی.



www.takbook.com

**iranj** / ایرَنج : ۱ -سرزنش ـ نکوهش ـ ملامت کردن ۲ـ ناسزا گفتن.

**irang** / ایرَنگ : ۱ -اشتباه، خطا، غلط، نادرست، سهو ۲ـ سرزنش، نکوهش، ملامت ۳ـ اتهام، تهمت ۴ـ کفر، الحاد، ارتداد.

**irangih** / ایرَنگیْه : نادرستی، اشتباهی.

**irangihā** / ایرَنگیها : به غلط، اشتباها، به نادرست، سهوا.

**irāxt** / ایراخت : محکوم، مجرم.

**irāxtak** / ایراختَک : محکوم، مجرم.

**irāxtan** / ایراختَن : ۱ -محکوم کردن، مجرم شناختن ۲ـ سرزنش ـ ملامت کردن ۳ـ تحقیر کردن، خوار شمردن ۴ـ متهم کردن.

**irān** / ایران : ایران.

**irānak** / ایرانَک : ایرانی.

**irānakān** / ایرانَکان : ایرانیان.

**irānag** / ایرانَگ : ایرانی.

**irānagān** / ایرانَگان : ایرانیان.

**irān āsān kart** / ایران آسان کَرت کَوات : kavãt نام یکی از استان‌های باختری ایران در زمان ساسانیان.

**irān xvarrah kart** / ایران خْوَرّه کَرت شاهپوهْر :shãhpuhr نام یکی از شهرهای ایران.

**irān spāhpat** / ایران سپاهپَت : سپهبد ـ فرمانده ارتش ایران.

**irān šatr** / ایران شَتر : ایران شهر، کشور ایران.

**irān šatrik** / ایران شَتریک : ایران شهری، ایرانی.

**irān farnah** / ایران فَرنَه : فره نور، روشنایی، پرتو ایران.

**irān gušasp** / ایران گوشَسپ : نام یکی از سرداران آذربایجان.

**irān vic** / ایران ویچ : سرزمین نخستین ایرانیان.

**irān vinārt kavāt** / ایران وینارت کَوات : نام شهری است.

**irpat** / ایرپَت : هیربد، روحانی، عالم دینی، مرجع تقلید، مدرس علوم دینی، مفتی.

**irpatzātak** / ایرپَت زاتَک : هیربد ـ روحانی.

**irpatih** / ایرپَتیْه : هیربدی، روحانیگری، عالم دینی ـ مرجع تقلید ـ مدرس علوم دینی ـ مفتی بودن.

**irpatistān** / ایرپَتیستان : حوزهٔ علمیه، مدرسهٔ علوم دینی، دانشکدهٔ الهیات.

**irtar** / ایرتَر : زیرتر، پایین تر، مادون.

**irtan** / ایرتَن : متواضع، خاشع، فروتن، افتاده.

**irtanih** / ایرتَنیْه : ۱ -تواضع، خشوع، خضوع، فروتنی، افتادگی ۲ـ اصالت، نجابت.

**irjinitan** / ایرجینیتَن : متهم کردن، نسبت دادن.

**irkaš** / ایرکَش : دست بر سینه به حالت تعظیم یا احترام.

**irmaniš** / ایرمَنیش : شخصیت.

**irmān** / ایرمان : (اوستایی: اَئیریَمَن)؛ با این معانی: ۱ـ نام فرشتهٔ نگهبان صلح، آشتی دوستی و شادی و خوشبختی

**irmānak** / ایرمانَک : ساده، فروتن، متواضع ۲ـ ارج نهادن، بزرگ داشتن، قدر.

**irmānih** / ایرمانیْه : ایرمانی، دوستی، رفاقت، اتحاد، همدلی، وحدت.

**irminišnih** / ایرمینیشنیْه : ۱ - فروتنی، تواضع، خجالتی، کم رویی، ۲ـ اصالت فکر، علو همت.



www.takbook.com

**irvār** / ایروار : درخور ـ شایسته ـ سزاوار ـ لایق پهلوان.

**irvārak** / ایروارَک : آرواره، فک، چانه، لثه. خسروانی: بادام چشمکانت رخنه شود به بوسه.

**irvārag** / ایروارَگ : آرواره، فک، چانه، زَنَخ.

**irundabar** / ایروندَبَر : زیر و زبر.

**iric** / ایریچ : ایرج.

**iriz** / ایریز : نام کوهی است.

**irik** / ایریک : شریف، اصیل، نجیب.

**irih** / ایریه : ۱ -ایرانی ـ آریایی بودن ۲ـ نجابت، اصالت.

**iz** / ایز : ۱ -عبادت ـ پرستش کردن ۲ـ جشن گرفتن.

**izm** / ایزم : هیزم، سوخت.

**izitan** / ایزیتَن : پرستیدن، عبادت ـ ستایش کردن.

**izišn** / ایزیشْن : عبادت، پرستش، دعا.

**izišn garih** / ایزیشْن گَریْه : عبادت ـ پرستش کردن.

**isad ud panjāh** / ایسَد اود پَنجاه : صد و پنجاه.

**ismtātak** / ایستاتَک : ۱ -ایستاده، قائم، عمود، راکد، ثابت، ساکن ۲ـ تحقق یافته، به انجام رسیده.

**ismtātan** / ایستاتَن : ۱ -بودن، هستن، وجود داشتن۲ـ ایسستادن، توقف کردن، بر جای ماندن، ساکن ـ ثابت شدن.

**ismtānitan** / ایستانیتَن : برقرار ـ ثابت ـ ساکن ـ پابرجا ـ محکم کردن.

**istit** / ایستیت : است، هست.

**istišn** / ایستیشْن : ۱ -هستی، موجودیت، بقا، سکون ۲ـ منزل، مسکن، مأوا.

**istišnih** / ایستیشْنیْه : ۱ -هستی ـ بقا ـ وجود ـ ثبات داشتن، موجود بودن ۲ـ منزل ـ مسکن ـ مأوا داشتن.

**istinitan** / ایستینیتَن : ایستانیدن، برقرار کردن.

**ism** / ایسم : هیزم.

**ismdān** / ایسم دان : هیزم‌دان.

**ismih** / ایسمیْه : هیزمی.

**iš** / ایش : خیش، گاو آهن.

**išm** / ایشم : خشم، غضب، عصبانیت.

**išmun** / ایشمون : خشمگین، غضبناک، عصبانی.

**išmunih** / ایشمونیْه : خشمگینی، غضبناکی، عصبانیت.

**iqāš div** / ایغاش دیو : نام دیوی است.

**ik** / ایک : یک.

**ik az did** / ایک از دید : از همدیگر، متقابل.

**ikānag** / ایکانَگ : وفادار، باوفا، متعهد.

**ikānagih** / ایکانَگیْه : وفاداری، باوفایی، تعهد.

**ig** / ایگ : آنگاه، سپس، بعد.

**imak** / ایمَک : هیمه، هیزم.

**im baq** / ایم بَغ : اعلیحضرت.

**imārumandih** / ایمارومَندیْه : گناهکاری، مجرمیت، حالت گناهکاری که در روز رستاخیز باید حساب پس دهد.

**imār vicārtār** / ایمارویچارتار : حاکم، قاضی، دادستان.



www.takbook.com

**imām** / 𐭩𐭥𐭠𐭬 / ایمام : این.

**imit** / 𐭩𐭥𐭠𐭬 / ایمیت : امید.

**imitān** / 𐭩𐭥𐭠𐭬𐭩𐭬 / ایمیتان : نام کسی.

**imid** / 𐭩𐭥𐭠𐭬 / ایمید : امید، آرزو، هدف.

**in** / 𐭩𐭬 / این : ۱ -این ۲ـ پسوند صفت ساز است.

**indak** / 𐭩𐭬𐭠𐭬 / ایندَک : انده، پسوند صفت ساز فاعلی است.

**indā buqāš** / 𐭩𐭬𐭠 𐭥𐭥𐭠𐭩𐭥 / ایندا بوغاش : نام یکی از شاهان ایلام.

**inukin** / 𐭩𐭬𐭥𐭠𐭬 / اینوکین : دختری که وارث پدر شود و نام و نسل او را نگه دارد.

**inyā** / 𐭩𐭬𐭠𐭬 / اینیا : ۱ -دیگر، طور دیگر، به علاوه، غیر از، بجز ۲ـ و الاّ، و گرنه.

**initan** / 𐭩𐭬𐭩𐭬 / اینیتَن : پسوندی مصدری که فعل را متعدی می‌کند.

**inic** / 𐭩𐭬𐭠 / اینیچ : این نیز، این هم.

**inikih** / 𐭩𐭬𐭩𐭥𐭠 / اینیکیْه : ناپاکی، آلودگی، نجاست، کثیفی.

**ihazār** / 𐭩𐭠𐭣𐭠𐭬 / ایهَزار : یک هزار.

**ihrpat** / 𐭩𐭠𐭥𐭫𐭩 / ایهرپَت : (اوستایی: اَئِثْرَپَئیتی) هیربُد، استاد، معلم، امام، مرجع.

**iv** / 𐭩 / ایو : یک ی نکره که در پایان اسم می‌آید. مانند: مردی؛ یعنی یک مرد.

**ivap** / 𐭩𐭠𐭥 / ایوَپ : یا.

**ivar** / 𐭩𐭠𐭥 / ایوَر : بی شک، حتما، یقینا، مسلما، مطمئنا، محققا، حقیقتا.

**ivarz** / 𐭩𐭠𐭥𐭩 / ایوَرز : ۱ -جنبش، حرکت، تحرک، نهضت، انقلاب ۲ـ بازدید، تجدید نظر ۳ـ سان دیدن.

**ivarzitan** / 𐭩𐭠𐭥𐭩𐭩𐭬 / ایوَرزیتَن : حرکت کردن، سفر رفتن.

**ivarzik** / 𐭩𐭠𐭥𐭩𐭠 / ایوَرزیک : متحرک.

**ivarzig** / 𐭩𐭠𐭥𐭩𐭢 / ایوَرزیگ : متحرک.

**ivarih** / 𐭩𐭠𐭥𐭩𐭥 / ایوَریْه : بی شکی، حتمی، یقینی، اطمینان، حقیقت.

**ivarik** / 𐭩𐭠𐭥𐭠 / ایوَریک : مطمئن، حتمی، محقق.

**ivarihā** / 𐭩𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩 / ایوَریها : با اطمینان، ا ز روی حقیقت.

**ivak** / 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک : یک.

**ivak advin** / 𐭩𐭠𐭠 𐭠𐭥𐭩𐭬 / ایوَک ادوین : یک آئین، هم کیش، یک جور، یکنواخت، مساوی.

**ivak advinak** / 𐭩𐭠𐭠 𐭠𐭥𐭩𐭬𐭠 / ایوَک ادوینَک : هماهنگ، هم عقیده، همدل.

**ivak udit** / 𐭩𐭠𐭠 𐭠𐭥𐭩𐭩 / ایوَک اودیت : به یکدیگر.

**ivak ivak** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک ایوَک : یک یک، تک تک، فرد فرد.

**ivak bar** / 𐭩𐭠𐭠 𐭥𐭠𐭥 / ایوَک بَر : کسی که جنازه‌ای را به تنهایی حمل می‌کند زیرا حمل مرده به تنهایی گناهی بزرگ بوده است.

**ivak barih** / 𐭩𐭠𐭠 𐭥𐭠𐭥𐭩𐭥 / ایوَک بَریْه : گناه حمل جنازه به تنهایی.

**ivak bār** / 𐭩𐭠𐭠 𐭥𐭠𐭥 / ایوَک بار : ۱ -یکبار، یک دفعه، یک مرتبه ۲ـ زنی که نخستین بار آبستن می‌شود.

**ivak tāk** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک تاک : یکتا، یگانه، تنها، واحد، منفرد.

**ivak cand** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک چَند : یک چند، مدتی.

**ivak dāt** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک دات : نخستین آفریده.

**ivak zur** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک زور : معادل.

**ivak sālak** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠𐭠 / ایوَک سالَک : یک ساله.

**ivak kuf** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک کوف : یک کوهانه.

**ivak gāv** / 𐭩𐭠𐭠 𐭩𐭠𐭠 / ایوَک گاو : یک گاو.



www.takbook.com

**ivak māhak** / ایوَک ماهَک : کودک یک ماهه.

**ivakān** / ایوَکان : یکان، واحد.

**ivakānak** / ایوَکانَک : ۱ -یگانه، واحد، فرد، منفرد، تنها، فقط، یکتا ۲ـ مطیع، فرمانبر، گوش به فرمان ۳ـ صمیمی، هماهنگ.

**ivakānak minišn** / ایوَکانَک : تک شخصیت، دارای شخصیت یا منش واحد.

**ivakānakih** / ایوَکانَکیْه : یگانگی، وحدت، فردی، همدلی، صمیمیت.

**ivakānakihā** / ایوَکانَکیها : صمیمانه، همدلانه می‌دادند.

**ivakānih** / ایوَکانیْه : تنهایی، وحدت، یگانگی، انفرادی.

**ivakih** / ایوَکیْه : تنهایی، وحدت، یگانگی، اتحاد، یکپارچگی.

**ivakic** / ایوَکیچ : ۱ -تنها، واحد، یکی، فقط ۲ـ هیچ یک.

**ivakin** / ایوَکین : یگانه، واحد، یکی.

**ivan** / ایوَن : تنه، ساقه.

**ivkartak** / ایو کَرتَک : واحد، یکپارچه، یکنواخت، متصل، به هم پیوسته.

**ivkartakih** / ایو کَرتَکیْه : ۱ -اتحاد، اشتراک مساعی، همکاری، شراکت ۲ـ شباهت.

**ivkartakihā** / ایو کَرتَکیها : با مسئولیت مشترک.

**ivāc** / ایواچ : ۱ -تنها، فقط، واحد، یکتا، یگانه، به تنهایی ۲ـ آوا، آواز، صدا، نوا ۳ـ شهرت، آوازه.

**ivācikih** / ایواچیکیْه : اشتهار ـ شهرت داشتن، معروف ـ سرشناس ـ پرآوازه ـ نامدار بودن.

**ivācihā** / ایواچیها : به آواز شهرستان.

**ivār** / ایوار : آوار، ویرانی، خرابی.

**ivārak gās** / ایوارَک گاس : عصر، سومین بخش روز که نزدیک غروب آفتاب است.

**ivāz** / ایواز : ۱ -فقط ۲ـ کلمه، لغت، کلام، جمله.

**ivāzik** / ایوازیک : فردی، انفرادی، مخصوص، خاص.

**ivāmrutik** / ایوامروتیک : سرودها و دعاهایی که یک بار خوانده می‌شوند.

**ivān** / ایوان : دهنه.

**ivāhang** / ایوآهَنگ : یک آهنگ، یک جهت، کسی که ثبات فکری دارد.

**ivbār** / ایوبار : یکباره، یکدفعه، غیر مترقبه، پیش بینی نشده.

**ivtāk** / ایوتاک : یکتا، واحد، یگانه، منفرد، خاص، مخصوص.

**ivtākih** / ایوتاکیْه : ۱ -یکتایی، وحدت، یگانگی، انفرادی، فردی ۲ـ تصمیم واحد.

**ivtum** / ایوتوم : واحد، یگانه، خاص، منفرد، فرد.

**ivcand** / ایوچَند : یک چند، چندی، مدتی.

**ivcihrih** / ایوچیهریْه : ۱ -وحدت طبع، وحدت ذات، یک سرشتی ۲ـ یک نژادی، اصیل، یک گوهری.

**ivxvatāyih** / ایوخْوَتاییْه : توحید.

**ivdāt** / ایودات : یگانه آفریده، تک فرزند.

**ivzurih** / ایوزوریْه : توازن قوا.

**ivsrusrim** / ایوسْروسْریم : (اوستایی: اَئیوی سْروثْرِمَ) یکی از اوقات نماز زرتشتی که از غروب آفتاب تا نیمه شب است.

**ivsān** / ایوسان : یکسان، مساوی، همانند، مشابه، شبیه.

**ivsānih** / ایوسانیْه : یکسانی، تساوی، همانندی، شباهت، نظم، ترتیب.



www.takbook.com

**ivgatih** / ایوگَتیْه : حمله ـ هجوم ـ تجاوز ـ تازش ـ دست درازی شیطانی یا اهریمنی.

**ivguhrih** / ایوگوهْریْه : وحدت وجود، وحدت ذات.

**ivmuk** / ایوموک : کسی که یک لنگه کفش به پا دارد.

**ivmuk duvārišnih** / ایوموک دوواریشنیْه : گناه راه رفتن با یک لنگه کفش.

**ivhazār** / ایوهَزار : یک هزار.

**ivih** / ایویْه : یگانگی، اتحاد، اتفاق، وحدت.

**ivyānghan** / ایویانگهَن : اوستایی: اَئیوْیاوْنْگْهَنَ aivyãvanghana کمربند کُشتی، کمربند مقدس دینی که از ۷۲ رشته پشم برهٔ سفید در ۶ دسته بافته.

**ivin** / ایوین : آداب، آیین، رسم، عرف، روش، اسلوب، شکل.

**ivinag** / ایوینَک : ۱ -آداب، آیین، رسم، عرف، روش، اسلوب، شکل، فرم، صورت ۲ـ آئینه.

**iy** / ایی : ۱ -نشان نیناسرا نکره. مانند: مردی. ۲ـ یک عدد مانند: ایبار: یک بار ۳ـ این ضمیر آماژه اشاره.

**ibār** / ایی بار : یک بار، یک دفعه، یک نوبت.

**āb** / آب : آب.

**ābtazān** / آب تَزان : آب رو، کانال، آبراه، جدول جوی.

**ābcihrag** / آب چیهرَگ : ۱ -لطیف، با طراوت، کسی که چهره‌ای چون آب دارد ۲ـ آنچه ذاتش از آب ساخته شده‌است.

**ābād** / آباد : آباد، حاصلخیز، پرجمعیت، مزروع.

**ābādān** / آبادان : ۱ -آباد، حاصلخیز، پرجمعیت، مزروع ۲ـ موفق، کامیاب.

**ābādānih** / آبادانیْه : ۱-آبادانی، حاصلخیزی، پرجمعیتی، مزروعی ۲ـ موفقیت، کامیابی.

**ābān** / آبان : هشتمین ماه سال.

**ābdān** / آبدان.

**ābzan** / آبزَن : حمام.

**ābkāmag** / آبکامَگ : آبکامه، سوپ یا آش غلیظ و ترش.

**ābginag** / آبگینَگ : آبگینه، شیشه، بلور.

**ābginagin** / آبگینَگین : آبگینه‌ای، شیشه‌ای، بلوری.

**ābnus** / آبنوس : آبنوس گونه‌ای درخت با چوب سیاه مایل به قهوه‌ای.

**ābustan** / آبوستَن : آبستن، باردار، حامله.

**ābustanih** / آبوستَنیْه : آبستنی، بارداری، حاملگی.

**ābig** / آبیگ : آبزی.

**ābilag** / آبیلَگ : آبله.

**āp** / آپ : آب.

**āpaš** / آپَخش : ۱ -سرشار، پر، لبریز، آکنده، لبالب ۲ـ دررو، کانال، مجرای آب.

**āpaxšitan** / آپَخشیتَن : نابود ـ خراب ـ منهدم ـ منفجر ـ ویران شدن.

**āpaxšišn** / آپَخشیشْن : انهدام، خرابی، تخریب، ویرانی، نابودی.

**āpaxšikih** / آپَخشیکیْه : طغیان آب، مد.

**āpaxšinitan** / آپَخشینیتَن : نابود ـ منهدم ـ منفجر کردن.

**āpakinak** / آپَکینَک : آبگینه، شیشه، بلور.

**āpakinakin** / آپَکینَکین : آبگینه‌ای، شیشه‌ای، بلوری.

**āpdān** / آپْدان : آبدان، ظرف آب، آسور.



www.takbook.com

**āpandarpusdān** / آپ اندرپوسدان : مایع درون رحم.

**āpandarham bušnih** / آپ اندرهم بوشنیْه : آب لذت زن و مرد به هنگام آمیزش.

**āpumand** / آپ اومَند : آبدار.

**āptacan** / آپ تَچَن : سیلاب.

**āpcihrak** / آپ چیهرَک : ۱ -گوهر وجودی، ژن ۲ـ نام ستاره‌ای است.

**āpcihrān** / آپ چیهران : نام گروهی از ستارگان.

**āp xvar** / آپ خْوَر : آبخور، آبشخور، آبخوری.

**āpāt** / آپات : آباد، حاصلخیز.

**āpātān** / آپاتان : آبادان، آباد.

**āpātānih** / آپاتانیْه : آبادانی، حاصلخیزی.

**āpātānitan** / آپاتانیتَن : آباد کردن.

**āpātih** / آپاتیْه : آبادانی، ترقی، پیشرفت، برکت، خوشبختی.

**āpātih umand** / آپاتیْه اومَند : آباد، آبادان، حاصلخیز، بابرکت، مترقی، توسعه یافته.

**āpātihā** / آپاتیها : آبادانه، حاصلخیزانه.

**āpādānā** / آپادانا : تالار، سالن، کاخ بیرونی یا عمومی در تخت جمشید.

**āpārti** / آپارتی : نام خاندان ارشَک یکم بنیانگذار اشکانیان.

**āpān** / آپان : آبان آب+ ان ماهی که در آن باران‌های سالانه آغاز می‌شود.

**āpān xvarrah** / آپان خْوَرّه : فره ـ سبکی آب.

**āpān xān** / آپان خان : چشمه ـ چاه آب.

**āpān nāf** / آپان ناف : سرچشمهٔ آب، اصل.

**āpān vitrak** / آپان ویترَک : کانال ـ مجرای آب.

**āpānik** / آپانیک : آبی، مایع، سیال.

**āpxān** / آپخان : چشمهٔ آب.

**āpxān** / آپخانیک : چشمهٔ آب، چاه.

**āpric** / آپریچ : آبریز، فواره.

**āpzan** / آپزَن : وان حمام، حوض کوچک.

**āpsār** / آپسار : سرچشمه، سرآب.

**āpsārān** / آپساران : ۱ -بهار ۲ـ بارانی.

**āpsārik** / آپساریک : زمینی که دارای سرآب است.

**āpkāmak** / آپکامَک : نوعی غذا، سوپ.

**āpginak** / آپگینَک : آبگینه، شیشه، بلور.

**āpginakin** / آپگینَکین : آبگینه‌ای، شیشه‌ای، بلورین.

**āpnus** / آپنوس : آبنوس، نوعی چوب سخت.

**āpurāk** / آپوراک : حامل، آورنده، تولید ـ خلق کننده، سازنده.

**āpurtan** / آپورتَن : ۱ -حمل کردن، آوردن ۲ـ غارت ـ دزدی ـ سرقت کردن، دستبرد زدن، ربودن.

**āpurišn** / آپوریشْن : ۱ -حمل، آوَرِش ۲ـ محصول، تولید، خلق ۳ـ غارت، دزدی، سرقت، دستبرد.

**āpurišnih** / آپوریشنیْه : ۱ -حمل کردن، آوردن ۲ـ حاصل ـ تولید ـ خلق کردن ۳ـ غارت ـ دزدی ـ سرقت کردن.



www.takbook.com

**āpustan** / آپوستَن : آبستن، باردار.

**āpustan gās** / آپوستَن گاس : هنگام زایمان.

**āpustanih** / آپوستَنیْه : آبستنی، بارداری، حاملگی.

**āpustih** / آپوستیْه : آبستنی، بارداری، حاملگی.

**āpih** / آپیْه : آبکی، مایع، سیال.

**āpitan** / آپیتَن : شیره، عصاره، عرق، ساندیس.

**āpitan tuxmak** / آپیتَن توخمَک : شیره ـ عصاره ـ عرق گیاه می شده‌است..

**āpik** / آپیک : مایع، سیال.

**āpilak** / آپیلَک : آبله، تاول.

**ātaxš** / آتَخش : آتش.

**ātaxš tuhmak** / آتَخش توهمَک : آتش نژاد، آتش تبار، آتش ذات.

**ātaxš kartār** / آتَخش کَرتار : تهیه کنندهٔ آتش.

**ātaxš gās** / آتَخش گاس : آتشگاه، سکویی که ظرف آتش مقدس را روی آن می‌گذارند آمده‌است..

**ātaxš nyāišn** / آتَخش نیاییشْن : آتش نیایش، نام نیایشی برای آتش.

**ātaxš vaxšinitār** / آتَخش وَخشینیتار : پیشوایی که در مراسم دینی آتشدار است.

**ātaxš vazinitār** / آتَخش وَزینیتار : کسی که آتش را شعله ور می‌کند.

**ātaxšān šā** / آتَخشان شا : شاه آتشان، آذران شاه، آتش بهرام، یکی از آتشکده‌های بزرگ ایران.

**ātaxši** / آتَخشی

**axvarišnik** / آتَخشی اَخْوَریشْنیک : آتشی که بی هیزم می سوزد.

**ātaxši parmkar** / آتَخشی پَرمْکَر : نام آتشکده‌ای خودسوز.

**ātaxši sucāk** / آتَخشی سوچاک : آتش سوزان، شعله ور.

**ātaxši karkuy** / آتَخشی کَرکوی : آتشکدهٔ کرکوی.

**ātaxši varhrān** / آتَخشی وَرهْران : آتش بهرام.

**ātaxši vahrām** / آتَخشی وَهْرام : آتش بهرام، آتشکدهٔ بزرگ هر شهر.

**ātaxši vāzišt** / آتَخشی وازیشت : برق آسمان، آتش برق.

**ātaxši vāhrāmān** / آتَخشی واهْرامان : بزرگ ترین و مقدس ترین آتش و آتشکده.

**ātaxšik** / آتَخشیک : آتشی.

**ātar** / آتَر : آتش، آذر.

**ātarvaxš** / آتَروَخش : رهبر ـ مرجع دینی.

**ātarvaxših** / آتَروَخشیْه : مرجعیت دینی.

**ātaruk** / آتَروک : آتش، آذر.

**ātaš** / آتَش : آتش.

**ātāv** / آتاو : ۱ -ثروتمند، غنی، مستطیع، دارا ۲ـ مستعد، با صلاحیت، لایق، شایسته.

**ātāvih** / آتاویْه : ۱ -ثروتمندی ۲ـ استعداد، صلاحیت، لیاقت، شایستگی.

**ātrin** / آترین : نام کسی از ایلام.

**ātur** / آتور : آتش، آذر، شعله.

**ātur astar** / آتور اَستَر : خاکستر.



www.takbook.com

**ātur astarin** / آتور اَستَرین : خاکسترین.

**ātur asturgun** / آتور اَستَورگون : خاکستری رنگ.

**ātur istar** / آتور ایستَر : خاکستر آزاد.

**ātur bandak** / آتور بَندَک : نام کسی.

**ātur burzin mitr** / آتور بورزین میتْر : آتشکدهٔ آذر بَرزین مهر. این آتشکدهٔ کشاورزان خراسان و در بالای کوه ریوند در نیشابور بوده‌است.

**ātur farrubag** / آتور فَرّوبَگ : آتشکدهٔ آذر فرنبغ.

**ātur farnbaq** / آتور فَرنْبَغ : آذرفرنبغ، آتشکدهٔ آذر فرنبغ. نام یکی از سه آتشکده بزرگ در زمان ساسانیان که در گاریان فارس بود.

**ātur karkuy** / آتور کَرکوی : آتشکدهٔ کرکوی در سیستان.

**āturān** / آتوران : آتش‌ها، آذرها، شعله‌ها. نام آتشی در هر روستا در زمان ساسانیان که دو تن مغ از آن نگهداری می‌کردند.

**āturpāt** / آتورپات : آذربُد، یکی از مقام‌های روحانیون زرتشتی است که اهورامزدا عطا کرده.

**āturpātakān** / آتورپاتَکان : آذربایجان، آذرباتکان.

**āturpāt** / آتورپات مارِسپَندان : آذرپاد مارسپندان.
**mārespandān** / یکی از نوادگان زرتشت و یکی از موبدان بزرگ در زمان شاپور دوم ساسانی.

**āturdāt** / آتوردات : نام کسی.

**āturstar** / آتورسْتَر : مَقاش، سیخی که با آن آتش را زیر و رو می‌کنند.

**ātursuc** / آتورسوچ : آذرسوز، فروزندگی آتش.

**ātur kātakān** / آتورکاتَکان : نام آتشکده‌ای است.

**āturgās** / آتورگاس : آتشگاه، آذرگاه، آتشکده.

**ātugušnasp** / آتورگوشنَسپ : آتشکدهٔ آذرگَشسپ این آتشکده در آذربایجان بود.

**āturgunak** / آتورگونَک : آذرگونه، آتشگون، گل آذرگون.

**āzar nresi** / آتورنِرسی : آذر نِرسی پسر هرمز دوم نهمین شاه ساسانی.

**āsrapātā** / آثرَپاتا : نام استانداران زمان اشکانیان که ریاست آتشکده را نیز بر عهده داشتند.

**āsravān** / آثرَوان : (اوستایی: آثرَوَن ãsravan ) نگهبان آتش ورجاوند یا مقدس روحانیون، موبدان.

**āsropātā** / آثروپاتا : نام فرمانروای ایرانی آذربایجان.

**āsryādi** / آثریادی : آذر ماه در تقویم هخامنشی.

**āsyābaušna** / آثیابَئوشنَ : نام کسی.

**āxastan** / آخَستَن : برخاستن، قیام کردن.

**āxt** / آخْت : بیماری، مرض.

**āxvar** / آخْوَر : آخور، اصطبل.

**āxvar patān sardār** / آخْوَر پَتان سَردار : فرمانده میراخوران، فرمانده کل سواره نظام.

**āxvar sardār** / آخْوَر سَردار : میراخور، فرمانده سواره نظام.

**āxrāmitan** / آخرامیتَن : خرامیدن.



www.takbook.com

**āxrāmidan** / آخرامیدَن : خرامیدن.

**āxizitan** / آخیزیتَن : برخاستن، قیام کردن، بپاخاستن.

**āxizistan** / آخیزیستَن : برخاستن، قیام کردن، بپاخاستن سوگند یاد می‌کند.

**āxizišn** / آخیزیشْن : خیزش، قیام، رستاخیز، قیامت.

**āxistan** / آخیستَن : برخاستن، قیام کردن، بپاخاستن.

**ādarug** / آدَروگ : ساده ترین آتش زرتشتیان.

**ādehig** / آدِهیگ : اهلی، بومی.

**ādān** / آدان : ۱ -دارامند، پولدار، سرمایه¬دار، ثروتمند، غنی ۲ـ ثروت، دارایی، مال.

**ādānih** / آدانیْه : ثروت، دارایی، مال.

**ādur** / آدور : آتش.

**ādurkniš** / آدورکنیش : آبان ماه در تقویم هخامنشی.

**ādurgāh** / آدورگاه : آتشگاه.

**ādukaniš** / آدوکَنیش : نام آبان ماه در تقویم هخامنشی.

**ār** / آر : آرد ـ پودر ـ آسیاب کردن.

**ārasan** / آرَسَن : آرسَن، انجمن، مجلس، مجمع.

**ārak** / آرَک : جهت، طرف، سمت، سوی.

**āram** / آرَم : آرام، راحت، آسوده.

**āramitan** / آرَمیتَن : آرمیدن، استراحت کردن، آسودن، در صلح بودن.

**āranj** / آرَنج : آرنج.

**āravināk** / آرَویناک : لبریز، پر، سرشار، لبالب، مالامال، آکنده.

**ārt** / آرْت : آرد.

**ārtak** / آرْتَک : آرد.

**ārtan** / آرْتَن : آرد ـ آسیاب ـ پودرکردن.

**ārzuk** / آرْزوک : ۱ -آرزو، خواسته، میل ۲ـ محبت.

**ārābyā** / آرابیا : عرب.

**ārād** / آراد : آراینده.

**āraspi** / آراسپی : نام عموی زرتشت.

**ārāstak** / آراستَک : ۱ -آراسته، مزین، زینت شده ۲ـ مسلح، مجهز.

**ārāstakih** / آراستَکیْه : آراستگی، تزئین.

**ārāstan** / آراستَن : آراستن، زینت ـ تزئین ـ مزین ـ منظم ـ مرتب کردن، نظم ـ ترتیب دادن.

**ārāstār** / آراستار : آراسته ـ مرتب ـ منظم ـ زینت کننده.

**ārāstārih** / آراستاریْه : آراستن، زینت ـ تزئین ـ مزین ـ منظم ـ مرتب کردن، نظم ـ ترتیب دادن.

**ārāstārihā** / آراستاریها : به آراستگی، به طور منظم.

**ārāsti** / آراستی : نام کسی.

**ārāyišn** / آراییشْن : آرایش، نظم، ترتیب، اداره.

**ārāyišn i xvaršit** / آراییشْن ایی خْوَرشیت : آرایش خورشید، نام یکی از آهنگ‌های ایران باستان.

**ārbel** / آربِل : نام جایی که پیکر شاهان اشکانی در آن به خاک سپرده شده بود.

**āruyišn** / آرویشْن : رویش، نمو، رشد.

**āruyišnik** / آرویشْنیک : روئیدنی، رستنی، رشد ـ نمو کردنی.



www.takbook.com

**āruyišnumand** / آرویشنومَند : رویش مند، خوب رستنی، دارای رویش خوب.

**āryāramn** / آریارَمْن : یکی از فرمانداران داریوش.

**āryāramnā** / آریارَمْنا : پدر بزرگ داریوش اول.

**āryāspe** / آریاسپِ : یکی از پسران اردشیر دوم.

**āriofarzan** / آریوبَرزَن : نام سرداری ایرانی که در زمان تازش اسکندر به ایران در برابر وی مقاومت کرد.

**āz** / آز : ۱ -آز، حرص، طمع، میل مفرط ۲ـ نام دیو حرص ۳ـ مار، اژدها.

**āzartan** / آزَرتَن : آزار، اذیت، رنج، شکنجه.

**āzarm** / آزَرم : ۱ -آزرم، شرم، حیا، احترام ۲ـ رنج، آزار، اذیت، آسیب، زیان، ضرر، خسارت، صدمه.

**āzarmih** / آزَرمیْه : نگاه کنید به: آزرم.

**āzarmidoxt** / آزَرمیدُخت : نام دختر خسرو پرویز.

**āzarmišn** / آزَرمیشْن : آزرم، شرم، حیا، احترام.

**āzarmik** / آزَرمیک : محترم، ارجمند، با حیا، آبرودار.

**āzarmikih** / آزَرمیکیْه : محترم، باحیا بودن.

**āzanti** / آزَنتی : ترجمه.

**āzāt** / آزات : ۱ -آزاد، رها، مرخص .

**āzātakān** / آزاتَکان : آزادگان، نجیب زادگان.

**āzātakih** / آزاتَکیْه : آزادگی، نجابت.

**āzāt cihrak** / آزات چیهرَک : از تبار ـ از نژاد آزادگان، آزاده نژاد.

**āzāt šāt** / آزات شات : آزادشاد. نام یکی از موبدان زرتشتی در زمان خسرو یکم شاه ساسانی.

**āzāt kartārih** / آزات کَرتاریْه : آزادی عمل، اختیار کامل.

**āzātkām** / آزات کام : مختار، صاحب اختیار، کسی که آزادی عمل دارد.

**āzātkāmih** / آزات کامیْه : اختیار.

**āzātkāmik** / آزات کامیک : مختار، صاحب اختیار، کسی که آزادی عمل دارد.

**āzāt martān** / آزات مَرتان : آزاد مردان، نجیب زادگان.

**āzāt martih** / آزات مَرتیْه : آزادمردی، جوانمردی، نجابت.

**āzātvar** / آزات وَر : آزادوار، نام یکی از آهنگ‌های ایران باستان.

**āzātān** / آزاتان : آزادان، این نام و نیز وَزورکان، نام کارگزاران دولتی در زمان ساسانیان بودند که می‌توانستند شاه را برکنار کنند.

**āzātih** / آزاتیْه : ۱ -آزادی، نجابت.

**āzātih dāštan** / آزاتیْه داشتن : ۱ -آزاد بودن برده نبودن ۲ـ سپاسگزار ـ قدردان ـ شکرگزار بودن.

**āzātih kar** / آزاتیْه کَر : ۱ - آزادیخواه ، آزادیگر.

**āzātih kartan** / آزاتیْه کَرتَن : ۱ -آزادیخواه بودن ۲ـ سپاسگزاری نمودن.

**āzātih kartārih** / آزاتیْه کَرتاریْه : ۱ -آزادیخواهی ۲ـ ساسگزاری.

**āzātih guftan** / آزاتیْه گوفتَن : ۱ -آزادی بیان داشتن، آزادانه سخن گفتن .

**āzār** / آزار : آزار، اذیت، رنج، شکنجه.

**āzārak** / آزارَک : زخمی، مجروح.



www.takbook.com

**āzārtan** / آزارتَن : آزار ـ اذیت کردن، آزردن، رنج ـ شکنجه دادن.

**āzārtār** / آزارتار : آزار ـ اذیت کننده، شکنجه گر، جلاد.

**āzāritan** / آزاریتَن : آزار ـ اذیت کردن، آزردن، رنج ـ شکنجه دادن، صدمه زدن.

**āzārišn** / آزاریشْن : آزار، اذیت، رنج، شکنجه، صدمه.

**āzāyišnik** / آزاییشنیک : نمو ـ رشدکننده، تکثیر شونده.

**āzcihr patiših** / آزچیهر پَتیشیه : گرفتار بودن روان به حرص و شهوت، سادیسم.

**āzkāmak** / آزکامَک : حریص، طمع دار، آزکامه بیل‌ها را کنار هم می‌گذارند تا.

**āzkāmakih** / آزکامَکیْه : حرص، طمع، آزکامی، شهوت پرستی.

**āzkāmih** / آزکامیْه : حرص، شهوت.

**āzmāyišn** / آزماییشْن : آزمایش، امتحان، آزمون، تجربه.

**āzmutak** / آزموتَک : آزموده، مجرب، کارکشته.

**āzmutan** / آزموتَن : آزمودن، امتحان ـ آزمایش ـ تجربه کردن.

**āznāvar** / آزناوَر : آزاده، شریف، محترم، نجیب.

**āzvar** / آزوَر : حریص، طمع کار، شهوت ران بیش تری کنده شود، هَیّار می گویند.

**āzvarih** / آزوَریْه : آزوری، حرص، طمع، شهوت.

**āzvarihā** / آزوَریها : آزورانه، حریصانه، از روی طمع، از روی شهوت.

**āzurdan** / آزوردَن : آزردن، اذیت کردن.

**āsamitan** / آسَمیتَن : ترسیدن، وحشت کردن.

**āsan** / آسَن : آهن.

**āsn** / آسْن : فطری، ذاتی، غریزی نام نهاد..

**āsnatār** / آسْنَتار : نام کسی.

**āsn xrat** / آسْن خْرَت : خرد ذاتی، عقل غریزی.

**āsn xratih** / آسْن خْرَتیْه : خرد ذاتی داشتن، عقل فطری یا علم لدنی داشتن.

**āsn ruy** / آسْن روی : نخستین رویندە.

**āsnutak** / آسْنوتَک : ذاتی، فطری، غریزی .

**āsni** / آسْنی : وقت.

**āsnitak** / آسْنیتَک : ملهم، ذاتی، فطری، غریزی.

**āsnitak minišn** / آسْنیتَک مینیشْن : اندیشهٔ الهام شده، علم لدنی، دانش ذاتی.

**āsnitan** / آسْنیتَن : حمام کردن.

**āsāk** / آساک : نام باستانی شهر قوچان در استان خراسان رضوی در زمان هخامنشیان و اشکانیان.

**āsān** / آسان : آسان، سهل، راحت.

**āsān pāy** / آسان پای : چابک، چالاک، سریع، پرشتاب.

**āsān minišnih** / آسان مینیشنیْه : آرامش خاطر، آسایش فکر.

**āsānih** / آسانیْه : آسانی، سهولت، خوشی، راحتی، استراحت.

**āsānih umand** / آسانیْه اومَند : آسان، سهل، راحت.

**āsānih dātār** / آسانیْه داتار : آسانی ـ آسایش ـ راحتی دهنده، سهل کننده.



www.takbook.com

**āsānitan** / آسانیتَن : آسودن، استراحت کردن.

**āsānihā** / آسانیها : به آسانی، به سهولت، به راحتی.

**āsāy** / آسای : آسودن.

**āsāyak** / آسایَک : پناهگاه، آلاچیق، سایبان.

**āsāy umand** / آسای اومَند : ۱ -استراحت کننده ۲ـ نام کوهی.

**āsāyitan** / آساییتَن : استراحت ـ تفریح کردن.

**āsāyišn** / آساییشْن : آسایش، استراحت، تفریح.

**āspikān** / آسپیکان : نام پدر فریدون.

**āstavān** / آستَوان : ۱ -معترف، مقر، اقرارکننده ۲ـ متدین، متقی، مؤمن.

**āstavānih** / آستَوانیْه : ۱ -اعتراف، اقرار ۲ـ تدین، تقوا، ایمان، ثبات عقیده.

**āstār** / آستار : جرم، گناه، بزه.

**āstāritan** / آستاریتَن : رواج ـ گسترش دادن جرم یا گناه.

**āstārinitan** / آستارینیتَن : علت جرم شدن.

**āstānak** / آستانَک : آستانه.

**āstišn** / آستیشْن : پافشاری، اصرار.

**āsru karp** / آسرو کَرپ : آتشین رو، آتشین پیکر، آذرگونه و رهنمودها غیر دینی است.

**āsrun** / آسرون : (اوستایی: آثرَوَن āsravan) نگهبان آتش وَرجاوَند «مقدس» روحانی، کاهن.

**āsrunih** / آسرونیْه : روحانیگری، کاهنی.

**āsmān** / آسمان : آسمان.

**āsmān ruc** / آسمان روچ : آسمان روز، روز بیست و هفتم هر ماه.

**āsnidag** / آسنیدَگ : شسته، تصفیه شده، مطهر، پاک، خالص .

**āsutan** / آسوتَن : آسودن، استراحت کردن.

**āsuristān** / آسوریستان : آسوریستان، آسور، آشور، بابِل.

**āsurik** / آسوریک : آسوری، آشوری، بابِلی.

**āsiyāp** / آسی یاپ : آسیاب.

**āsyā** / آسیا : آسیاب.

**āsyāb** / آسیاب : آسیاب.

**āsyāg** / آسیاگ : سنگ آسیا به.

**āsyāv** / آسیاو : آسیاب.

**āsyāy** / آسیای : آسیاب.

**āsyāy pat dast** / آسیای پَت دَست : آسیاب دستی.

**āsipišn** / آسیپیشْن : افروزش، احتراق، آتش زدگی.

**āsitan** / آسیتَن : آمدن.

**āsiftan** / آسیفتَن : روشن کردن، آتش زدن، استارت زدن.

**āsim** / آسیم : سیم، نقره.

**āsim kar** / آسیم کَر : نقره ساز..

**āsim gar** / آسیم گَر : نقره ساز.

**āsimin** / آسیمین : سیمین، نقره‌ای.

**āsin** / آسین : آهن.

**āsin sār** / آسین سار : سار آهنی.

**āsin vitaxt** / آسین ویتَخت : آهن گداخته یا مذاب.

**āsinin** / آسینین : آهنین، آهنی.

**āsinin dig** / آسینین دیگ : دیگ آهنین، ظرف آهنی.



www.takbook.com

**āš** / آش : آش، خوراک.

**āšt** / آشت : آشتی، صلح، توافق.

**āštakih** / آشتَکیْه : آشتی، صلح، توافق، موافقت.

**āšt xvāhih** / آشت خْواهیْه : آشتی ـ صلح ـ توافق خواهی.

**āštih** / آشتیْه : آشتی، صلح، توافق، موافقت، سازش.

**āštih dātār** / آشتیْه داتار : آشتی ـ صلح ـ دهنده، به توافق ـ موافقت رساننده.

**āškārak** / آشکارَک : آشکار، پیدا، ظاهر.

**āškārāk** / آشکاراک : آشکار، هویدا، روشن، پیدا، علنی، صریح، واضح.

**āškārākinitan** / آشکاراکینیتَن : آشکار ـ پیدا ـ افشا ـ ظاهر کردن، برملا ساختن.

**āškārākinitār** / آشکاراکینیتار : آشکار ـ ظاهر ـ برملا ـ افشا کننده.

**āškārākinitārih** / آشکاراکینیتاریْه : آشکار ـ ظاهر ـ برملا ـ افشا کردن.

**āškārakih** / آشکارکیْه : آشکاری، ظاهری، پیدایی، علنی ـ صریح ـ واضح بودن.

**āškārih** / آشکاریْه : آشکاری، ظاهری، پیدایی.

**āškārihā** / آشکاریها : آشکارانه، ظاهرا.

**āšnavāk** / آشنَواک : ۱ -شنوا، سمیع ۲ـ متوجه.

**āšnavākih** / آشنَواکیْه : ۱ -حس شنوایی ۲ـ توجه.

**āšnavišn** / آشنَویشْن : شنیدن، متوجه شدن، شنیداری، سمعی.

**āšnavišnih** / آشنَویشْنیْه : شنوایی، سمعی، شنیداری.

**āšnā** / آشنا : آشنا.

**āšnāk** / آشناک : مشهور، معروف کارکرد آن مانند دونقطه : است.

**āšnutan** / آشنوتَن : شنودن، شنیدن، فهمیدن، درک کردن.

**āšup** / آشوپ : آشوب، بی نظمی.

**āšuftan** / آشوفتَن : آشفتن، خشمگین ـ عصبانی ـ ناراحت شدن.

**āšuftkārih** / آشوفتْکاریْه : ۱ - آشفته کاری، کار بی نظم ۲ـ انهدام، تخریب، ویرانی.

**āšuftārih** / آشوفتاریْه : آشفتگی، پریشانی، بی نظمی.

**āšyān** / آشیان : آشیان، منزل، خانه، مسکن، مأوا.

**āšyānak** / آشیانَک : آشیانه.

**āšixtan** / آشیختَن : ۱ -ریختن، لبریز ـ مالامال ـ سَراکو شدن ۲ـ جریان داشتن.

**āšihitan** / آشیهیتَن : پیش ـ جلو آوردن، مقدم کردن.

**āqri** / آغری : بالاترین، برترین، عالی ترین، بزرگ ترین.

**āqištag** / آغیشتَگ : آغشته، آلوده.

**āfrās** / آفْراس : پرسش، سؤال، استعلام، آگاهی.

**āfrāh** / آفْراه : ۱ -آموزش، تعلیم ۲ـ عقیده، ایده، نظریه، دیدگاه، بینش ۳ـ اصل، اساس، پایه، شناژ.

**āfritak** / آفْریتَک : آفریده، مخلوق درخت‌هایی.

**āfritan** / آفْریتَن : آفریدن، خلق ـ تولید کردن، به وجود ـ پدید آوردن.



www.takbook.com

**āfritār** / آفْریتار : آفریدگار، خالق ـ تولید کننده، مولد، به وجود ـ پدید آورنده.

**āfritārih** / آفْریتاریْه : خلقت، آفریدگاری، تولید، پدید ـ به وجود آورندگی.

**āfridan** / آفْریدَن : آفریدن، خلق ـ تولید کردن، به وجود ـ پدید آوردن.

**āfrikānih** / آفْریکانیْه : دعای خیر، برکت.

**āfrin** / آفْرین : آفرین، دعا، تحسین، ستایش.

**āfrinagān** / آفْرینَگان : ۱ -دعای خیر ۲ـ نام یک رشته از نمازهای زرتشتیان است که در طی سال در جشن‌ها و.

**āfrinenitan** / آفْرینِنیتَن : آفرین ـ ثنا ـ مدح گفتن، دعا خواندن.

**āfrin kartār** / آفْرین کَرتار : آفرین ـ مدح ـ ثنا کننده.

**āfringovišnih** / آفْرین گویشنیْه : آفرین ـ حمد ـ ثناگویی.

**āftāp** / آفتاپ : خورشید، آفتاب.

**āfur** / آفور : تولید ـ خلق کردن، آفریدن، به وجود آوردن.

**āfuridan** / آفوریدَن : تولید ـ خلق کردن، آفریدن، به وجود ـ پدید آوردن.

**āfurišn** / آفوریشْن : آفرینش، خلق، ایجاد، تولید.

**āk** / آک : ۱ -پسوندی که صفت می‌سازد و امروزه در واژه‌های: خوراک، پوشاک و سوزاک مانده‌است. ۲ـ بدی، عیب، درد.

**ākantan** / آکَنتَن : آکندن، پُر ـ لبریز ـ سرشار ـ سَراکو ـ مالامال کردن، انباشتن.

**ākruvān** / آکْرووان : بد روان، بد ذات، بد سرشت.

**ākruvānih** / آکْرووانیْه : بد روانی، بد ذاتی.

**ākās** / آکاس : آگاه، مطلع، باخبر.

**ākāsenitan** / آکاسِنیتَن : آگاه ـ مطلع ـ باخبر کردن.

**ākās pat** / آکاس پَت : علامه، دانشمند، استاد، فرزانه، حکیم.

**ākās kār** / آکاس کار : گزارشگر، خبرنگار، آگاه کننده باستان.

**ākāsih** / آکاسیْه : آگاهی، اطلاع، خبر، دانایی، فهم.

**ākāsihā** / آکاسیْها : آگاهانه.

**ākdin** / آکدین : کافر، بی دین، ملحد، مرتد.

**ākdinih** / آکدینیْه : کفر، بی دینی، الحاد، ارتداد.

**ākustak** / آکوستَک : آویخته، آویزان، محکم بسته شده، آکسته، آگشته.

**ākustan** / آکوستَن : آویختن، آویزان کردن، محکم بستن، آکستن، آگشتن.

**āg** / آگ : پسوندی است که از بن مضارع، اسم فاعل می‌سازد.

**āgandan** / آگَندَن : آکندن، انباشته ـ انبار کردن.

**āgenin** / آگِنین : با هم، متحد.

**āgāh** / آگاه : آگاه، کاردن، مطلع، باخبر.

**āgāhih** / آگاهیْه : آگاهی، کاردانی، اطلاع، خبر.

**āgāhin** / آگاهین : آگاه ـ مطلع ـ باخبر کردن.

**āgāhinidan** / آگاهینیدَن : آگاه ـ مطلع ـ باخبر کردن جا.



www.takbook.com

**āgrift** / آگریفت : جُرم، گناه، تقصیر بهتر است دادگری را میان مادها پایه گذاری.

**āguš** / آگوش : آغوش، بغل.

**ālak** / آلَک : طرف، سوی، سمت، جهت.

**ālag** / آلَگ : ۱ -آلو ۲ـ طرف، سوی، سمت، جهت.

**ālālak** / آلالَک : آلاله، لاله، شقایق.

**ālutak** / آلوتَک : آلوده، ناپاک، اَپاک، هَمرِت، پَترِت، نجس، کثیف.

**ālutakih** / آلوتَکیْه : آلودگی، ناپاکی، اَپاکی، هَمرِتی، پَترِتی، نجاست، کثافت.

**ālutan** / آلوتَن : آلودن، ناپاک ـ اَپاک ـ هَمرِت ـ پَترِت ـ نجس ـ کثیف ـ کردن هوسرو.

**āluh** / آلوه : عقاب، آله، هیلو، دال کوه دالپری در غرب اندیمشک به معنی جایی است که عقاب از آن جا پرواز می کند.

**āmatan** / آمَتَن : آمدن، رسیدن.

**āmad** / آمَد : آمد.

**āmātā** / آماتا : اصیل، بزرگزاده، نجیب زاده.

**āmār** / آمار : ۱ -آمار، حساب، عدد ۲ـ قضاوت، مشورت ۳ـ ملاحظه، رسیدگی.

**āmārenitan** / آمارِنیتَن : آمارگیری ـ حساب کردن.

**āmārenitan** / آمارِنیتار : آمارگیر، ماشین حساب، محاسب، حسابگر، ذیحساب.

**āmārtan** / آمارتَن : آمارِش، حساب ـ محاسبه ـ شمارش کردن، شمردن.

**āmārgar** / آمارگر : آمارگیر، ماشین حساب، محاسب، حسابگر، ذیحساب، حسابدار.

**āmārišn** / آماریشْن : آمارِش، حساب ـ محاسبه ـ شمارش کردن.

**āmārišnih** / آماریشْنیْه : آمار، شمار، حساب، عدد، شمارش.

**āmārik** / آماریک : آماری، حسابی، عددی.

**āmucišn** / آموچیشْن : آموزش، تحصیل، تعلیم.

**āmuxtak** / آموختَک : آموخته، تحصیل کرده، تعلیم دیده.

**āmuxtan** / آموختَن : آموختن، یاد ـ آموزش ـ تعلیم دادن رمه در فرهنگ‌ها، اوباردن و اوباریدن.

**āmuxtār** / آموختار : آموزگار، معلم، مربی.

**āmuxtārih** / آموختاریْه : آموزگاری، معلمی، مربیگری.

**āmuxtišn** / آموختیشْن : آموزش، تعلیم، تربیت، تحصیل.

**āmuxtišnih** / آموختیشْنیْه : آموزش، تعلیم، تربیت، تحصیل.

**āmurzitan** / آمورزیتَن : آمرزیدن، عفو ـ گذشت کردن، بخشیدن.

**āmurzitār** / آمورزیتار : آمرزنده، غفور، بخشنده.

**āmurzitārih** / آمورزیتاریْه : آمرزندگی، غفران، بخشایش.

**āmurzišn** / آمورزیشْن : آمرزش، عفو، غفران، بخشایش.

**āmurzišn** / آمورزیشنومَند : آمرزیده، عفو ـ بخشیده شده، مغفور.

**āmuzānitan** / آموزانیتَن : آموختن، یاد ـ آموزش ـ تعلیم دادن نوشته شده‌است ۲ـ احتکار کردن.

**āmužāk** / آموژاک : آموزگار، معلم، استاد، مربی.



www.takbook.com

**āmužānitan** / آموژانیتَن : آموختن، یاد ـ آموزش ـ تعلیم دادن.

**āmužkār** / آموژکار : آموزگار، معلم، استاد، مربی.

**āmužkārih** / آموژکاریْه : آموزگاری، معلمی، استادی، مربیگری.

**āmužišn** / آموژیشْن : آموزش، تعلیم، تربیت، تحصیل.

**āmic** / آمیچ : ۱ -آمیزش، اختلاط، مخلوط کردن، آمیژ ۲ـ غذایی مخلوط و چاشنی دار، دِسِر، پیش غذا.

**āmicišnih** / آمیچیشنیْه : آمیزش، اختلاط، مخلوط کردن، آمیژ.

**āmixtak** / آمیختَک : آمیخته، مختلط، ممزوج، مخلوط یعنی فرغانه یا خوارزم یا خیوه دانسته‌اند. پورداوود.

**āmixtan** / آمیختَن : آمیختن، مخلوط ـ ممزوج کردن آن را پلاپات پیل آپات یا فیل آباد.

**āmiz** / آمیز : آمیز. نگاه کنید به: آمیچ.

**āmizišn** / آمیزیشْن : ۱ -آمیزش، اختلاط، امتزاج ۲ـ عنصر.

**ān** / آن : ۱ -آن، او ۲ـ پسوند جمع است. مانند: نیکان ۳ـ پسوند مکان است. مانند بیابان بی + آب.

**ānāb** / آناب : دور، بعید.

**ānābān** / آنابان : ۱ -دور ـ رد ـ تبعید کردن ۲ـ عقیم گذاردن چه بر شاهی چه بر روی خاک ۲ـ آهنج، کشش.

**ānāst** / آناست : تباه، خراب، فاسد، ویران.

**ānāstih** / آناستیْه : تباهی، خرابی، فساد، ویرانی، اضمحلال، نابودی.

**ānāmak** / آنامَک : دی ماه در تقویم هخامنشی.

**āntyoxu** / آنتیوخو : نام مربی دانایی که یزدگرد یکم شاه ساسانی به سفارش آکاردیوس امپراتور روم برای پرورش فرزندش تِئودوس گماشت.

**ānud** / آنود : آن جا.

**ānuh** / آنوه : آن جا.

**ānuy** / آنوی : آن جا.

**āni** / آنی : آنِ، متعلق به، از آنِ، مالِ.

**ānitan** / آنیتَن : آوردن، بردن، رساندن، راهنمایی ـ هدایت کردن، ایجاد ـ پدید ـ تولید کردن.

**ānihitan** / آنیهیتَن : راهنمایی ـ رهبری ـ هدایت کردن.

**āha** / آهَ : بوده، بودند.

**āhan** / آهَن : آهن همچنین نگاه کنید به: آسین.

**āhanjak** / آهَنجَک : کِشش، جاذبه، گیرایی، نیروی جاذبه.

**āhanjitan** / آهَنجیتَن : آهیختن، استخراج کردن، بیرون آوردن.

**āhanjidan** / آهَنجیدَن : آهیختن، استخراج کردن، بیرون آوردن.

**āhanjišnih** / آهَنجیشنیْه : استخراج، بیرون ـ برکشیدن.

**āhankār** / آهَنکار : آهنگر.

**āhang** / آهَنگ : ۱ -آهنگ، قصد، عزم، تصمیم سعدی: چو آهنگ رفتن کند جان پاک.

**āhangar** / آهَنگَر : آهنگر.

**āhangarih** / آهَنگَریه : آهنگری.

**āhanuz** / آهَنوز : بازهم، مجددا، تکرار.

**āhanin** / آهَنین : آهنی، آهنین.

**āhen** / آهِن : آهن، فلز امروزه در گویش بروجردی آهِن می گویند.



www.takbook.com

/ **āhen abar gumixt estād** / آهِن اَبر گومیخت اِستاد : دورهٔ آمیزش آهن با فلزات دیگر.

**āhr** / آهْر : ۱ -ترس، بیم، واهمه، دلهره، وحشت ۲ـ خشم، غضب، عصبانیت.

**āhuk** / آهوک : ۱ -آهو، غزال ۲ـ عیب، خرابی ۳ ـ نقص، کاستی ۴ـ ناپاکی، پلیدی، آلودگی، کثیفی، نجاست.

**āhukenišn** / آهوکِنیشْن : ۱ - ناپاکی، پلیدی، آلودگی، کثیفی، نجاست، لوث ۲ـ عیب، خرابی ۳ـ نقص، کاستی.

**āhukin** / آهوکین : ۱ -آهوگین، نجس، ناپاک، آلوده، ملوث ۲ـ معیوب، خراب ۳ـ ناقص، کاستی دار.

**āhukināk** / آهوکیناک : ۱ -آلوده، ملوث، نجس، پلید، کثیف ۲ـ معیوب، معلول، خراب ۳ـ ناقص.

**āhukinitan** / آهوکینیتَن : ۱ -ناپاک ـ پلید ـ آلوده ـ کثیف ـ نجس ـ ملوث کردن ۲ـ معیوب ـ خراب.

**āhukinitār** / آهوکینیتار : ۱ -آلوده ـ ناپاک ـ نجس ـ کثیف ـ ملوث کننده ۲ـ معیوب ـ معلول ـ خراب کننده.

**āhukinitākih** / آهوکینیتاکیه : ۱ -آلوده ـ ناپاک ـ نجس ـ ملوث شدگی ۲ـ معیوب ـ معلول ـ خراب شدن ۳ـ ناقص.

**āhukinišnih** / آهوکینیشْنیه : نگاه کنید به: آهوکینیشْن ملاحظه ـ دقت کردن.

**āhit** / آهیت : ۱ -خشمگین، برآشفته، عصبانی ۲ـ چرکین، ناپاک، آلوده، نجس، ملوث.

**āhitih** / آهیتیه : ۱ -خشمگینی، برآشفتگی، عصبانیت ۲ـ چرکینی، ناپاکی، آلودگی، نجاست، لوث شد.

**āhixtan** / آهیختَن : ۱ -آهیختن، برکشیدن، استخراج کردن، بیرون آوردن ۲ـ بلند کردن، برافراشتن.

**āhid** / آهید : آلودگی، آلایش، اختلاط، امتزاج.

**āhid** / آهیدیْه : آلودگی، پلیدی، نجاست، کثیفی، اختلاط، امتزاج.

**āvartan** / آوَرتَن : آوردن.

**āvartāk** / آوَرتاک : مال، ثروت، دارایی.

**āvartākih** / آوَرتاکیْه : انعقاد نطفه.

**āvartakih** / آوَرتکیْه : بارداری، آبستنی، حاملگی.

**āvaritan** / آوَریتَن : آوردن.

**āvarišn** / آوَریشْن : آورِش، آوردن:.

**āvarind** / آوَرینْد : آورند.

**āvaštan** / آوَشتَن : مُهر کردن.

**āvand** / آوَند : پسوند صفت ساز است به معنی دارنده.

**āvahan** / آوَهَن : روستا، ده، دژ، حصار، قلعه، استحکامات نظامی : آوَهَنَ شده.

**āvādak** / آوادَک : نسل.

**āvādag** / آوادَگ : نسل.

**āvāz** / آواز : آواز، صدا.

**āvāzak** / آوازَک : آوازه، صدا.

**āvāš** / آواش : مهر کردن.

**āvām** / آوام : وقت.

**āvāmih** / آوامیْه : به موقع، به هنگام.

**āvāmik** / آوامیک : دوره‌ای، گردشی.

**āvurtan** / آوورتَن : آوردن.

**āvurtār** / آوورتار : آورنده، حامل.

**āvurdan** / آوورَدَن : آوردن.

**āvixtan** / آویختَن : آویختن، آویزان کردن.



www.takbook.com

**āvirān** / آویران : منهدم، ویران، خراب.

**āvinitan** / آوینیتَن : سرزنش ـ ملامت ـ تنبیه، مجازات کردن.

**āvinišn** / آوینیشْن : سرزنش، ملامت.

**āvinišnik** / آوینیشْنیک : سزاوار سرزنش، مستحق ملامت ـ ـ بدون، بی، بجز، به استثنای، فقط، تنها، مگر، و الاّ، وگرنه.

**āyāft** / آیَفت : ۱ -مراد، مقصود، منظور، حاجت ۲ـ سود، نفع، بهره ۳ـ احسان، هدیه، لطف.

**āyāftan** / آیَفتَن : به دست آوردن، حاصل ـ تحصیل ـ کسب کردن.

**āyāftih** / آیَفتیْه : حصول، یابندگی، دستیابی.

**āyāftan** / آیافتَن : یافتن، پیدا کردن، به دست آوردن.

**āyujitan** / آیوجیتَن : ۱ -متحد ـ ملحق ـ متصل شدن، تماس گرفتن ۲ـ کوشیدن، سعی کردن ۳ـ ناقص ـ کم کننده.

**āyujišn** / آیوجیشْن : ۱ -اتحاد، اتفاق، یکپارچگی، همدلی ۲ـ رفاقت، دوستی، مشارکت ۳ـ بستن جانورات بارکش به ارابه یا گاری.

**āyuxtan** / آیوختَن : ۱ -به هم پیوستن، جفت ـ متحد کردن، آماده کردن اسبان ۲ـ راندن ارابه ۳ـ مقید کردن، یوغ.

**āyuxtār** / آیوختار : ۱ -رونده، ، تندرو، سریع السیر ۲ـ راننده، ارابه ران .

**āyuzidan** / آیوزیدَن : به هم پیوستن، متحد ـ متفق کردن.

**āyuzišn** / آیوزیشْن : ستیز، کوشش، مبارزه، سعی، تلاش.

**āyužišn** / آیوژیشْن : اتحاد، الحاق، اسب‌های یک ارابه یا گاری، گروه اسب‌هایی که به یک ارابه یا گاری بسته می‌شوند.

**āyid** / آیید : آید.

**āyišn** / آییشْن : رسیدن، وصل شدن، آیِش.

**āyišnih** / آییشْنیْه : آمدن، رسیدن.

**āyišm** / آییشم : ماه، کرهٔ ماه، سیاره.

**āyinak** / آیینَک : ۱ -آئین، رسم، آداب، طریق ۲ـ آئینه.

**āyinak i jam** / آیینَک ایی جَم : آئین جمشید، نام یکی از آهنگ‌های ایران باستان.

**āyind** / آیيند : آیند.

**bajak** / بَجَک : تراویدنی، پالودنی، قابل تصفیه.

**bajišn** / بَجیشْن : تکه، پاره، بخش، قطعه، قسمت، سهم.

**bacašk** / بَچَشک : پزشک.

**bacaških** / بَچَشکیْه : پزشکی.

**bacak** / بَچَک : ۱ -گیاهی که آب آن گرفته می‌شود ۲ـ بزه، گناه، جرم، تقصیر ۳ـ بچه، کودک، طفل.

**bacakar** / بَچَکَر : بزهکار، مجرم، مقصر، خلافکار.

**bacak brinitan** / بَچَک پَت بَچَک برینیتَن : تکه تکه ـ قطعه قطعه کردن، به قطعات ریز بریدن ـ منهدم کردن.

**bacak kārih** / بَچَک کاریْه : بزهکاری، خلافکاری.

**baxl** / بَخْل : بلخ.

**baxl rut** / بَخْل روت : رود بلخ.

**baxt** / بَخت : ۱ـ بخت، شانس، اقبال، تقدیر، سرنوشت ۲ـ خوشبختی، سعادت، رستگاری ۳ـ بخش ـ تقسیم، قسمت شده، شکسته.

**baxtakih** / بَختَکیْه : پیش بینی نشده، غیر قابل انتظار، اتفاقی، الله بختکی.



www.takbook.com

**baxtan** / بَختَن : ۱ -بخش ـ قسمت ـ تقسیم کردن ۲ـ مقدر ـ تقدیر کردن ۳ـ بخشیدن، دادن، عطا کردن.

**baxt estid** / بَخت اِستید : قسمت ـ تقسیم ـ تقسیط شده‌است.

**baxt āfrit** / بَخت آفْریت : نام کسی.

**baxt xosro** / بَخت خسرو : نام کسی.

**baxtār** / بَختار : مقسم، بخش ـ تقسیم کننده.

**baxtārih** / بَختاریْه : قسمت ـ تقسیم کنندگی، سهم دادن.

**baxtārik** / بَختاریک : ۱ -قابل تقسیم ۲ـ بخشیدنی.

**baxtik** / بَختیک : متحد، متفق.

**baxš** / بَخش : سرنوشت، تقدیر، مقدرات.

**baxš ravišnih** / بَخش رَویشنیه : جبر، اجبار.

**baxšitan** / بَخشیتَن : ۱ -بخشیدن، دادن، اعطا ـ عطا کردن ۲ـ بخش ـ قسمت ـ تقسیم کردن.

**baxšišn** / بَخشیشْن : تقسیم، بخش، قسمت، بهر.

**baxšind** / بَخشینْد : قسمت ـ تقسیم کنند.

**baxšinitār** / بَخشینیتار : مقدر ـ تقدیر کننده.

**baxšinišn** / بَخشینیشْن : سرنوشت، قسمت، تقدیر، قضا و قدر.

**baxšihastan** / بَخشیهَستَن : بخش ـ قسمت ـ تقسیم شدن.

**bar** / بَر : ۱ -بر، فوق، بالا، بلندی ۲ـ ناحیه، منطقه، محله، محوطه، ملک ۳ـ میوه، بهره، دستاورد، رهاورد، بازخورد، ثمره.

**barazāntis** / بَرَزانتیس : نام فرماندار رخج سرزمین جنوب افغانستان در زمان داریوش سوم.

**barartaxšir** / بَرآرتَخشیر : سرزمین اردشیر. بَر: ناحیه، محله، ملک، سرزمین+ ارتخشیر نام باستانی بَردَشیر که بردسیر، گواشیر، کواشیر، نیز گفته می شود.

**barāzišk** / بَرازیشْک : برازندگی، زیبایی، مزین، درخشان.

**barāziških** / بَرازیشْکیْه : تزیین، برازنده بودن، درخشندگی.

**bar umand** / بَراومَند : برومند، پرحاصل، پر ثمر، مایه دار.

**barbut srāy** / بَربوت سْرای : بربت زن، آهنگساز، موسیقی دان.

**bardeyam** / بَردیَم : بردیا را.

**bardiya** / بَردی یَ : بَردیا.

**bardyā** / بَردیا : نام دومین پسر کوروش.

**barsam** / بَرسَم : اوستایی: بَرِسْمَن به دسته‌ای بسته شده از ترکه‌های درخت انار می گویند.

**barsamak var** / بَرسَمَک وَر : آزمون یا امتحان خداوند که با برسم انجام می‌شود.

**barsamdān** / بَرسَمدان : جای برسم.

**barsom cin** / بَرسُم چین : کسی که برسم می‌چیند یا چاقویی که با آن برسم می‌چینند.

**baršnom** / بَرشْنُم : غسل مس میت.

**barg** / بَرگ : برگ.

**barm** / بَرم : شیون، ناله، زاری، عزا.

**barmān** / بَرمان : نالان، گریان، صاحب عزا، عزادار.



www.takbook.com

**barmāyun** / برمایون : نام برادر فریدون.

**barhamak** / برهَمَک : آمیخته، مخلوط، مرکب.

**barud bij** / بَرود بیج : فایده، حاصل، ثمر، ثمره، نتیجه، دستاورد.

**barih** / بَریْه : بارداری، پرثمری.

**barij** / بَریج : اجاق، تنور، کوره.

**barišn** / بَریشْن : ۱ -آوردن، حمل، نقل، جابجایی ۲ـ بردن ۳ـ رفتار، فعل، کنش ۴ـ کمک، مدد، امداد، یاری. **barišnih** / بَریشنیْه : ۱ - تحمل ۲ـ بردن ۳ـ بارداری، آبستنی، حاملگی.

**barišnihā** / بَریشنیها : بر عهده داشتن، متحمل ـ متعهد بودن.

**barin** / بَرین : برین، برترین، عالی، مجلل.

**bazašk** / بَزَشک : پزشک، طبیب.

**bazaških** / بَزَشکیْه : پزشکی، طب، طبابت.

**bazak** / بَزَک : بزه، گناه، خطا، جرم.

**bazak āin** / بَزَک آیین : بزهکار، خلافکار، گناهکار، فاسق.

**bazak** / بَزَگ : بزه، گناه، خطا، جرم.

**bazm** / بَزم : بزم، مهمانی، ضیافت، جشن، پارتی.

**bazm āvart** / بَزم آوَرت : نوعی کلوچه شد.

**basānih** / بَسانیْه : توافق، تناسب.

**bast** / بَست : بست، بسته، مسدود.

**bastak** / بَستَک : بسته، اسیر، گرفتار، زندانی، محبوس.

**bastan** / بَستَن : بستن، مسدود ـ سد ـ محبوس ـ اسیر کردن.

**bastvar** / بَستوَر : نام کسی.

**bastišn** / بَستیشْن : بَستِش، انسداد.

**bastik** / بَستیک : اهل شهر بست که میان سیستان، غزنین و هرات است.

**bašn** / بَشْن : ۱ -رأس، سر، قله، فوق، اوج ۲ـ نام ستاره‌ای است.

**baškuc** / بَشکوچ : شیردال، جانوری افسانه‌ای که تنی چون شیر و سرش مانند دال عقاب است.

**baq** / بَغ : خدا، خداوند، سرور، شاه.

**baqo bax** / بَغُ بخت : سرنوشت، تقدیر.

**baq baxtārih** / بَغ بختاریْه : تقدیر الهی، مشیت خداوندی.

**baq buxša** / بَغ بوخشَ : نام رهبر یکی از شش خانوادهٔ بزرگ هخامنشی که برای کشتن بردیای دروغین با داریوش همدست شده بود..

**baq dāt** / بَغ دات : ۱ -بغداد، خدا داده ۲ـ نام یکی از استاندارن اشکانیان.

**baq dispān** / بَغ دیسپان : پیغمبر، رسول، پیک، سفیر.

**baq dispānih** / بَغ دیسپانیْه : پیغمبری، رسالت.

**baq dispānik** / بَغ دیسپانیک : پیک شاهی، سفیر.

**baq varjāvand** / بَغ وَرجاوَند : خدای عزوجل، باریتعالی، خدای مقدس.

**baq yadiš** / بَغ یَدیش : ماه ستایش خدا برده و سپس در تاریخ برای یکی از.

**baqābiš** / بَغابیش : یکی از سرداران داریوش.

**baqān** / بَغان : خدایگان، خداوندگار، شاهنشاه.

**baqāniān** / بَغانیان : خدایگان.



www.takbook.com

**baqānik** / 𐭱𐭠𐭪𐭠𐭩𐭩𐭪 / بَغانیک : خدایی، الهی، سلطانی، منسوب به خدا یا شاه.

**baqāyiqnā** / 𐭱𐭠𐭪𐭠𐭩𐭪𐭩𐭪𐭩𐭩𐭠 / بَغاییغنا : نام پدر ویدَرنا رشته.

**baqik** / 𐭱𐭠𐭪𐭩𐭪 / بَغیک : خدایی، الهی.

**bafraki āpik** / 𐭱𐭠𐭥𐭩𐭪𐭠𐭩𐭩 𐭠𐭥𐭩𐭪 / بَفرَکی آپیک : سگ آبی.

**bak dāt** / 𐭱𐭠𐭪 𐭩𐭠𐭬 / بَک دات : بغداد، خدا داده، نعمت.

**bag** / 𐭱𐭠𐭢 / بَگ : (اوستایی: بَگَ؛ لری: بَک انگلیسی: بیگbig ) ۱ -خدا، سرور، بزرگ، مولا، شاه ۲ـ نیروی خدایی.

**bag baxtih** / 𐭱𐭠𐭢 𐭱𐭠𐭪𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَگ بَختیه : تقدیر خدایی، سرنوشت.

**bag dāt** / 𐭱𐭠𐭢 𐭩𐭠𐭬 / بَگ دات : بغداد.

**bagān dāt** / 𐭱𐭠𐭢𐭩𐭩 𐭩𐭠𐭬 / بَگان دات : خدایان داد، بغداد، دادهٔ خدایان.

**bagu baxt** / 𐭱𐭠𐭢𐭩 𐭱𐭠𐭪𐭩𐭬 / بَگو بَخت : تقدیر الهی، مشیت خداوندی، سرنوشت.

**balasakān** / 𐭱𐭠𐭩𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَلَسَکان : نام باستانی شهری در استان اردبیل که در سدهٔ ۱۹ میلادی براسکان و امروزه مغان گفته می‌شود.

**balātur** / 𐭱𐭠𐭩𐭠𐭬𐭩𐭩𐭩 / بَلاتور : نام زهری کشنده‌است.

**balādur** / 𐭱𐭠𐭩𐭠𐭬𐭩𐭩 / بَلادور : نام دارویی است.

**balut** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَلوت : بلوط.

**balucān** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَلوچان : بلوچها.

**banjak** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَنجَک : ۱ -بند انگشت ۲ـ بنگ، مواد مخدر.

**band** / 𐭱𐭠𐭩𐭩 / بَند : ۱ -بند، گره، کمند ۲ـ پیوستگی، ارتباط، رابطه، اتصال.

**bandak** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَندَک : بنده، برده، مخلوق، خادم، خدمتکار، نوکر.

**bandakih** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَندَکیْه : بندگی، بردگی.

**bandid** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَندید : بندد، مسدود ـ سد کند.

**bang** / 𐭱𐭠𐭩𐭢 / بَنگ : بنگ.

**bahār** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭠𐭬 / بَهار : بهار.

**bahān** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭠𐭩 / بَهان : بهانه.

**bahānak** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭠𐭩𐭩 / بَهانَک : بهانه، دستاویز.

**bahr** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬 / بَهر : ۱ -بهره، بخش، تکه، قسمت ۲ـ سرنوشت، تقدیر ۳ـ زیبایی.

**bahrak** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭩 / بَهرَک : ۱ -بهره، قسمت، سهم ارث ۲ـ انگیزه، علت، سبب.

**bahrak varih** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭩 𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَهرَک وَریْه : بهره وری، سوددهی، نتیجه بخشی.

**bahravar** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭠𐭩𐭬 / بَهرَوَر : بهره ور، بهره مند، متمتع، استفاده کننده.

**bahravarih** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭠𐭩𐭬𐭩𐭩 / بَهرَوَریْه : بهره وری، بهره مندی، استفاده، تمتع.

**bahr umand** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬 𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَهر اومَند : ۱ -بهره مند، بهره ور، متمتع، منتفع ۲ـ قابل بخش، تقسیم شدنی، مرکب.

**bahr umandih** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬 𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَهر اومَندیْه : ۱ -بهره مندی، تمتع، استفاده بردن ۲ـ ترکیب.

**bahrām** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭠𐭩𐭩 / بَهرام : ـ اوستایی: وِرِثرَغنَ به معنی دشمن شکن یا پرچمدار اهورا مزدا ۱ـ نام ستارهٔ بهرام مریخ ۲ـ نام روز بیستم.

**bahrmand** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَهرمَند : بهره ور، بهره مند، متمتع، استفاده کننده.

**bahrmandih** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭠𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَهرمَندیْه : ۱ -بهره مندی، استفاده، تمتع، نفع، منفعت ۲ـ متمتع، منتفع.

**bahrik** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭩𐭩 / بَهریک : بهری، قسمت کردنی، قابل بخش، قابل تقسیم.

**bahrinitan** / 𐭱𐭠𐭩𐭩𐭬𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩𐭩 / بَهرینیتَن : بهر ـ بخش ـ تقسیم ـ قسمت کردن.



www.takbook.com

**bahik** / بَهیک : نامی برای دختر.

**bavandak** / بَوَندَک : ۱ -تمام، کامل، تکمیل، بی نقص ۲ـ راست، درست، حقیقی، واقعی.

**bavandak ākāsih** / بَوَندَک آکاسیْه : آگاهی کامل.

**bavandak pātaxšāhih** / بَوَندَک پاتَخشاهیْه : پادشاهی ـ قدرت ـ حکومت ـ کامل.

**bavandak xvarišn** / بَوَندَک خْوَریشْن : کسی که خوب می‌خورد.

**bavandak sardārih** / بَوَندَک سَرداریْه : اقتدار ـ تسلط کامل.

**bavandak garih** / بَوَندَک گَریْه : کمال، تقوا، رفتار بر اساس کمال.

**bavandak manitan** / بَوَندَک مَنیتَن : خوب فکر کردن، همهٔ جوانب را در نظر گرفتن، حسن نیت داشتن.

**bavandak manišn** / بَوَندَک مَنیشْن : انسان کامل.

**bavandak manišnih** / بَوَندَک مَنیشنیْه : فکر کامل داشتن، اندیشه پاک و نیت خیر داشتن.

**bavandak manišnihā** / بَوَندَک مَنیشنیها : با دقت کامل، با اندیشهٔ کامل.

**bavandak hamkartārih** / بَوَندَک هَمکَرتاریْه : همکاری ـ هماهنگی ـ تناسب ـ موافقت کامل.

**bavandakih** / بَوَندَکیْه : کمال، تکمیل، تکامل بزرگواری ۵ ـ نجابت، شرف.

**bavandakihā** / بَوَندَکیها : به طور کامل، کاملا جرأت کردن خاک.

**bavanih** / بَوَنیْه : ۱ -هستی، وجود ۲ـ وضع، شرایط.

**bavāt** / بَوات : باشد، بادا، باد.

**bawr** / بَور : ببر.

**bawrak** / بَورَک : سگ آبی گروهی.

**burag** / بَورَگ : سگ آبی باورد گفتند.

**bavih** / بَویْه : باشندگی، وجود، بودگی.

**bavid** / بَوید : شاید، ممکن است، احتمال دارد.

**bavišn** / بَویشْن : بودگی، شدگی، هستی، وجود.

**bavišn estišnih** / بَویشْن اِستیشنیْه : موجود ـ هست بودن، وجود داشتن، بودن.

**bavišn ravišnih** / بَویشْن رَویشنیْه : خلق دائمی، استمرار وجود، دنباله داری ـ جریان هستی.

**bavišn kār** / بَویشْن کار : خالق، مولد، تولید کننده، آفریننده، پدید ـ به وجود آورنده.

**bavind** / بَویْند : باشند.

**bolāš** / بُلاش : نام چند تن از شاهان اشکانی که نخستین آنها اشک بیست و دوم یا بلاش یکم بوده.

**bovandag** / بُوَندَگ : ۱ -کامل اندیشی، همه جانبه نگری ۲ـ فروتنی، تواضع، خشوع.

**besardārih** / بِسَرداریْه : حمایت، توجه، محافظت، مراقبت.

**besus** / بِسوس : نام فرماندار دامغان در زمان داریوش سوم.

**beš** / بِش : ۱ -به او ۲ـ غم، اندوه، بدبختی، بلا، مصیبت، اذیت ۳ـ گیاهی زهردار.

**bešenitan** / بِشِنیتَن : ۱ -رنج ـ آزار ـ شکنجه ـ عذاب ـ غم دادن، اذیت ـ غصه دار کردن ۲ـ آسیب.



www.takbook.com

**bešenitār** / بِشنیتار : ۱ -رنج ـ آزار ـ شکنجه ـ عذاب ـ غم دهنده ۲ـ آسیب ـ زیان ـ ضرر رسان.

**bes umand** / بِش اومَند : رنجور، غمگین، غصه دار، ناراحت، گرفته، دلگیر.

**beš bešāzišnih** / بِش بِشازیشنیْه : روانپزشکی، روان درمانی.

**beš burtan** / بِش بورتَن : رنج و آزار تحمل کردن.

**beš burtār** / بِش بورتار : ۱ - رنجور، مصیبت دیده، ستمدیده، بلادیده، گرفتار ۲ـ دشمن ۳ـ رنج دهنده.

**beš dātār** / بِش داتار : رنج آفرین، سختی بخش.

**beš zat** / بِش زَت : بدبخت، فلک زده، مصیبت دیده، رنجور.

**bešāz** / بِشاز : ۱ -طب، پزشکی ۲ـ درمان، شفا، مداوا، علاج، معالجه ۳ـ درمان بخش.

**bešāzitan** / بِشازیتَن : معالجه ـ درمان ـ مداوا کردن، شفا دادن.

**bešāzišnih** / بِشازیشنیْه : درمان، شفا، مداوا، علاج، معالجه.

**bešāzišnih kartārih** / بِشازیشنیْه کَرتاریه : پزشکی، طبابت.

**bešāzinih** / بِشازینیْه : شفا دادن، درمان ـ مداوا کردن.

**bešāzinitār** / بِشازینیتار : پزشک، طبیب، شفاگر.

**bešāzinišnih** / بِشازینیشیْه : درمان، شفا، مداوا.

**bešān** / بِشان : به آنها، به ایشان این واژه در گویش همدانی مانده‌است.

**bešāyet** / بِشایِت : امکان.

**bešt** / بِشت : رنجدیده، مظلوم، اذیت شده، آزار دیده.

**beštar venitār** / بِشتَر وِنیتار : بر طرف کنندهٔ رنج.

**beštan** / بِشتَن : رنج ـ آزار ـ شکنجه ـ عذاب ـ غم دادن، اذیت ـ غصه دار کردن.

**bešutak baxt** / بِشوتَک بَخت : بدبخت، فلک زده، مصیبت دیده.

**beših** / بِشیْه : شرارت، شیطنت، اذیت.

**bešit** / بِشیت : دردمند، رنجور، رنجدیده، مظلوم.

**bešitan** / بِشیتَن : رنج ـ آزار ـ شکنجه ـ عذاب ـ غم دادن، اذیت ـ غصه دار کردن.

**bešitār** / بِشیتار : موذی، اذیت کننده، ظالم.

**bešitārih** / بِشیتاریْه : رنج، غم، غصه، ناراحتی.

**bešišn** / بِشیشْن : اذیت، بلا، رنج، آزار.

**belur** / بِلور : بلور.

**bem** / بِم : بلکه من.

**beh** / بِه : به میوه.

**behnak** / بِهنَک : از موبدان اوایل ساسانیان.

**behistan** / بِهیستَن : دختری که پستان‌هایی چون به دارد.

**behistun** / بِهیستون : نام کوهی در اصفهان.

**bevezrt** / بِوِزْت : بگذشت، گذر ـ عبور کرد.

**brātā** / بْراتا : برادری.

**brād** / بْراد : برادر باستان.

**brādar** / بْرادَر : برادر.



www.takbook.com

**brāzyāg** / [illegible] / بْرازیاگ : درخشنده، درخشان، نورانی، مشعشع، تابان، روناک.

**brin** / [illegible] / بْرین : بُرِش.

**brihinid** / [illegible] / بْریهینید : ۱ -آفرید، خلق کرد، به وجود آورد ۲ـ مقدر ـ تقدیر کرد.

**brihinidan** / [illegible] / بْریهینیدَن : ۱ -آفریدن، خلق کردن، به وجود آوردن ۲ـ مقدر ـ تقدیر کردن.

**bābirus** / [illegible] / بابیروس : بابِل.

**bābil** / [illegible] / بابیل : بابِل.

**bāt** / [illegible] / بات : باشد، باد از بودن مانند چنین باد.

**bātak** / [illegible] / باتَک : باده، مِی، شراب تازه.

**bāj** / [illegible] / باج : باج، مالیات، عوارض.

**bāc** / [illegible] / باچ : باج، مالیات، عوارض.

**bāxl** / [illegible] / باخْل : بلخ.

**bāxteriš** / [illegible] / باختِریش : اوستایی: باخذی بلخ.

**bār** / [illegible] / بار : ۱ -رنج، زحمت، مشقت، سختی ۲ـ دفعه، نوبت ۳ـ کنار، کناره، حاشیه، ساحل ۴ـ بارو، حصار، دیوار.

**bārak** / [illegible] / بارَک : ۱ -باره، اسب، مرکب ۲ـ دفعه، نوبت.

**bārandak** / [illegible] / بارَندَک : بارنده، بارش کننده.

**bār burtan** / [illegible] / بار بورتَن : بار بردن، حمل ـ تحمل ـ صبوری ـ صبر ـ شکیبایی ـ بردباری کردن.

**bāryāmak** / [illegible] / باریامَک : خورجین.

**bāristān** / [illegible] / باریستان : ۱ -محکم، مستحکم، ثابت، مستقر، تزلزل ناپذیر ۲ـ خوشبین، امیدوار، متوکل، راضی، قانع، صبور، صابر، متحمل.

**bāristānih** / [illegible] / باریستانیْه : ۱ -ثبوت، استحکام، انسجام ۲ـ خوشبینی، امیدواری، توکل، صبر، تحمل.

**bārik** / [illegible] / باریک : باریک، نازک، لاغر، ظریف را.

**bāz** / [illegible] / باز : باز، مفتوح.

**bāzu** / [illegible] / بازو : واحد اندازه گیری طول برابر ۱۰۶ سامتیمتر.

**bāzuk** / [illegible] / بازوک : بازو.

**bāzi** / [illegible] / بازی : بازو می‌توانستند شاه را برکنار کنند..

**bāzipānak** / [illegible] / بازیپانَک : بازوبند باختری شوشتر در خوزستان ساخت. شاپور اسیران رومی را درساخت آن به کا رگمارد و.

**bāž** / [illegible] / باژ : باج، مالیات، عوارض سپاه یونان و گرفتن آن کشور،.

**bāžāk** / [illegible] / باژاک : ۱ -عوارضی، مأمور دریافت مالیات ۲ـ بازو.

**bāžāk uj** / [illegible] / باژاک اوج : قوی بازو.

**bāžāk masāk** / [illegible] / باژاک مَساک : به‌اندازهٔ طول یک بازو.

**bāstān** / [illegible] / باستان : ۱ -باستان، قدیم، کهن، گذشته ۲ـ همیشه، همواره، دائم، دائما، مستمر ۳ـ غالبا، اکثرا، بیش تر ۴ـ هرگز.

**bāq** / [illegible] / باغ : باغ.

**bāqayādiš** / [illegible] / باغَیادیش : نخستین ماه پاییز در تقویم هخامنشی، مهر.

**bāqpān** / [illegible] / باغپان : باغبان.

**bāqestān** / [illegible] / باغستان : باغستان.

**bāg** / [illegible] / باگ : بخش، بهر، قسمت، سهم.

**bāguās** / [illegible] / باگوآس : کسی که به اردشیر سوم زهر داد و او را کشت..

**bālak** / [illegible] / بالَک : بال، پر و بال.

**bāleyn** / [illegible] / بالِین : ۱ -بالین ۲ـ بلند لری: بُلِین ، رأس، قله، اوج ۳ـ بالش.



www.takbook.com

**bāleyn gās** / بالِین گاس : تخت، صفحه، سطح، صحن، صحنه.

**bālā** / بالا : بالا، فوق.

**bālād** / بالاد : بالا، فوق، بلند، بلندی، ارتفاع، مرتفع.

**bālitan** / بالیتَن : بالیدن، بزرگ شدن، رشد ـ نمو کردن، گسترده شدن.

**bālist** / بالیست : ۱ -بلندترین جا، قله، چکاد، ستیغ، اوج، مرتفع، نقطهٔ اوج، علو، ترفیع ۲ـ سیاره، ستاره.

**bālistān** / بالیستان : بلندی‌ها، قلل.

**bālistān bālist** / بالیستان بالیست : برتر، عالی، برترین، بالاترین طبقهٔ بهشت.

**bālistih** / بالیستیْه : بلندی، ارتفاع، اوج.

**bālistik** / بالیستیک : بلند، عالی، اعلی، متعالی، مرتفع، اوج.

**bālišn** / بالیشْن : ۱ -بالندگی، رویندگی، رشد، نمو ۲ـ بالش، تخت، مَسند.

**bālišn gās** / بالیشْن گاس : تختخواب، رختخواب.

**bālinitan** / بالینیتَن : ۱ -بالانیدن، رشد ـ نمو ـ توسعه ـ گسترش دادن، بزرگ کردن، بالا بردن، ترفیع ـ مقام دادن.

**bām** / بام : ۱ -بامداد، پگاه، سپیده دم، صبح ۲ـ درخشان، نورانی، منور.

**bāmak** / بامَک : صبح

**bāmdāt** / بامدات : ۱ -بامداد ۲ـ نام پدر مزدک.

**bāmdātān** / بامداتان : از خانوادهٔ بامداد.

**bāmdād** / بامداد : بامداد.

**bāmyān** / بامیان : نام استانی در افغانستان.

**bāmik** / بامیک : ۱ -بامدادی، صبحگاهی ۲ـ درخشان، با شکوه، زیبا، روشن.

**bān** / بان : بام، سقف، پوشش.

**bānbišn** / بانبیشْن : ملکه، زن شاه.

**bānuk** / بانوک : خانم، بانو، زن اشراف زاده.

**bānukih** / بانوکیْه : کدبانویی، خانمی کردن.

**bānuy** / بانوی : روشنی، پرتو، نور، تشعشع، شعاع، شعله، حرارت.

**bāvid** / باوید : باشد.

**bāvil** / باویل : بابِل.

**bāvim** / باویم : باشم.

**bāyistan** / بایستَن : ضرورت، لزوم.

**buxtan** / بوختَن : نجات ـ خلاص ـ رهایی یافتن.

**buxtid** / بوختید : فعل آینده نجات ـ خلاص ـ رهایی یابد.

**budan** / بودَن : بودن، وجود داشتن.

**bud estid** / بود اِستید : بوده‌است.

**burd** / بورد : برد.

**burdan** / بوردَن : بردن.

**burdār** / بوردار : برنده، تیز.

**burdārih** / بورداریْه : بردن.

**burzin mihr** / بورزین میهر : برزین مهر یکی از آتش‌های بزرگ زرتشتیان.

**buland** / بولَند : بلند.

**bumim** / بومیم : زمین.

**bun** / بون : بن، اساس، اصل، شالوده، شناژ.



www.takbook.com

**bundahišn** / بوندَهیشن : کتابی است به زبان پهلوی که بر پایه ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا نوشته شده و همان گونه که از.

**bundahišnih** / بوندَهیشنیْه : آغاز آفرینش.

**buy** / بوی : عنبر، عود، چوب خوشبو.

**bi** / بی : ۱ -پیشوند تأکید است و بر سر فعل می‌آید ۲ـ بر سر مصدر افزوده می‌شود و به آن.

**bi u** / بی او : به طرف، به سوی، به سمتِ، در جهتِ.

**bi barišn** / بی بَریشْن : قابل حمل.

**bi dahišnih** / بی دَهیشْنیْه : خلق، ایجاد.

**bi sutakih** / بی سوتَکیْه : بیهودگی، بی حالی، تنبلی، غفلت.

**bi kā** / بی کا : مگر وقتی که.

**bi kār** / بی کار : بیگاری.

**bi ki** / بی کی : مگر اینکه، الاّ.

**bi kišvar** / بی کیشوَر : آواره، خارج از کشور.

**bi gaštan** / بی گَشتَن : برگشتن، بازگشتن، مراجعت کردن.

**bi hac** / بی هَچ : بجز، به استثنای، غیر از.

**bit** / بیت : اوستایی bitya : ۱ -باشید ۲ـ دیگر، دوباره، مجدد.

**bit** / بیت : نام قبیلهٔ دیاکو بنیانگذار مادها.

**bitaxš** / بیتَخش : شاهزاده، ولیعهد، نایب السلطنه، معاون .

**bitum** / بیتوم : منتهی الیه.

**bitum zamān** / بیتوم زَمان : زمان دور.

**bij** / بیج : تخم، بذر.

**birun** / بیرون : بیرون، خارج.

**birunenitan** / بیرونِنیتَن : بیرون ـ اخراج ـ خارج کردن.

**birunik** / بیرونیک : بیرونی، خارجی.

**bistāk** / بیستاک : والی، حاکم، رئیس.

**bišāpuhr** / بیشاپوهْر : شهری بوده در فارس که به دست شاپور اول ساسانی ساخته شد و بغ شاپور نیز خوانده می‌شود.

**bišt** / بیشت : آزرده، غمگین، غصه دار، ناراحت، دلگیر.

**bikni** / بیکنی : نام باستانی کوه دماوند پیش از مادها.

**bigānak** / بیگانَک : بیگانه، خارجی، غریبه.

**bil** / بیل : بیل باستان.

**bihak** / بیهَک : بِیهَق، نام باستانی سبزوار.

**bivar** / بیوَر : ده هزار.

**pasašxvār** / پَشَخْوار : نام یکی از قله‌های البرز میان ساری و دامغان.

**paradis** / پَرَدیس : پردیس.

**parsanhā** / پَرثَنها : پرسنگ، فرسنگ، فرسخ ۶ کیلومتر هر پرثنها، ۳۱ اَسپَرسا بوده‌است.

**parsaw** / پَرثَو : پارت، خراسان.

**paruviyata** / پَرووی یَتَ : (سنسکریت: پوروی purvya ) قدیم، دیرباز.

**parizād** / پَریزاد : نام همسر وَهوکا پسر خشایارشاه.

**pazaš xvār** / پَزَش خْوار : سرآشپز دربار.

**pasā** / پَسا : نام باستانی شهر فسا در استان فارس.

**pasāva** / پَساوَ : پس از.



www.takbook.com

**panyāt artaxšir** / [illegible] / پَنیات اَرتَخشیر : نام باستانی شهری که اردشیر در بحرین و روی شهری که در گذشته به آن الخط می‌گفتند.

**pah** / [illegible] / پَه : گوسفند.

**poštik bān** / [illegible] / پُشتیک بان : گارد سلطنتی.

**poštikbān sālār** / [illegible] / پُشتیک بان سالار : فرمانده گارد سلطنتی.

**prata** / [illegible] / پْرَتَ : حافظ، پاسدار، نگهدارنده، حراست کننده.

**pāpak** / [illegible] / پاپَک : بابک، نام استاندار فارس در زمان اشکانیان.

**pātuv** / [illegible] / پاتوو : مراقبت ـ محافظت.

**pāzgos** / [illegible] / پاذگُس : ایالت.

**pāzgospān** / [illegible] / پاذگُسپان : فرمانروای ایالت با اختیارات کامل که از سوی خسرو انوشیروان گماشته می‌شد. این واژه را در دورهٔ اسلامی فاذوسبان شده.

**pārā** / [illegible] / پارا : نام پسر اَرشَک از بازماندگان اشکانی در زمان شاپور دوم ساسانی.

**pārtātuā** / [illegible] / پارتاتوا : نام پادشاهی که پیش از مادها بر آذربایجان فرمانروایی می‌کرد.

**pārtāmāzir** / [illegible] / پارتامازیر : نام پسر تیرداد یکی از شاهان اشکانی.

**pārsa** / [illegible] / پارسَ : پارس، فارس.

**pārsaya** / [illegible] / پارسَیَ : (سنسکریت: پارَس): کشور بزرگ پارس.

**pārsuāš** / [illegible] / پارسواش : نام سرزمینی در خاور شوشتر در خوزستان پیش از مادها.

**pākor** / [illegible] / پاکُر : نام پسر اُرُد چهاردهین شاه اشکانی.

**pākāron** / [illegible] / پاکارُن : فرمانده سپاهی که وظیفهٔ حفظ امنیت شهرها را در زمان هخامنشیان بر عهده داشت.

**pānzdah** / [illegible] / پانزده : پانزده.

**pāyagān** / [illegible] / پایَگان : پیاده نظام.

**pāyagān sālār** / [illegible] / پایَگان سالار : فرمانده پیاده نظام.

**putyā** / [illegible] / پوتیا : سومالی و عدن.

**pusra** / [illegible] / پوثْرَ : (سنسکریت: پوترَ؛ اوستایی: پوثرَ) پسر.

**purā** / [illegible] / پورا : نام باستانی فهرج در استان بلوچستان.

**purāndoxt** / [illegible] / پوراندُخت : نام دختر خسرو پرویز شاه ساسانی.

**pusimesi** / [illegible] / پوسی مِسی : پسر بزرگ.

**pitā** / [illegible] / پیتا : (اوستایی: پَتَر) پدر.

**piruz šāhpuhr** / [illegible] / پیروز شاه پوهر : فیروز شاهپور، نام شهری در میانرودان که امروزه انبار خوانده می‌شود.

**pisyāuvada** / [illegible] / پیسیائووَدَ : نام سرزمین یا شهر.

**tapurestān** / [illegible] / تَپورِستان : نام باستانی تبرستان زبان پهلوی.

**tacar** / [illegible] / تَچَر : کاخ زمستانی، قشلاق.

**taksilā** / [illegible] / تَکسیلا : نام باستانی شهری در جنوب پاکستان کنونی.

**tan** / [illegible] / تَن : ۱ -تن، اندام، پیکر، بدن.

**tansar** / [illegible] / تَنسَر : نام هیربدی که در گردآوری اوستا به اردشیر بنیانگذار ساسانیان کمک نمود.

**tahm** / [illegible] / تَهم : نیرو، توان، انرژی، قدرت، اقتدار.

**taumā** / [illegible] / تَئوما : (اوستایی: تَئُخمَن؛ سنسکریت: توکمَنَ ) تخمه، ریشه، نسل، دودمان، تبار، نژاد.



www.takbook.com

**taumāyā** / تَئومایا : نژاد ـ تبار ـ خاندان ـ دودمان شریف یا پر ارزش.

**teumān** / تئومان : نام یکی از شاهان ایلام و برادر اورتاکو که پس از برادرش به تخت نشست.

**tābālus** / تابالوس : نام فرمانداری که کوروش برای ساردس برگزید.

**tāk** / تاک : تا، حتی.

**tām māritu** / تام ماریتو : نام برادر یکی از شاهان ایلام.

**tāykarciš** / تایکَرچیش : نام خرداد ماه در تقویم هخامنشی.

**tiya** / تی یَ : آنکه.

**tirdād** / تیرداد : برادر ارشَک بنیانگذار اشکانیان.

**tisāfern** / تیسافِرن : نام یکی از فرمانروایان داریوش دوم در آسیای کهین.

**sataguš** / ثَتَگوش : پنجاب هند.

**sahyā** / ثَهْیا : خوانده، نامیده.

**sahyāmahy** / ثَهْیامَهْی : خوانده ـ نامیده می‌شویم.

**sāti** / ثاتی : (اوستایی: ساستی؛ سنسکریت): سَنستی می‌گوید.

**suxra** / ثوخْرَ : نام پدر هوتانَ.

**suravāhara** / ثوروَاهَرَ : نام اردیبهشت در تقویم هخامنشی.

**jozdivdāt** / جُذدیودات : وَندیداد قوانین ضد دیو.

**jāmāsp** / جاماسپ : نام دو تن از سرشناسان در ایران باستان: ۱ـ داماد زرتشت ۲ـ برادر غَباد شاه ساسانی.

**jāvitān** / جاویتان : جاویدان، همیشگی، ابدی.

**cahārdah** / چَهارده : چهارده.

**caiš piš** / چَئیش پیش : پسر هَخامنش و یکی از نیاکان داریوش یکم که ۷۳۰ پیش از میلاد پادشاه پارس بود.

**xrad** / خْرَد : خرد، عقل.

**xrastar** / خْرَستَر : حشره.

**xšatrapāvan** / خْشَترَپاوَن : فرماندار و مأمور دریافت مالیات از شهرهای گرفته شده در زمان هخامنشیان.

**xšāyasiya** / خْشایَ ثیَ : (سنسکریت: خشَئیتیَ؛ اوستایی: خِشَئِتا) شاه، پادشاه.

**xšāyasiya anām** / خْشایَثیَ اَنام : شاه شاهان، شاهنشاه.

**xvātakdis** / خْوَتَک دیس : ازدواج با نزدیکان.

**xvarāsān** / خْوَراسان : خاور، شرق.

**xvarāsān** / خْوَروَران : باختر، غرب.

**xvārazmiš** / خْوارَزمیش : اوستایی: هْوَئیریزیم خوارزم.

**xvānakgar** / خْوانَک گَر : خُنیاگر، خواننده آن.

**xvān sālār** / خْوان سالار : وزیر تشریفات.

**xvānd** / خْواند : ۱ -خواند، نامید ۲ـ فراخواند، احضار کرد.

**xvāndan** / خْواندَن : ۱ -خواندن به معنی نامیدن ، نامیدن ۲ـ فراخواندن، احضار کردن.

**xurtak apastāk** / خورتَک اَپَستاک : خرده اوستا.

**xužehrestān** / خوژِهرِستان : نام باستانی شهر لارستان.

**xuftan** / خوفتَن : خفتن، خوابیدن.



www.takbook.com

**xuftan** / خوفسینْد : خوابند.

**xumbān kāldāš** / خوم بان کالداش : یکی از شاهان ایلام ۶۴۵ پیش از میلاد.

**xuvaja** / خووَجَ : خوزستان یا اهواز نگاه کنید به: هووج.

**dapir** / دَپیر : دبیر، کارمند، نویسنده، منشی.

**dapirān** / دَپیران : نام سومین گروه اجتماعی در زمان ساسانیان.

**darik** / دَریک : ۱ -نام پول زمان داریوش اول که از طلای ناب ساخته می‌شد ۲ـ درباری.

**darikbaz** / دَریکبَذ : وزیر دربار دادستان.

**dastvar** / دَست وَر : ۱ -منشی دادگاه. در زمان ساسانیان او نیز جزو دادوَران قاضیان بوده و زمانی که می‌خواستند هر دو.

**dašdāsak** / دَشداسَک : نام کسی.

**dahom** / دَهُم : دهم، دهمین.

**dahyunām** / دَهیونام : کشورها، ممالک.

**daylum** / دَیلوم : نام باستانی منطقهٔ دیلم چالوس، تارم، شاهرود.

**dombāvand** / دُمباوَند : نام باستانی دماوند.

**deraxm** / دِرَخم : دِرهم، واحد پول زمان اشکانیان که از نقره ساخته می‌شد و وزن آن گاهی بیش تر و گاهی کم.

**dranuga** / دْرَنوگَ : دروغ، تقلب.

**dātastān i dinik** / داتَستان ایی دینیک : احکام شریعت. نام کتابی است به زبان پهلوی نوشتهٔ منوچهر پسر یووان ییم موبد بزرگ.

**dādvar** / دادوَر : قاضی، دادستان.

**dādvahyā** / دادوَهیا : نام پدر بغ بوخشَ.

**dār** / دار : ۱ -شعله ۲ـ بدار، داشته باش ۳ـ در پایان واژه‌های مرکب به معنی دارنده ۳ـ چوب، درخت، تیر.

**dārayavuš** / دارَیووَش : سنسکریت: دارَیَ: دارا داریوش.

**dārā** / دارا : نام کاخی که تیرداد شاه اشکانی در نزدیکی اَبیوَرد دره گز ساخت.

**dušyārā** / دوشیارا : قحطی، خشکسالی.

**duvitā taranam** / دوویتا تَرَنَم : دوویتا سنسکریت: دْویتا :dvitã دوچندان، دو، دو برابر، دوبل + تَرَنَم

**dyāko** / دیاکو : بنیانگذار پادشاهی مادی ۷۰۱ – ۷۰۸ پیش از میلاد و نیای مادری کوروش بزرگ.

**rabā** / رَبا : روشن. این نام که نشانگر یکی از ویژگی‌های شاه بود، در زمان ساسانیان روی پول‌ها نوشته می‌شد.

**rksānā** / رُکسانا : نام یکی از دختران کوروش هخامنشی  هوش، فراست، فهم، استعداد، درک، عقل

**rāz** / راذ : استاد. یکی از ویژگی‌هایی برای شاه که روی پول‌ها در زمان ساسانیان نوشته.

**rām** / رام : ۱ -آرام، شاد، خوشحال ۲ـ فرمانبردار، مطیع اهورامزدا.

**rāmafzut** / رام اَفزوت : شادی افزا، شادی آفرین.

**rām ruz** / رام روز : نام بیست و یکمین روز هر ماه.

**rāmvahišt** / رام وَهیشت : رام بهشت نام همسر ساسان نیای ساسانیان.

**rimsin** / ریم سین : نام یکی از شاهان ایلام.

**zarr** / زَر : طلا.

**zarrin** / زَرین : طلایی، زرین.



www.takbook.com

**zadakārtā** / زَدَکارتا : مرکز منطقهٔ گرگان در زمان اسکندر که نزدیک استرآباد بود.

**zaranka** / زَرَنک : سیستان.

**zarduxšt** / زَردوخْشت : زرتشت.

**zardušt** / زَردوشت : زرتشت.

**zarduštān** / زَردوشتان : منسوب به زرتشت.

**zargunih** / زَرگونیْه : سرسبزی.

**zarmihr** / زَرمیهر : زرمهر، نام فرمانده سپاه فیروز شاه ساسانی که در نبود فیروز به ارمنستان لشکرکشی کرد.

**zarvāndād** / زَروانداد : پسر میهرنرسی یکی از دو موبدی که امور قضایی را در زمان ساسانیان دارا بودند.

**zantā** / زَنتا : نام باستانی شهری در آذربایجان.

**zang** / زَنگ : قوزک پا متحد، شریک، رفیق، همدست، دوست ۲ـ بنده، برده، نوکر، چاکر ۳ـ نام فرشتهٔ دوستی، اتحاد و آرامش.

**zahih** / زَهیْه : عمق، ژرفا.

**zreh** / زْرِه : زره.

**zād** / زاد : زاده ـ متولد شد.

**zādag** / زادَگ : فرزند.

**zādan** / زادَن : زادن، به دنیا آوردن.

**zād hind** / زاد هیند : زاده ـ متولد شدند.

**zāren** / زارِن : برادر وَلگاش شاه ساسانی.

**zāyišn** / زاییشْن : زایش، تولید.

**zur** / زور : زور، نیرو، توان، انرژی، قدرت.

**zuz** / زوز : نام پول نقره در زمان ساسانیان.

**zuhr** / زوهْر : زور، نیرو، توان، انرژی، قدرت.

**zi** / زی : پسر، پور، وَند.

**zyān** / زیان : زیان، ضرر، خسارت، صدمه.

**zikertu** / زیکِرتو : نام گروهی از ایرانیان پیش از مادها در آذربایجان.

**zindagi** / زیندگی : زندگی، عمر.

**zinhār** / زینهار : زِنهار، امان.

**zivid** / زیوید : زندگی کند خسارت زننده ۳ـ خوار ـ ناچیز ۳ـ خوار ـ ناچیز ـ پست شمردن، تحقیر.

**zivistan** / زیویستَن : زیستن، زندگی کردن.

**satakuš** / سَتَکوش : پنجاب شهری در پاکستان.

**saravom** / سَرَوُم : پَستو، نهانگاه، مخفیگاه.

**sakestān** / سَکِستان : سرزمین سَکاها نگاه کنید به: نجیانا.

**sakka** / سَکَّ : نام باستانی شهر سقز در زمان مادها. این نام، نام مردمی به نام سَکاها بوده.

**sakātigra xudā** / سَکاتیگرَ خودا : سکاهای آن سوی سیهون.

**sakātiya tatadaryā** / سَکاتیی تَرَ دَریا : سکاهای آن سوی دریا.

**sakāhuma varka** / سَکاهومَ وَرکَ : سکاهای آن سوی سیهون.

**sanadrug** / سَنَدروگ : نام دهمین شاه اشکانی که پس از مهرداد دوم در سال ۷۷ پیش از میلاد به تخت نشست.

**sopāl** / سُپال : نام باستانی شهری بر کرانه خلیج فارس که جای امروزی آن روشن نیست.

**senekāpān** / سِنِکاپان : پیشخدمت، خدمتکار.

**sparāyen** / سْپَراین : نام باستانی شهرستان اسفراین که در زمان ساسانیان یکی از روستاهای نیشابور بوده‌است.



www.takbook.com

**sparda** / / سْپَردَ : شهر سارد در باختر آسیای کهین.

**spahbat** / / سْپَهبَت : سپهبد، وزیر جنگ در زمان ساسانیان.

**sperdā** / / سْپِردا : نامی که کوروش بزرگ بر بخش باختری ارمنستان نهاد.

**spento dāta** / / سْپِنتوداتَ : اسفندیار.

**spāku** / / سْپاکو : سگ ماده.

**spākur** / / سْپاکور : نام استانداری که شاپور دوم شاه ساسانی پس از گرفتن گرجستان بر آن جا گماشت.

**spāhān** / / سْپاهان : اردوگاه سپاهیان، اصفهان، اَسپَدانا، این شهر پیش از اسلام جزو استانی به نام پَریتَکان فریدن امروزی بوده و ۲۶ روستا داشته.

**spitāmen** / / سْپیتامِن : نام فرمانده سواره نظام ایران در سمرقند و بخارا در زمان اسکندر.

**stur pezešk** / / سْتور پزشک : دامپزشک برای اسب‌های جنگجویان.

**skudra** / / سْکودرَ : مقدونی.

**sātāspe** / / ساتاسپِ : نام کسی که خشایارشاه او را به مرگ محکوم کرد.

**sāsān** / / ساسان : نیای ساسانیان که یکی از موبدان زرتشتی اِسپادانایی معبدی بوده که در شهر استخر برای آناهیتا ساخته شده بود.

**sākā** / / ساکا : نام مردمی آریایی نژاد که سَکا نیز خوانده شده‌اند.

**surenā** / / سورِنا : نام یکی از سرداران اُرُد چهاردهین شاه اشکانی که سپاه روم را در بین النهرین شکست داد.

**suquda** / / سوغودَ : اوستایی: سوغدَ سُغد سمرقند و بخارا.

**suqudyāno** / / سوغودیانو : یکی از پسران خشایارشاه.

**sugdyānā** / / سوگدیانا : سُغد سمرقند و بخارا.

**sisāmes** / / سیسامِس : نام دادستانی که در زمان کمبوجیه رشوه گرفت و شاه او را کشت.

**sikaya hovātiš** / / سیکَیَ هُواتیش : نام قلعه‌ای که بردیای دروغین در آن جا به دست داریوش بزرگ کشته شد.

**šatrtārān** / / شَترتاران : پادشاهان دست نشانده در زمان ساسانیان .

**šancān** / / شَنچان : نام باستانی شهرستان لاریجان در استان مازندران.

**šahrbarāz** / / شَهرِبَراز : زیور کشور نام یکی از سرداران نامی ایران در زمان خسرو پرویز شاه ساسانی که برای گرفتن مصر فرستاده شد.

**škand gumānik-vicār** / / شْکَند گومانیک ویچار : گزارش گمان شکن. نام کتابی بوده به زبان پهلوی که به زبان اوستایی برگردانده شده.

**šāturvan** / / شاتوروان : نام سدی که شاپور یکم شاه ساسانی بهدست اسیران رومی در شوشتر ساخت.

**šāhpuhr** / / شاه پوهْر : شاپور، پسر شاه.

**šutruk nāxuntā** / / شوتروک ناخونتا : نام یکی از شاهان ایلام ۱۱۹۰ پیش از میلاد.

**šyātim** / / شیاتیم : شادی نیرومند، توانا، توانمند، پرتوان، قدرتمند، مقتدر.

**širakān** / / شیرکان : نام باستانی شیروکندی در جنوب اورمیه.

**širkari** / / شیرکَری : نام باستانی شهری در کناره‌های کویر نمک پیش از مادها که شاید سمنان باشد.



www.takbook.com

**šil xākin-šušināk** / شیل خاکین شوشیناک : نام یکی از شاهان ایلام ۱۱۷۰ پیش از میلاد.

**franābāz** / فْرَناباز : نام یکی از فرمانروایان داریوش دوم در آسیای کهین.

**frahang pahlavig** / فْرَهَنگ پَهلَویگ : نام فرهنگی است به زبان پهلوی که در آن هُزوارِش‌ها واژه‌هایی که به زبان آرامی می‌نوشتند.

**frahād** / فْرَهاد : فرهاد. نام پنج تن از شاهان اشکانی.

**fravartiš** / فْرَوَرتیش : نام پدر دیاکو و نیز نام پسر وی.

**frayāpit** / فْرَیاپیت : به گفتهٔ اشکانیان او پدر ارشَک یکم بوده.

**frens pes** / فْرِنس پِس : نام پدر زن کوروش.

**frāz kardan** / فْرازکَردَن : فرستادن، رهسپار کردن، گسیل داشتن، اعزام نمودن.

**fārnās** / فارناس : نام پسر مهرداد دوم، یازدهمین شاه اشکانی.

**kabāh** / کَباه : قبا.

**katapatuka** / کَتَپَتوکَ : نامی که کوروش بزرگ بر بخش خاوری ارمنستان آسیای صغیر نهاد.

**karp kartār** / کَرپ کَرتار : نیکوکار. این واژه را در زمان ساسانیان بر روی پول می‌نوشتند تا نشانگر نیکوکاری شاه باشد .

**kartam** / کَرتَم : کرده ـ انجام شده.

**karxā** / کَرخا : نام شهری بزرگ و پایتخت دولت نیرومندی به همین نام که ویرانه‌های آن در نزدیکی شهر تونس پایتخت.

**kard** / کَرد : کرد، انجام داد.

**kardan** / کَردَن : کردن، انجام دادن، ساختن.

**kard estid** / کَرد اِستید : کرده شده‌است، انجام داده شده‌است.

**karša** / کَرشَ : نام پول نقره در زمان ساسانیان.

**karkihanin** / کَرکیهَنین : کَهرُبایی، مغناطیسی.

**karmapada** / کَرمَپَدَ : نام فروردین در تقویم هخامنشی.

**karnā** / کَرنا : شیپور جنگی.

**kaškar** / کَشکَر : نام یکی از استان‌های باختری ایران در زمان ساسانیان که شهر بعقوبه عراق و سرزمین‌های پیرامون آن بوده‌است.

**kambujaya** / کَمبوجَیَ : اوستایی: کَمبوجیو؛ سنسکریت: کامبوجیو کمبوجیه نام پدر و پسر کوروش.

**kanār** / کَنار : کنار.

**kavāt** / کَوات : غَباد یکم پسر فیروز شاه ساسانی.

**kavādan** / کَوادان : منسوب به کواد یا قباد پدر انوشیروان.

**kavi** / کَوی : کِی، شاه، فرمانروا. این نام را در افسانه‌های ایران باستان جلوی نام شاهان کیانی می نوشته‌اند؛ مانند کی خسرو.

**kay** / کَی : کی، لقب شاهان کیانی مانند کاووس کی.

**kay husrav** / کَی هوسرَو : کیخسرو.

**kodām** / کُدام : کدام.

**kormān** / کُرمان : نام باستانی کرمان در زمان ساسانیان.



www.takbook.com

**kormānāy** / [illegible] / کُرمانای : نام باستانی شهر کرمان در زمان هخامنشیان.

**kerirša** / [illegible] / کِریرشَ : نام یکی از خدایان ایلامی.

**kādik** / [illegible] / کادیک : دادستان کل، قاضی القضات.

**kār** / [illegible] / کار : کار، پیشه، شغل.

**kār ud dādestān** / [illegible] / کار اود دادِستَن : کارها، امور.

**kārdāg** / [illegible] / کارداگ : مسافر، رهرو.

**kāryāndā** / [illegible] / کاریاندا : نام جایی در کرانهٔ دریای عمان که شاید کنارک باشد.

**kārizār** / [illegible] / کاریزار : کارزار، نبرد، جنگ، پیکار، درگیری، مبارزه.

**kārig** / [illegible] / کاریگ : جنگی، رزمی، نظامی.

**kāsāndān** / [illegible] / کاساندان : نام همسر کوروش بزرگ.

**kāl** / [illegible] / کال : کانال، آبراه.

**kālbod** / [illegible] / کالبد : کالبد، پیکر، اندام، تن، لاشه، جسم، جسد، هیکل، بدن.

**kāmag** / [illegible] / کامَگ : اشتها، میل، گرایش.

**kāmbāden** / [illegible] / کامبادِن : نام باستانی کرمانشاه.

**kāyusān** / [illegible] / کایوسان : نام پسر کاووس باستان.

**kuxšišn** / [illegible] / کوخشیشْن : ستیز، کشمکش، نزاع.

**kudurnān xundi** / [illegible] / کودورنان خوندی : نام یکی از شاهان ایلام ۲۲۸۰ پیش از میلاد.

**kust** / [illegible] / کوست : ناحیه، منطقه.

**kustag kustag** / [illegible] / کوستَگ کوستَگ : مناطق مختلف.

**kušk** / [illegible] / کوشک : کاخ، قصر.

**kušyā** / [illegible] / کوشیا : حبشه.

**kuf** / [illegible] / کوف : کوه، کوهستان، بلندی، ارتفاع.

**kufihā** / [illegible] / کوفیها : کوه‌ها، کوهستان‌ها، بلندی‌ها، ارتفاعات.

**kumeš** / [illegible] / کومِش : نام باستانی سرزمین قومس در باختر استان سمنان است از شاهرود به بعد.

**kunišn** / [illegible] / کونیشْن : کنش، عمل، فعل.

**kunišn** / [illegible] / کونیشْنومَند : کنشمند، کننده، عامل، فاعل.

**kid** / [illegible] / کید : پیشگو، فالگیر، رمال.

**kirb** / [illegible] / کیرب : شکل، صورت، هیأت.

**kirbag** / [illegible] / کیربَگ : ثواب، اجر.

**kirinidan** / [illegible] / کیرینیدَن : آفریدن اهریمنی حرام تولید کردن.

**kirinid estid** / [illegible] / کیرینید اِستید : تخم شیطان است.

**kištan** / [illegible] / کیشتَن : کشت کردن، کاشتن.

**kišism** / [illegible] / کیشیسم : نام روستای سیَلک نزدیک کاشان زمانی که پیش از مادها شهر شد.

**kin** / [illegible] / کین : کین، دشمنی، خصومت.

**garmakān** / [illegible] / گَرمَکان : نام یکی از استان‌های باختری ایران در زمان ساسانیان که‌استان کرکوک کنونی بوده‌است.

**gandāra** / [illegible] / گَندارَ : قندهار.

**ganzak** / [illegible] / گَنزَک : نام باستانی شیز یا تخت سلیمان.

**gaobaruva** / [illegible] / گَئوبَرووَ : نام رهبر یکی از شش خانوادهٔ بزرگ هخامنشی که برای کشتن بردیای دروغین با داریوش همدست شده بود.

**gobryās** / [illegible] / گُبریاس : یکی از مشاوران داریوش.



www.takbook.com

**gorgsār** / گُرگسار : نام باستانی مازندران.

**gošnāspbardah** / گُشناسپ بَردَه : نوهٔ هرمز چهارم شاه ساسانی.

**gedrozi** / گِدرُزی : نام باستانی بلوچستان در زمان اسکندر.

**gāmā** / گاما : واحد اندازه گیری طول برابر یک گام یا ۳۲ سانتیمتر.

**gāhnāmak** / گاهنامَک : نام دفتر بزرگی در زمان ساسانیان که نام همهٔ کارگزاران دولتی در آن نوشته می‌شد.

**gāobarvda** / گائوبَرودَ : نام یکی از سرداران کوروش در گرفتن بابل.

**gujastak abāliš** / گوجَستَک اَبالیش : ابالیش ملعون. نام نوشته‌ای است به زبان پهلوی.

**gudarz** / گودَرز : نام یکی از پسران اردَوان سوم یا اشک هژدهم شاه اشکانی.

**lārez** / لارِز : نام باستانی روستای کنونی لرزجان در استان گیلان.

**macyā** / مَچیا : لیبی.

**martyā** / مَرتیا : نام کسی.

**martiyam** / مَرتییَم : انسان، آدم، بشر.

**mardunyā** / مَردونیا : نام پدر گِئوبَرودَ.

**marqazana** / مَرغَزَنَ : بهمن ماه در تقویم هخامنشی.

**margān** / مَرگان : نام بهمن ماه در تقویم هخامنشی نظر گرفتن.

**mazdak** / مَزدَک : پسر بامداد از مردم نیشابور و بنیانگذار آیین مزدکی.

**mazun** / مَزون : نام ایرانی و باستانی دریای عمان.

**masmaqān** / مَسمَغان : عالم ترین روحانی، اعلم علما.

**maqān andarz baz** / مَغان اَندَرز بَذ : مدرس علوم دینی.

**makā** / مَکا : مِکران یا بلوچستان.

**makyā** / مَکیا : ترابلس پایتخت لیبی .

**manā** / مَنا : (اوستایی: مَنَ؛ سنسکریت؛ مَمَ ) از من، مال من .

**manāpitā** / مَناپیتا : پدر من، پدرم.

**manxoršādšyā** / مَنخُرشادشیا : نام کسی.

**mahišt** / مَهیشْت : بزرگ ترین.

**mayšun** / مَیشون : نام باستانی دشت میشان یا سوسنگرد در استان خوزستان.

**moqestān** / مُغِستان : نام مجلسی در زمان اشکانیان که اعضای آن روحانی مغ بودند و بر کارهای شاهان نظارت می‌کردند.

**monezes** / مُنِزِس : نام یکی از سرداران پارتی در زمان فرهاد چهارم.

**med** / مِد : نام سردار سپاه داریوش که در جنگ با یونانی‌ها در منطقهٔ ماراتُن از آنها شکست خورد..

**mehbud** / مِهبود : نام وزیر غَباد شاه ساسانی که در شاه شدن خسرو انوشیروان نقش مهمی بازی کرد.

**meybaz** / مِیبَذ : میبد، ساقی شاه، آبدارچی دربار.

**mā** / ما : نه، نا؛ پیشوند نفی یا نهی. ماآجَمی یا: نیاید.

**mātyānā** / ماتیانا : نام ایرانی.

**māda** / مادَ : سرزمین ماد.

**mādis** / مادیس : نام پسر پارتاتوا که پیش از مادها بر آذربایجان فرمانروایی می‌کرد.



www.takbook.com

**mārdunijā** / مارد ونیجا : داماد داریوش بزرگ.

**māzāres** / مازارِس : نام یکی از سرداران کوروش.

**mānāy** / مانای : نام باستانی کردستان پیش از مادها.

**māndan** / ماندَن : ماندن، اقامت کردن، ماندگار شدن.

**mānd estind** / ماند اِستینْد : مانده‌اند، ماندگار شده‌اند، اقامت کرده‌اند.

**mānd hind** / ماند هیند : ماندند، اقامت کردند، ماندگار شدند.

**māndānā** / ماندانا : نام مادر کوروش هخامنشی .

**mānid** / مانید : اقامت کنند، بمانند.

**mubazān mubaz** / موبَذان موبَذ : رئیس روحانیون، رئیس موبدان.

**mudrāyā** / مودْرایا : مصر.

**musasir** / موسَسیر : نام باستانی شهر سلماس آذربایجان غربی پیش از مادها.

**mitrādād** / میتراداد : آفریدهٔ میترا مهرداد نام داماد داریوش سوم.

**mihrakān katak** / میهرَکان کَتَک : نام یکی از استان‌های باختری ایران در زمان.

**mihrāgāvid** / میهراگاوید : نام یکی از موبدان زرتشتی در زمان بهرام پنجم ساسانی.

**mihrān** / میهران : مهران، نام پسر شاپور یکم پادشاه ساسانی که‌استاندار گرجستان شد.

**mihršāpuhr** / میهرشاپوهْر : مهرشاپور. نام یکی از موبدان زرتشتی در زمان بهرام پنجم ساسانی.

**mihrnersi** / میهرنِرسی : نام یکی از بزرگ زادگان ایرانی در زمان بهرام گور و سردار سپاه ایران در همان زمان.

**mihrvarāž** / میهروَراژ : نام یکی از موبدان زرتشتی در زمان بهرام پنجم ساسانی.

**napā** / نَپا : نوه دادن، پیوستن.

**najyānā** / نَجیانا : نام زْرَنک یا زَرَنکَ یا زَره یا سیستان در زمان هخامنشیان و آغاز اشکانیان.

**nar** / نَر : نر برابر یک آرشِن

**navama** / نَوَمَ : نهمین.

**novavehārā** / نُووَهارا : نوبهار، نام آتشکدهٔ بلخ.

**nersi** / نِرسی : رومی: نارسیس ۱ـ یکی از استاندارن اشکانی.

**nāma** / نامَ : اوستایی: نَنمَ؛ سنسکریت: نامَ نام، اسم.

**nāmagihā i manucihr** / نامَگیها ایی مَنوچیهر : نامه‌های منوچهر. سه نامه‌است به زبان پهلوی.

**nānāya** / نانایَ : نام دین ایلامیان که خدایش کِریرشَ بوده و تا زمان پارت‌ها ادامه داشته‌است.

**nāvyā** / ناویا : ناو، کشتی.

**nun** / نون : اکنون، اینک، الآن، حالا، فعلا.

**nuhormazd artaxšir** / نوهُرمَزد اَرتَخشیر : نام باستانی شهرستان نَرمشیر یا نرماشیر در استان کرمان. در گذشته، نرماشیر به بخش رستم آباد گفته می شد.

**nuhāter** / نوهاتِر : نام باستانی شهری و استانی باختری در ایران زمان ساسانیان در استان موصل.

**nisāy** / نیسای : نام سرزمینی از مادها.

**nišast** / نیشَست : نشاند، نشانید.

**nikāyā** / نیکایا : نام باستانی شهر کابل در زمان اسکندر.



www.takbook.com

**haxāmaniš** / هَخامَنیش : بنیانگذار سلسلهٔ هخامنشی در سدهٔ هشتم پیش از میلاد.

**haxāmanišiya** / هَخامَنیشیَ : هخامنشی.

**hadaxiya sadas** / هَدَخییَ ثَدَث : نام کسی.

**hadiš** / هَدیش : حرمسرا، کاخ خصوصی یا درونی در تخت جمشید.

**har** / هَر : هر.

**haraxu vātiš** / هَرَخو واتیش : اوستایی: هَرَخوائیتی هرات.

**haraiva** / هَرَئیوَ : اوستایی: هَرَئوَ ۱ـ نام باستانی شهر هرات ۲ـ نام مردمی که پیش از مادها در جنوب خراسان ماندگار شدند.

**harāyva** / هَرای وَ : هرات.

**harvisp āgāh** / هَرویسپ آگاه : علیم، آگاه از همه چیز.

**harvisp** / هَرویسپ : همه، کل، مجموع، تمام.

**hazārpat** / هَزارپَت : سرور هزار تن، نامی که از سوی شاهان ساسانی به کسانی که کارهای برجسته‌ای می‌کردند، داده می‌شد.

**hazārmart** / هَزارمَرت : هزارمرد؛ مردی که با هزار مرد برابر است.

**hamapitā** / هَمَ پیتا : از یک پدر .

**hamakdin** / هَمَک دین : کسی که دینش کامل است؛ همهٔ قوانین دینی را می داند.

**hamātā** / هَماتا : سنسکریت: سَماتا از یک مادر.

**haninâyā** / هَنینایا : دشمن، خصم.

**hayā** / هَیا : که.

**hormazd artaxšir** / هُرمَزد اَرتَخشیر : هرمز اردشیر، نام باستانی شهر رامهرمز در استان خوزستان.

**hārpāg** / هارپاگ : نام یکی از سرداران کوروش بزرگ در جنگ با یونانیان.

**hāuv** / هائوو : که.

**hutānā** / هوتانا : نام پدر زن بردیای دروغین.

**hutuxšān** / هوتوخْشان : صنعتگران، تولید کنندگان. نام چهارمین گروه اجتماعی در زمان ساسانیان.

**hutuxšān baz** / هوتوخْشان بَذ : رئیس صنعتگران در زمان ساسانیان.

**hurid** / هورئید : نام کسی.

**husro** / هوسرو : اوستایی: هوسرَوhusrav خسرو، نام چند تن از شاهان ایرانی.

**husro anušak ruvān** / هوسرو اَنوشَک رووان : خسرو انوشیروان شاهی که دارای روان جاویدان است ۵۳۱ ـ ۵۷۹ میلادی.

**huvaja** / هووَجَ : نام باستانی اهواز و خوزستان.

**huvaxšatara** / هووَخشَتَرَ : پسر فرورتیش و نوهٔ دیاکو.

**hyā** / هیا : سنسکریت: هیَس دیروز، درگذشته، مرحوم، شادروان.

**hidārn** / هیدارْن : نام یکی از سرداران خشایارشاه در جنگ با یونانی‌ها.

**hirbazān hirbaz** / هیربَذان هیربَذ : رئیس طبقهٔ روحانیون در زمان ساسانیان.

**hindus** / هیندوس : سِند.

**varahrān** / وَرَهران : اوستایی: وِرِثرَغنَ پرچمدار اهورامزدا بهرام.



www.takbook.com

**varahrān cupin** / وَرَهران چوپین : بهرام چوبین، نام سردار سپاه هرمز چهارم جانشین انوشیروان که در جنگ ترکستان دشمن را شکست سختی داد.

**vard** / وَرد : بگرد، گردش کن، بچرخ.

**varkānā** / وَرکانا : نام شهر گرگان در زمان هخامنشیان.

**varik** / وَریک : گریز، فرار، نام یکی از کیفرها در ایران باستان.

**vazarka** / وَزَرکَ : بزرگ.

**vazurk framātār** / وَزورک فْرَماتار : بزرگ فرماندار، وزیر اعظم، نخست وزیر.

**vazurkān** / وَزورکان : بزرگان، این نام و نیز آزاتان، نام کسانی بود که در زمان ساسانیان ادارهٔ کشور را بر عهده داشتند.

**vazurg mihr** / وَزورگ میهر : بزرگمهر وزیر دانای انوشیروان شاه ساسانی.

**vas** / وَس : بَس، بسیار، فراوان، خیلی، کثیر، زیاد.

**vas dahyu** / وَس دَهیو : همهٔ کشورها.

**vašt** / وَشت : واشت. نام باستانی شهرستان خاش در استان سیستان و بلوچستان.

**vaštan** / وَشتَن : گشتن.

**valgāš** / وَلگاش : بَلاش، پسر یزدگرد دوم و بیست و یکمین شاه ساسانی ۴۸۳ ـ ۴۸۷.

**vaheya** / وَهِیَ ویشداپای : نام کسی.

**višdāpāy**

**vahriz** / وَهریز : نام فرمانده سپاه انوشیروان که برای گرفتن یمن فرستاده شد.

**vahuborz** / وَهوبُرز : نام یکی از استانداران اشکانیان.

**vahuxešasra** / وَهوخِشَثرَ : نام یکی از استانداران زمان اشکانیان.

**vahukā** / وَهوکا : نام پدر اردومَینِش و نام یکی از پسران خشایارشاه.

**vahizak** / وَهیزَک : کبیسه.

**vayasyāra** / وَیَسیارَ : نام پدر ویندفرنا.

**vayam** / وَیَم : ما.

**vayam haxāmanišiyā-sahyāmahy** / وَیَم هَخامَنیشییا ثَهْیامَهْی : ما هخامنشی خوانده یا نامیده می‌شویم.

**veh antiuk** / وِه اَنتیوک : بهتر از انتاکیه جندی شاپور. شهری بوده که شاپور اول در خاور شوش، جنوب خاوری دزفول ساخت.

**vātafradāt** / واتَفرَدات : نام یکی از استانداران اشکانیان.

**vārāztād** / وارازتاد : نام یکی از شاهزادگان اشکانی.

**vārdān** / واردان : نام یکی از پسران اردَوان سوم یا اشک هژدهم شاه اشکانی.

**vāstri yušān** / واستْری یوشان : کشاورزان. نام چهارمین گروه اجتماعی در زمان ساسانیان.

**vāstri yušān-baz** / واستْری یوشان بَذ : رئیس طبقهٔ کشاورزان یا وزیر دارایی در زمان ساسانیان.

**vānān** / وانان : یا اشک هفدهم که پس از اُرُد شاه اشکانی شد سال ۱۶ میلادی.

**vāng** / وانگ : بانگ، آوا، فریاد، صدا.

**vyaxna** / وَیَخنَ : اسقند ماه در تقویم هخامنشی.

**vidard** / وِیدَرد : عبور کرد، گذشت.

**vidardan** / وِیدَردَن : عبور کردن، گذشتن.



www.takbook.com

**vidarnā** / ویدَرنا : نام رهبر یکی از شش خانوادهٔ بزرگ هخامنشی که برای کشتن بردیای دروغین با داریوش همدست شده بود. پارسی.

**vidār** / ویدار : معبر، گذرگاه، محل عابر نامش پیداست، چیزی مانند نخستین کتاب.

**vizidagihā** / ویزیدَگیها ایی زادسْپْرَم : نام کتابی است به زبان پهلوی که آن را زادسپرم، موبد سیرجانی در سدهٔ نهم.

**izādspram**

**vispa** / ویسپَ : همه، کل، تمام، جمله.

**vispuhrān** / ویسپوهْران : نام برخی از خانواده‌های پادشاهی در زمان ساسانیان.

**vistāxm** / ویستاخْم : ویستام، بیستام، نام استاندار خراسان در زمان هرمز چهارم که بر او شورید و هرمز را دستگیر و کور.

**vištāspa** / ویشتاسپَ : ویشتاسب پدر داریوش بزرگ.

**vištāspahyā** / ویشتاسپَهیا : مرحوم ویشتاسپ، شادروان ویشتاسپ، ویشتاسپ درگذشته.

**vištāspahyā** / ویشتاسپَهیا پیتـا : پدر ویشتاسب درگذشته نگاه کنید به: هیا.

**pitā**

**višudag** / ویشودَگ : فرزند بد.

**višuftan** / ویشوفتَن : آشفته ـ بی نظم کردن، بر هم زدن.

**vindafarnā** / ویندَفَرنا : نام رهبر یکی از شش خانوادهٔ بزرگ هخامنشی که برای کشتن بردیای دروغین با داریوش همدست شده بود. پارسی.

**yasā** / یَثا : اوستایی: یَثا؛ سنسکریت؛ یَثا آنگاه، پس، سپس، همان گونه.

**yazdkart** / یَزدکَرت : یزد گرد، نام سه تن از شاهان ساسانی.

**yavah** / یَوَه : واحد اندازه گیری طول برابر ۰۵ میلیمتر. هر شش یَوَه برابر یک انگشت.

**yavyā** / یَویا : کانال، آبراه.

**yauna** / یَئونَ : یونان.

**yaunā taka-barā** / یَئوناتَکَ بَرا : یونانی‌های سپردار ترکیه کنونی.

**yetālit** / یِتالیت : رئیس.

**yārsā** / یارسا : شهری که تخت جمشید نام گرفت.



www.takbook.com